

# کتاب مقدس و اقتدار خدا

دکتر ان. تی. رایت

مترجم: میشل آقامالیان

انتشارات ایلام







# کتاب مقدس و اقتدار خدا

دکتر ان. تی. رایت

مترجم: میشل آقامالیان

انتشارات ایلام ۲۰۱۵

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

شابک ۹۷۸-۱-۹۰۶۲۵۶-۴۶-۳

# **The Scripture and the Authority of God**

Beyond the Bible Wars to a New Understanding  
of the Authority of Scripture

**N. T. WRIGHT**

Translated into Persian by:  
Michel Aghamalian

First published in Great Britain in 2005  
Society for Promoting Christian Knowledge  
36 Causton Street  
London SW1P 4ST

Copyright © Nicholas Thomas Wright 2005

All rights reserved. No part of this book may be reproduced or transmitted  
in any form or by any means, electronic or mechanical, including  
photocopying, recording, or by any information storage and retrieval system,  
without permission in writing from the publisher.

SPCK does not necessarily endorse the individual views contained  
in its publications.

Persian Translation Copyright © Elam Ministries 2015

Elam Publications  
P.O. Box 75, Godalming  
Surrey, GU8 6YP  
United Kingdom

[publications@elam.com](mailto:publications@elam.com)  
[www.kalameh.com](http://www.kalameh.com)

ISBN 978-1-906256-46-3

## کتاب مقدس و اقتدار خدا

گذار از مجادلات درباره کتاب مقدس به سوی  
درکی نو از اقتدار و حُجیَّتِ آن.



## فهرست مطالب

- مقدمه مترجم ..... ۱۱
- درباره نویسنده ..... ۱۵
- مقدمه چاپ آمریکایی کتاب ..... ۱۷
- پیشگفتار: کتاب مقدس در کلیسا ..... ۲۳
۱. کتاب مقدس در کلیسا ..... ۲۳
۲. با اقتدار چه کسی؟ ..... ۴۹
۳. اسرائیل و قوم متعلق به پادشاهی خدا ..... ۶۳
۴. کتاب مقدس و عیسی ..... ۷۱
۵. «کلام خدا» در کلیسای دوره رسولان ..... ۷۷
۶. شانزده قرن نخست ..... ۹۱
۷. چالش دوران روشنگری ..... ۱۱۵
۸. قرائت‌های نادرست از کتاب مقدس ..... ۱۴۱
۹. بازگشت به مسیر درست ..... ۱۴۹
۱۰. روز شَبّات ..... ۱۷۹
۱۱. تک همسری ..... ۲۱۵
- منابع جدید درباره کتاب مقدس ..... ۲۳۷



## خطاب به خوانندگان مسیحی ایرانی:

دوستان عزیز در مسیح، درباره ایمان و زندگی شما شنیده‌ام و خدا را به خاطر وجود شما شکر می‌گویم. ما غربیان، چندان اطلاعی از چند و چون مسیحیت در کشور شما نداریم، و سوء تفاهمات بسیاری هست که باید در رفع آنها بکوشیم. با این همه، محبت و فیض خدا همواره از سدهای موجود میان کسان خود، گذشته است. امیدوارم و دعا می‌کنم تا همچنانکه شما در ایمان و معرفت خود رشد می‌یابید، و ما غربیان نیز می‌کوشیم تا تکبر و خودبینی را کنار بگذاریم، به یکدیگر نزدیک‌تر شویم و شرایط روز نیز در آینده، امکان ملاقات و آشنایی ما را با یکدیگر فراهم سازد. تا فرارسیدن این روز، به خدا و کلام فیض او بچسبید! دعا می‌کنم که قدرت روح القدس و حضور خداوند قیام کرده با شما باشد و شما را هر روزه در شهادت و عبادت تان یاری دهد.

برادر شما در مسیح  
اسقف ان. تی. رایت،  
انگلستان، دارم



## مقدمه مترجم

به فیض و لطف الاهی، ترجمه «کتاب مقدس و اقتدار خدا» تقدیم مسیحیان ایرانی می شود. موضوع این کتاب «حُجَّت و اقتدار» کتاب مقدس است. نویسنده کتاب نیز در یکی از مصاحبه های خود، از عنوانی که ناشر آمریکایی بر این کتاب گذاشته (کلام آخر) شکوه کرده و گفته است که از نظر او، هرگز نمی توان کتابی نگاشت که «کلام آخر» را درباره کتاب مقدس بگوید! از همین روست که عنوان کتاب در انگلستان، یعنی زادگاه و محل زندگی نویسنده، «کتاب مقدس و اقتدار خداست».

کتاب حاضر همچنانکه از عنوان فرعی آن برمی آید، چشم اندازی نو درباره «اعتبار و حُجَّت» کتاب مقدس ارائه می دهد و جالب است بدانیم که این چشم انداز نو، حتی در دنیای انگلیسی زبان غرب نیز، با آن همه منابع در زمینه کتاب مقدس، کتابی پیشگرا با رویکرد و رهیافتی «نو» به شمار می آید. گواه این مدعا آنکه، چندی پیش در کتابی که از محقق نامدار عهد جدید، دکتر بن ویتزینگتن\* می خواندم، وی ضمن ارائه چکیده ای از بحث دکتر رایت در کتاب «کتاب مقدس و اقتدار خدا»، این کتاب را اثری ستودنی دانسته بود که چشم اندازی جدید و بدیع عرضه می دارد. البته، فقط بر مبنای همین یک اظهار نظر نیست که کتاب حاضر را اثری پیشگرا و نو می دانیم. باید گفت، نوع کتاب هایی که دکتر رایت با تأثیر و الهام از آنها - و نیز در دیالوگ با آنها - کتاب حاضر را به نگارش درآورده است، اساساً دیدگاهی بسیار جالب و بدیع درباره طیف گسترده مسائل مربوط به کتاب مقدس و هرمنوتیک ارائه می دهند (نک. به ضمیمه کتاب). بنابراین، کتابی که متأثر از این منابع، و در راستای آنها به نگارش درآمده باشد، قطعاً سخن جدیدی برای گفتن خواهد داشت. کتاب حاضر، برآستی و بی هیچ مبالغه ای، اثری یگانه و بی سابقه در ادبیات مسیحی به زبان فارسی است، اگرچه نگارنده، آن را «رساله ای موقتی» می داند و امیدوار است تا در فرصتی مناسب تر و در کتابی مفصل تر، به شرح و بسط نکاتی پردازد که در این کتاب ناگفته گذاشته یا چندان که

باید نپروانده است. بی گمان، تا امروز آثار بسیار ارزنده‌ای در زمینه معرفی کتاب مقدس و محتوا و الاهیات و کاربرد و تفسیر آن، به زبان فارسی ترجمه شده یا به نگارش درآمده‌اند، اما انصافاً کتابی را نمی‌توان یافت که درباره موضوع «حُجَّت و اقتدار» کتاب مقدس، بحثی چنین عالمانه و چندبُعدی و مفصل ارائه کرده باشد.

کتاب حاضر با طرحی چکیده و فهرست‌وار از برخی موضوعات و معضلات مربوط به کتاب مقدس، آغاز می‌شود. سپس، تعریف (یا بازتعریفی) از کلمه Authority به دست می‌دهد - که آن را در این کتاب معمولاً به صورت ترکیب «اقتدار و حُجَّت» ترجمه کرده‌ایم - و از دریچه این تعریف، مابقی مباحث کتاب پی گرفته می‌شوند. می‌خوانیم که چگونه موضوع «اقتدار کتاب مقدس» چیزی سوای «اقتدار خدا» نیست و چگونه این معنا ارتباط می‌یابد با موضوع پادشاهی و حاکمیت خدا، خاصه با تحقق پادشاهی الهی به وسیله عیسی در عهد جدید. در ادامه بحث، به عملکرد اقتدار خدا از طریق کتاب مقدس در کلیسای اولیه پرداخته می‌شود و موضوع «روایت» و «اقتدار و حُجَّت روایت» مورد بحث قرار می‌گیرد و بر پایه آن، بحث بسیار جالبی درباره پیوستگی و ناپیوستگی عهدعتیق و عهد جدید مطرح می‌گردد، بحثی که اوج آن را در فصل پایانی کتاب و در الگوی بسیار جالب «نمایش پنج پرده» مشاهده می‌کنیم. پس از آنکه عملکرد کتاب مقدس - یا به عبارت دقیق‌تر، عملکرد اقتدار خدا از طریق کتاب مقدس - در دوره رسولان بررسی شد، در فصل‌های ۵ و ۶ به سیر تاریخی این معنا طی شانزده قرن از حیات کلیسا، با تمام فراز و فرودهایش، پرداخته می‌شود و سپس نوبت به بحث در خصوص توان آزمایی یا به عبارتی چالشی می‌رسد که دوران روشنگری، با الهام از فضای مدرنیستی و «عقل‌مدار» زمانه، فرا روی کتاب مقدس می‌نهد. در فصول مزبور، مباحث بسیار جالب و عمیقی می‌خوانیم درباره نگرش قرون وسطا به موضوع «اقتدار و حُجَّت» کتاب مقدس، و اینکه چگونه این معنا باعث پدیدآیی شیوه‌هایی برای تفسیر کتاب مقدس گردید، شیوه‌هایی که گاه سخت تخیلی و نامرتبط با بستر و زمینه تاریخی

متن و روایت کلی آن بود. همچنین مطالب بسیار آموزنده‌ای می‌خوانیم درباره شکل‌گیری مفهوم «سنت»، جایگاه «عقل» در این دوران و ارتباط آن با تأویل کتاب مقدس؛ همچنین ظهور پدیده اصلاحات و بازاندیشی‌ها و تأکیدات خاص آن درباره شیوه تفسیر کتاب مقدس. نیز اشاره می‌شود به ظهور جنبش فلسفی و فرهنگی و اجتماعی عظیمی در غرب اروپا و آمریکای شمالی موسوم به «روشنگری» که ذاتاً جنبشی ضد مسیحی بود، با تأکیدی بسیار متفاوت بر موضوع «عقل» و تمام نتایجی که از این تأکید حاصل می‌شد. در ادامه کتاب، اشاره می‌شود به مواردی از قرائت‌ها (تفسیرهای) نادرست از کتاب مقدس، چه در میان «محافظه‌کاران» و چه «لیبرال‌ها». در بخش پایانی کتاب، نگارنده پیشنهاد‌های عملی تأمل برانگیزی را برای احیای جایگاه کتاب مقدس در حیات کلیسا و زندگی شخصی ایمانداران، مطرح می‌سازد. وی تأکید دارد که رهبران و خادمان و معلمان کلیسا، باید ذهنی باز و پذیرا و نوجو در زمینه تفسیر کتاب مقدس داشته باشند و نتایج جدید پژوهش‌های کتاب مقدس را مورد توجه قرار دهند، اما در همان حال نیز باید همواره با فروتنی و اطاعت و عبادت، به کتاب مقدس وفادار بمانند و تحت اقتدار خدا که از طریق کتاب مقدس اعمال می‌شود، زندگی کنند.

در پایان تذکر نکته‌ای را لازم می‌دانم. کتاب حاضر با وجود حجم نسبتاً کم خود، کتابی بسیار فشرده است (با توجه به تنوع موضوعاتی که مطرح می‌کند) و به احتمال بسیار، اکثر خوانندگان با انبوهی از مطالب جدید و تأمل‌انگیز در صفحات آن روبه‌رو خواهند شد. با توجه به نبودن اغلب مباحث کتاب، و نیز احتمال عدم آشنایی برخی از خوانندگان عزیز با بعضی از اصطلاحات و تعبیرات فلسفی و الهیاتی، مترجم کوشیده است تا هم کتاب را تا جای ممکن به زبانی ساده‌تر از متن اصلی برگرداند و هم حتی المقدور با افزودن توضیحات و پانوشته‌های متعدد، مفاهیم و نام‌های احیاناً ناآشنا را توضیح دهد، اما کوشش سخت مترجم در این راه، بار فهم متن را از دوش خواننده علاقه‌مند بر نمی‌دارد و خواننده کماکان باید با حوصله و دقت و تأمل لازم، متن را بخواند و آهسته‌آهسته به گوهر

اندیشه نویسنده دست یابد. پایان سفر، به راستی ارزش رنج راه را - البته اگر «رنج» تعبیر درستی باشد - خواهد داشت. در خاتمه، امیدوارم که دیگران بر این بنیاد بسازند و رفته رفته در کلیساهای ما، رویکردی پخته تر به کتاب مقدس شکل گیرد که کمتر تدافعی و بیشتر تعاملی باشد. دعا می کنم که خداوند این کتاب را باعث برکت کلیسای خود گرداند، آمین.

م. آقامالیان

## درباره نویسنده

دکتر نیکلاس تامس رایت<sup>۱</sup> (متولد ۱۹۴۸)، به اختصار ان. تی. رایت<sup>۲</sup> اسقف کلیسای انگلیکن داژم در انگلستان است. تام رایت، مردی است بسیار فرهیخته، با دو مدرک دکترای، یکی در فلسفه و دیگری در الهیات؛ وی به مدت چندین دهه در دانشگاه‌های برجسته‌ای چون آکسفورد، مگیل و هاروارد تدریس و سخنرانی و موعظه‌های متعددی ایراد کرده است. او را به جرأت می‌توان یکی از برجسته‌ترین الهیدانان و صاحب‌نظران عهد جدید در جهان دانست که با ده‌ها عنوان کتابی که به نگارش درآورده، جایگاه خود را در مقام نویسنده‌ای نوجو، ژرف‌کاو و تأثیرگذار، در دنیای مسیحیت تثبیت کرده است.

از جمله آثار او می‌توان به شاهکار حجیم سه جلدی وی اشاره کرد که بخشی است از پروژه‌ای که کار نگارش آن هنوز ناتمام است. از این مجموعه تا به حال این سه مجلد به چاپ رسیده‌اند: «عهد جدید و قوم خدا»، «عیسی و پیروزی خدا»، «رستاخیز پسر خدا». تا جایی که مترجم اطلاع دارد، ایشان در حال حاضر مشغول نگارش جلد چهارم این مجموعه هستند که موضوع آن، اندیشه و الهیات پولس است. در ضمن، دکتر تام رایت از صاحب‌نظران جنبش جدیدی در زمینه درک آرا و اندیشه‌های پولس است به نام «چشم‌انداز نو درباره پولس» (هرچند به نظر نمی‌رسد که وی با عبارت «چشم‌انداز نو»، چندان موافق باشد). اسقف رایت، در عین حال، دانش وسیعی در زمینه تاریخ دارد؛ همچنین موسیقی‌دان است و قطعاتی را با موضوع رستاخیز مسیح تصنیف کرده است.

وی همچنین در مجلس اعیان انگلستان عضویت دارد و به فراخور مقام اسقفی و دیدگاه‌های الهیاتی جامع خود، در عرصه سیاست نیز، فردی بی‌اعتنا به مسائل روز نیست و چشم خود را بر فجایع غمبار انسانی و سلطه‌گری‌های زورگویان و مصادیق بی‌عدالتی نمی‌بندد و در

برخورد با این گونه معضلات، از اعلام پیام انجیل و اقدام مطابق آن، باکی ندارد. کتاب حاضر، سومین اثری است که از تام رایت به فارسی ترجمه شده است. دو اثر قبلی او که پیشتر ترجمه شده‌اند، عبارت‌اند از «پیروی از عیسی» و «رستاخیز عیسی مسیح».



## مقدمه چاپ آمریکایی کتاب

نوشتن کتابی درباره کتاب مقدس، به ساختن قلعه‌ای شنی در برابر قلعه مآثره‌ورن<sup>۱</sup> می‌ماند. در این حالت، بهترین چیزی که می‌توان به آن امید داشت، جلب نظر کسانی است که نگاه خود را به جای بالا، متوجه پایین کرده‌اند یا از فرط عادت به دیدن خط افق، دیگر متوجه زیبایی خاص آن نیستند.

اما پیدا است که باید کاری کرد تا توجه مردم جلب شود و به برخی از پرسش‌های قدیمی، نگاهی نو بیندازند. در گذشته، سخن از «مبارزه برای کتاب مقدس» بود، و در عصر گذشته، شاهد آن بوده‌ایم که از کتاب مقدس استفاده و سوء استفاده شده است، درباره اش کنکاش کرده‌اند یا به کناری اش افکنده‌اند، زبان به انتقاد از آن گشوده‌اند یا به دفاع از حقانیت اش برخاسته‌اند. عده‌ای از پژوهش‌گران کتاب مقدس، آن را تکه‌تکه کرده و عده‌ای دیگر از پژوهش‌گران، این تکه‌ها را دوباره به هم چسبانده‌اند؛ عده‌ای بر اساس کتاب مقدس، و عده‌ای دیگر بر علیه کتاب مقدس موعظه کرده‌اند. برخی منزلتی والا برای آن قائل شده و برخی دیگر، زیر پا لگدمال اش کرده‌اند. در مجموع، می‌توان گفت که با کتاب مقدس همان رفتاری شده است که تنیس بازان حرفه‌ای با توپ انجام می‌دهند، یعنی هر چه به کسب امتیاز راغب‌تر باشند، ضربه محکم‌تری به توپ می‌زنند.

روی هم رفته، کلیسا بدون کتاب مقدس قادر به زندگی نیست، ولی ظاهراً کلیسا چندان هم راه و رسم زندگی با کتاب مقدس را نمی‌داند. کمابیش تمام کلیساها، بیاناتی رسمی درباره اهمیت کتاب مقدس دارند و کمابیش تمام آنها، راه‌هایی محسوس و نامحسوس ابداع کرده‌اند تا برخی از قسمت‌های کتاب مقدس را با سر و صدا برجسته‌نمایی کنند و برخی قسمت‌های دیگر آن را بی‌سر و صدا کنار بگذارند. آیا این موضوع

۱ از رشته‌کوه‌های آلپ واقع در مرز سوئیس و ایتالیا به ارتفاع ۴۴۷۸ متر. (مترجم)

مهم است؟ اگر نیست، چرا نیست؟ و اگر هست، درباره آن چه باید کرد؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، بیایید دوباره به مثال قلعه ماترهورن و قلعه شنی بازگردیم. من طی سالیان گذشته، در گفتگوهای زیادی راجع به ماهیت کتاب مقدس و جایگاه آن در رسالت و اندیشه مسیحی، شرکت کرده‌ام. در این مدت، هر چه گذشته، بیشتر به این نتیجه رسیده‌ام که به بسیاری کسان، چه در داخل و چه در خارج از کلیسا، باید تلنگری زد تا یک بار دیگر سر بردارند و این بار نه فقط به کوه‌پایه‌ها، بلکه نیز به پاره‌سنگ‌های فراز کوه و شکاف‌های یخی، به صخره‌های رفیع و پهنه‌های برف‌پوش، و نهایتاً به قلعه درخشان کوه، نگاهی نو بیندازند. حال، امیدوارم هر چه جلوتر می‌رویم، مصداق این نگاه نو درباره کتاب مقدس، روشن‌تر شود.

مسئله «اقتدار و حجیت کتاب مقدس»<sup>۱</sup> در هزاران گفتگوی اخیر کلیساها در سطح جهان، بازتاب داشته است. کافی است فقط به مسئله اخلاق جنسی اشاره کنیم تا روشن شود که موضوع اقتدار و حجیت کتاب مقدس تا چه اندازه می‌تواند مهم، و در همان حال پیچیده، باشد. بحث‌ها و اختلاف نظرها درباره عیسای مسیح در آمریکا، ما را متوجه این نکته می‌سازد که مسئله اعتبار آنچه اناجیلی چهارگانه درباره شخصیت و علت مرگ عیسی می‌گویند، کماکان می‌تواند بسیار مناقشه‌برانگیز باشد. انتشار «راز داوینچی»، رمان بسیار پرفروش دن براون، نشان داد که چطور سؤالات مربوط به آغاز مسیحیت، و اعتبار گفته‌های عهدجدید در این باره، کماکان می‌توانند باعث تهییج جامعه شوند.

تازه این عهدجدید بود. وضع درباره عهدعتیق - که گاه به آن «کتب مقدس عبرانی» می‌گویند - چگونه است؟ در این حوزه نیز کماکان با کج‌فهمی‌های عظیمی روبه‌رو هستیم. به نظر می‌رسد که برخی از

۱ در این کتاب، کلمه Authority را به اقتضای مورد، به «حجیت»، «اقتدار»، «مرجعیت» ولی اغلب به «اقتدار و حجیت» ترجمه کرده‌ایم. علت این معادل‌گذاری در طول مطالعه روشن‌تر خواهد شد. (مترجم)



مسیحیان، کُل کتاب مقدس، از پیدایش تا مکاشفه را، به یک اندازه «دارای حُجیت» و معتبر می‌دانند. این در حالی است که مطابق اناجیل، عیسی شخصاً قوانین مربوط به خوراک را لغو کرد و دربارهٔ نگهداشتن روز شَبات، پرسش‌های سختی پیش کشید. پولس هم قویاً تأکید می‌ورزد که برای پیروان عیسی، اجرای حکم قدیمی مربوط به ختنهٔ فرزندان ذکور، ضرورتی ندارد و نامهٔ عبرانیان نیز تصریح می‌کند که قربانی یگانهٔ مسیح، کاهن اعظم بزرگ، ما را از اجرای مقررات مفصلی مربوط به معبد و نظام قربانی، بی‌نیاز کرده است. در همین حال، عده‌ای از مسیحیان نیز، به اتکاء گفتهٔ پولس مبنی بر آنکه «مسیح انجام شریعت است»، با خرسندی تمام، عهدعتیق را دَر بست کنار می‌گذارند. آیا راهی برای فایق شدن بر این معضلات وجود دارد؟

پس از سالیان متمادی که به اقتضای حرفهٔ خود، به پژوهش در کتاب مقدس پرداخته‌ام، مجاب شده‌ام که ما لاقلاً برخی از پرسش‌های خود را به شیوه‌ای نادرست مطرح می‌کنیم. چندی پیش در یکی از مقالات خود، به بررسی این سؤال محوری پرداختم که: چگونه ممکن است متنی عمدتاً روایتی<sup>۱</sup> «دارای حُجیت» باشد؟ (این مقاله تحت عنوان «چگونه ممکن است کتاب مقدس دارای حُجیت باشد؟» در *Vox Evangelica*<sup>۲</sup> شمارهٔ ۲۱، مورخ ۱۹۹۱، ص ۷-۳۲ به چاپ رسید و برای مطالعهٔ آن، مانند برخی دیگر از نوشته‌های من در سالیان گذشته، می‌توانید به تارنمای [www.ntwrightpage.com](http://www.ntwrightpage.com) مراجعه کنید). بعداً، استدلال خود را به این شکل پرورش دادم که روایت کتاب مقدس را نمایشنامه‌ای دانستم در پنج پرده

۱ Narrative منظور از «روایتی» یا «روایی» در این متن، این است که کتاب مقدس، الاهیات خود را مبتنی بر روایتی عرضه می‌دارد که لزوماً گزارش لحظه به لحظه و عینی و بی‌کم و کاست رخدادهای تاریخی نیست، ولی لزوماً غیرتاریخی هم نیست. یعنی در عین تاریخیت *Historicity* به فراخور پیام الاهیاتی خود، از الگویی پیروی می‌کند که اصول و ویژگی‌های روایت را می‌توان در آن بازشناخت. مثلاً، در اغلب قسمت‌های داستانی کتاب مقدس، همچنین در انجیل‌ها، شاهد پیرنگ یا طرح داستان *Plot*، شخصیت‌پردازی، دیالوگ، لحظهٔ بحران، راه‌حل، متون موازی و متون همگرا و واگرا هستیم. (مترجم)

۲ در لاتین به معنی صدا یا پیام انجیل است. (مترجم)

که ما پرده نهایی آن را به صورت فی البداهه اجرا می‌کنیم. این استدلال، موضوع فصل پنجم کتاب من، یعنی «عهد جدید و قوم خدا است.» کتاب کوچک حاضر، این دو کار قبلی را پی می‌گیرد و می‌کوشد تا مسئله مورد بحث را به شیوه‌ای نو مطرح سازد.

من مستقیماً به این پرسش پرداخته‌ام که چگونه می‌توان به معنایی خاص درباره «اقتدار و حُجَّت» کتاب مقدس سخن گفت و قتی خود کتاب مقدس اعلام می‌کند که تمامی اقتدار به خدای یگانه حقیقی تعلق دارد و هم‌اکنون این اقتدار در شخص عیسی تجسم یافته است. در پایان انجیل متی، عیسی قیام کرده نمی‌گوید: «تمامی اقتدار در آسمان و بر زمین به کتاب‌هایی داده شده است که همه شما در آینده خواهید نوشت» بلکه می‌گوید: «تمامی اقتدار در آسمان و بر زمین به من داده شده است.» اتفاقاً اگر کتاب مقدس را چنان که باید و شاید جدی بگیریم، گفته عیسی این تعبیر را خواهد داشت که او اقتدار خود را به نحوی از طریق کتاب مقدس اعمال می‌کند. چنین نگاهی به موضوع اقتدار، در وجه عمل چه نتایجی در پی دارد؟ بخصوص اگر باز تعریف عیسی را از «اقتدار» ملاک قرار دهیم، به چه نتایجی خواهیم رسید؟

آنچه به‌طور خاص مرا برای نگارش این کتاب تجهیز کرد، شرکت در دو کمیته‌ای بود که برای بررسی ماهیت «مشارکت» (مشارکت به معنایی که در عبارت «مشارکت کلیساهای انگلیکن» مطرح است) تشکیل گردید، و طبعاً سؤالاتی درباره کتاب مقدس در محور بحث آن قرار داشت. «کمیته جهانی آموزه و الیهات کلیساهای انگلیکن» به ریاست اسقف استفان سایکس برگزار می‌شود و کماکان به کار خود ادامه می‌دهد. «کمیته کمبث» به ریاست اسقف اعظم رابین ایمز در سال ۲۰۰۴ سه بار تشکیل جلسه داد و نتایج بحث‌های خود را (تحت عنوان «گزارش وینژر») در ۱۸ اکتبر همان سال منتشر ساخت.

موضوع محوری کتاب حاضر، در بحث و گفتگوهایی که با همکارانم در این دو نشست داشته‌ام، پرورش یافت و همسانی برخی از پاراگراف‌های آن با «گزارش وینژر»، گویای دین من به همکارانم و به

گفتگوهایی است که مرا واداشت تا نگاه تازه‌ای به موضوعات مربوط به کتاب مقدس بیندازم و مطالب مورد نظر خود را با وضوح بیشتری بیان کنم. این کتاب را با سپاس و امتنان عمیق، به استفان و رایین تقدیم می‌دارم که بخوبی از پس رهبری گفتگوهای شورمندانه این دو کمیته برآمدند و از این رهگذر فرصتی در اختیار من گذاشتند تا درباره موضوعات مورد بحث، عمیق‌تر بیندیشم.

کتاب حاضر، تظاهر به جامعیت نمی‌کند، نه از حیث محتوا و نه از حیث طرح دیدگاه‌های تمام نویسندگانی که در این مباحث صاحب نظرند. این کتاب بیشتر برای رفع نیازهای فعلی به نگارش درآمده. امیدوارم کسانی که از حجم برخی دیگر از کتاب‌های من شکایت کرده‌اند، اکنون به خاطر تمام مطالبی که در این کتاب ناگفته گذاشته‌ام، شکایت نکنند، زیرا پرداخت این کتاب به موضوع، ضرورتاً فشرده و گاه کمابیش تلگرافی است. امیدوارم که یک روز بتوانم با فراغ خاطر بیشتری به مباحث این کتاب بازگردم و به‌ویژه بتوانم با تفصیل بیشتری به دیدگاه‌های نویسندگان متعددی بپردازم که از آنها بسیار آموخته‌ام.

ممکن است این افراد متوجه شوند که من برخی از ایده‌های آنها را در این کتاب به کار گرفته یا مورد بررسی قرار داده‌ام. به علاوه، از افراد ذیل که متن کتاب را پیش از انتشار آن خواندند و نظر خود را ابراز کردند، بسیار سپاسگزارم: دکتر آندرو گادارد، پروفیسور ریچارد هیز، دکتر برایان والش و برادرم، دکتر استفان رایت. مسئولیت گفته‌های من متوجه نامبردگان نیست، و آنها همچنان در برخی موارد با من موافق نخواهند بود، ولی در روشن ساختن مطالب، کمک بزرگی به من کرده‌اند. مثل همیشه، از انتشارات SPCK، و بخصوص از سیمون کینگستون، ژوانا موریارتی، سلی گرین، یولاند کلارک، و تریشا دیل که در مراحل مختلف این کار مرا یاری رسانده‌اند، تشکر می‌کنم.

در این کتاب، دو عبارت «عهد جدید» و «عهد عتیق» را به کار برده‌ام و کاملاً آگاهم که امروزه بسیاری کسان این عبارات را نابسند یا زیان‌آور می‌دانند و به جای آنها ترجیح می‌دهند تا از عباراتی نظیر «کتاب مقدس

عبرانی» (اگرچه برخی از کتاب‌های عهدعتیق به آرامی نوشته شده‌اند) و «کتاب مقدس مسیحی» استفاده کنند. نگارنده این کتاب مسیحی است و چنانکه استدلال خواهد شد، پیروان عیسای مسیح، از همان آغاز، معتقد بودند که کتاب‌های مقدس کهن اسرائیلیان، در عیسای مسیح به اوج رسیده و تحقق یافته، و «عهد جدیدی» را که ارمیا پیش‌گویی کرده بود، پدید آورده است. ما نمی‌توانیم به استفاده از دو برجسب «خشتی» درباره کتاب مقدس تظاهر کنیم. امیدوارم که این نکته، و سایر ریزه‌کاری‌های زبان‌شناختی، توجه هیچ‌کس را از بحث اصلی این کتاب منحرف نسازد. مقدمه کتاب، صحنه را می‌چیند و پس از اشاره به بحث‌هایی که در تاریخ کلیسا راجع به کتاب مقدس صورت گرفته است، این مباحثات را در چارچوب فرهنگ معاصر، پی می‌گیرد. کسانی که با تمام این مباحثات از قبل آشنایی دارند، یا مشتاق‌اند که هر چه زودتر نظر نگارنده را بدانند، می‌توانند از خواندن پیشگفتار صرف‌نظر کنند و به یکباره به سراغ اصل بحث بروند.

کلیسایی که من به آن تعلق دارم، برای قرن‌های متمادی، از دعای شگفت‌انگیزی بهره برده است که برای حُسن ختام این پیش‌گفتار، آن را در اینجا می‌آورم:

ای خداوند مبارک که ترتیبی داده‌ای تا تمامی کتب مقدس برای فراگیری ما به نگارش درآیند، عطا فرما تا با چنان حکمتی آنها را بشنویم، بخوانیم، به یاد آریم، فراگیریم و در درون خویش هضم‌شان کنیم که با شکیبایی و تسلائی که کلام مقدس تو می‌بخشد، به امید مبارک زندگی جاودان که تو از طریق پسرت، نجات‌دهنده ما عیسای مسیح، به ما اعطا کرده‌ای، چنگ زنیم. آمین.

تام رایت، اوکلند کاستل \*

\*Authoritative; \*Fortress Press, 1992; \*1 The International Anglican Doctrinal and Theological Commission; \*Bishop Stephen Sykes; \*Lambeth; \*Robin Eames; \*Windsor Report; \*Dr. Andrew Goddard; \*Professor Richard Hays; \*Dr. Brian Walsh; \*Dr. Stephen Wright; \*Auckland Castle

## پیشگفتار

جایگاه و نقش کتاب مقدس در رسالت و زندگی مشترک کلیسا، یک بار دیگر سخت مورد هجوم است. امروزه «جنگ و جدال‌های مربوط به کتاب مقدس» در مباحث مختلف، بخصوص مباحث مربوط به اخلاق جنسی، بخشی است از موضوعاتی به مراتب گسترده‌تر در کلیسا و جهان. بدون در نظر داشتن این واقعیت و درک و بررسی آن، مباحثات مربوط به اقتدار و حجیت کتاب مقدس، جوانب خاص آن به کنار، مانند گفتگویی خواهد بود که هیچ‌یک از دو طرف، صدای دیگری را نمی‌شنود. اما پیش از ورود به این موضوعات، لازم دیدم پیشگفتار زیر را برای طرح برخی مسائل مقدماتی بنویسم. بنابراین، ابتدا نگاهی گذرا به جایگاه کتاب مقدس در کلیسا خواهیم انداخت و سپس نقش کتاب مقدس را در فرهنگ معاصر، مورد ملاحظه قرار خواهیم داد.

## کتاب مقدس در کلیسا

۱۵۰۰ سال نخست

کتاب مقدس همواره در زندگی کلیسا نقشی محوری داشته است. آنچه به اندیشه عیسی شکل داد، کتب مقدس آشنای او بود، یعنی کتاب‌های عبری و آرامی که داستان‌ها، سرودها، نبوت‌ها و گفتار حکمت‌آموز آنها، بر دنیای یهودی روزگار وی غالب بود. مسیحیان اولیه به تحقیق و تفحص در این کتاب‌ها پرداختند، چون می‌خواستند کاری را که خدای زنده از طریق عیسی انجام داده بود، درک کنند و زندگی خود را بر محور این درک جدید، سامانی نو دهند. در اوایل سده دوم، بسیاری از نوشته‌های مسیحیان اولیه، در حال گردآوری بود و مسیحیان ضمن محترم داشتن این نوشته‌ها، جایگاه آنها را در حد کتب مقدس اسرائیلیان می‌دانستند. با فرارسیدن سده دوم، برخی از برجسته‌ترین اندیشه‌وران مسیحی، به



هدف تداوم بخشیدن به رسالت کلیسا و تحکیم آن در برابر آزارگری‌های خارجی و مناقشات داخلی، بخشی عمده از کار خود را اختصاص دادند به بررسی و تفسیر کتاب مقدس، یعنی هم متون مقدس کهن اسرائیلیان و هم متون یونانی متأخرتری که از خامهٔ پیروان عیسی تراویده بود. اگرچه ما غالباً نویسندگان متأخری چون اریگن<sup>۱</sup> کریسوستوم<sup>۲</sup> جروم<sup>۳</sup> و آگوستین<sup>۴</sup> - و نیز نویسندگان بسیار متأخرتری چون آکویناس<sup>۵</sup> لوتر<sup>۶</sup> و کالون<sup>۷</sup> را - «الاهیدانان» برجسته می‌شماریم، این افراد به‌طور یقین خود را قبل از هر چیز، آموزگاران کتاب مقدس می‌دانستند. در واقع، خط تمایزی که امروزه میان «الهیات» و «پژوهش‌های کتاب مقدسی» ترسیم می‌شود، به ذهن هیچ‌یک از این افراد خطور نمی‌کرد.

### از اصلاحات تا امروز

اصلاحگران کلیسا در قرن شانزدهم، برای رد سنت‌هایی که طی قرون وسطا در کلیسا شکل گرفته بود، به کتاب مقدس متوسل شدند؛ تمام کلیساهایی که رگ و ریشه‌شان از دوران اصلاحات است، بر محوریت کتاب مقدس تأکید دارند (همان‌گونه که پدران کلیسای نخستین چنین تأکیدی داشتند). این کلیساها چه لوتری باشند، چه اصلاح‌شده،

۱ Origen از پدران کلیسا در اواخر سدهٔ دوم و اوایل سدهٔ سوم (۲۵۴-۱۸۵ م). (مترجم)

۲ Chrysostom از پدران کلیسا و پاتریارک قسطنطنیه (۴۰۷-۳۴۷ م). (مترجم)

۳ Jerome از پدران کلیسا (۴۱۹-۳۴۷ م). (مترجم)

۴ Augustine وی اسقف شهر هیپو و از الاهدانان و نویسندگان نام‌آور کلیسا بوده است (۳۵۴-۴۳۰ م). کتاب اعترافات او بوسیلهٔ چند مترجم مختلف به فارسی ترجمه شده است. (مترجم)

۵ Aquinas از الاهدانان و فیلسوفان نامی کلیسا که آثار ارزشمند او از ارکان الاهیات کلیسای کاتولیک گردیده است (۱۲۷۴-۱۲۲۴(۲۵) م). (مترجم)

۶ Luther روحانی و الاهدان آلمانی که از پیشگامان اصلاحات کلیسا در سدهٔ شانزدهم بود و کتاب مقدس را برای استفادهٔ عامهٔ مردم به زبان آلمانی روان و قابل فهم ترجمه کرد (۱۴۸۳-۱۵۴۶ م). (مترجم)

۷ Calvin الاهدان و نویسندهٔ نامدار و پیشگام برجستهٔ جنبش اصلاح کلیسا (۱۵۶۴-۱۵۰۹ م). (مترجم)

چه آنگلیکن (اسقفی)، چه مشایخی، چه باپتیست، چه متدیست و چه کلیساهای پنتیکاستی جدیدتر، همگی در ایمان و زندگی و الاهیات خود، رسماً جایگاهی محوری برای کتاب مقدس قائل هستند. همین تأکید، مایه تمایز کلیساهای مابعد اصلاحات از کلیساهای ارتدکس یونانی و کلیساهای کاتولیک رومی است. توضیح کلیساهای ارتدکس یونانی و کاتولیک رومی درباره نحوه عملکرد کتاب مقدس در زندگی کلیسا، پیچیده تر و در هم تافته تر است. ولی آنها نیز همواره بر این موضوع تأکید کرده اند که کتاب مقدس، کلام مکتوب خداست. در واقع، این کلیساهای مابعد اصلاحات به خاطر تفسیر متفاوت شان از برخی قسمت های کتاب مقدس انتقاد می کنند، بلکه از این رو بر آنها خرده می گیرند که رویکردشان را به کتاب مقدس، تسوأم با بی مبالاتی می دانند.

## نیایش و شاگردی

به ندرت می توان کلیسایی را یافت که از کتاب مقدس صرفاً برای بحث در باب برخی مسائل استفاده کرده باشد. از همان آغاز، کتاب مقدس جایگاهی کلیدی در نیایش و عبادت کلیسا داشته، به این معنا که نه فقط قسمتی از اندیشه و ورزی کلیسا، بلکه نیز بخشی از پرستش و دعای آن را تشکیل داده است. همان گونه که استفاده از مزامیر هنگام عبادت، در اغلب کلیساهای محوری دارد، همچنان نیز قرائت از اناجیل طی مراسم عشاء، در بسیاری از کلیساهای، اگر نگوئیم اکثرشان، به اعتقادی اشاره دارد که هر چند مشخصاً بیان نشده، اما بسیار محکم و استوار است و آن اینکه کتاب مقدس همچنان روش اصلی خدا برای سخن گفتن با انسان و روش اصلی انسان برای پاسخ گفتن به خداست. عادت بسیاری از مسیحیان به مطالعه و بررسی شخصی کتاب مقدس، مدت های مدید بخشی محوری از نیایش مسیحی بوده است. این عادت زمانی خاص مسیحیان پروتستان بود، اما اکنون میان مسیحیان کاتولیک رومی نیز وسیعاً ترویج می شود.

کتاب مقدس نه فقط در نیایش، بلکه در شاگردی نیز نقشی محوری دارد، به گونه‌ای که اگر می‌خواهیم قلب ما روز به روز از مهر به خدا لبریزتر شود، اگر می‌خواهیم به درک کامل‌تری از خدا و حقیقت وجود او نایل شویم و به درجه‌ای از صلابت اخلاقی برسیم که زمین و زمان هم نتوانند ما را از انجیل عیسی منحرف سازند، باید زندگی خود را بر محور کتاب مقدس سامان دهیم. از آنجا که این نکات، جنبه‌های حیاتی زندگی مسیحی هستند، کتاب مقدس در تار و پود هر گوشه از زندگی روزمره مسیحی، تنیده شده است.

برای تحقق بخشیدن به این مهم، کلیساهای گوناگون شیوه‌های مختلفی در پیش گرفته‌اند. کلیسای من (یعنی کلیسای انگلستان که بخشی از مشارکت کلیساهای انگلیکن است) برای بیان عقاید خود درباره کتاب مقدس، نه رسالات حجیم به نگارش درآورده است و نه راهنمای اصول عقاید جامعی که شامل پاسخ به تمام پرسش‌های ممکن باشد. چنین کاری به مثابه این می‌بود که کلیسا همه گفتنی‌ها را بگوید و مسیحیان را از خواندن و اندیشیدن و دعا کردن با ذهنی نوجو، بی‌نیاز سازد. به جای این کار، کلیسای انگلیکن همواره تأکید داشته است که خواندن کتاب مقدس باید در کانون عبادت دسته‌جمعی کلیسا جای داشته باشد. کلیسای انگلیکن تمامی مسیحیان را تشویق کرده است که کتاب مقدس را شخصاً بخوانند و بررسی کنند. به علاوه، وظیفه خطیر و عمده‌ای که بر دوش رهبران، به‌ویژه اسقفان نهاده، عبارت از بررسی و تعلیم دادن کتاب مقدس و سامان دادن زندگی کلیسا بر طبق آن است.

### کتاب مقدس در فرهنگ معاصر

عملکرد کتاب مقدس محدود به چارچوب کلیسا نیست، زیرا کلیسا همواره با دنیای آفریده خدا در ارتباط است (البته اگر به درستی بر طبق ماهیت و رسالت خود عمل کند). فرهنگ معاصر ما، به شیوه‌های گوناگون، بر نوع سؤالاتی که درباره کتاب مقدس مطرح می‌شوند، تأثیر می‌گذارد.



حال می‌خواهم نگاهی بیندازم به پنج حوزه از فرهنگ معاصر که تعامل هر یک از آنها با مابقی حوزه‌ها، مطابق الگویی پیچیده و درهم تافته صورت می‌گیرد. این حوزه‌ها عبارتند از: فرهنگ، سیاست، فلسفه، الاهیات و اخلاق. البته، این فهرست به هیچ روی جامع نیست، اما به کمک آن تا حدی می‌توان دریافت که چرا استفاده از کتاب مقدس به شیوه‌ای که مقبول و مطبوع تمام کلیساها، بخصوص در دنیای امروز غرب باشد، ذاتاً دشوار است. جلب رضایت دنیای ناظر کلیسا که جای خود دارد.

### کتاب مقدس و فرهنگ

تأثیر متقابل و مستمر فرهنگ «مدرن» و «پست مدرن» بر یکدیگر که محل گفتگوی بسیار بوده، لااقل در جامعه غرب، فضایی از عدم اطمینان پدید آورده است.

در این زمینه، مشخصاً می‌توان به سه حوزه زیر اشاره کرد: نخست، روایت‌های کلان<sup>۱</sup> و قدیمی‌تر درباره کیستی و سبب حضور ما در جهان،

---

۱ در این کتاب تا جای ممکن کوشیده‌ام در برابر Story معادل «داستان» و برای Narrative معادل «روایت» را به کار گیرم. داستان و روایت، علاوه بر معنی متعارف آن، در مباحث این کتاب، بر این معنی دلالت دارد که انسان به طور کلی برای تعریف معنای جهان و زندگی و معیارهای خود، روایت‌هایی دارد. مثلاً یک نوع این روایت‌ها، روایت‌های مذهبی است، مانند روایتی که مسیحیان برای تعبیر معنای جهان و زندگی خود دارند. روایت کتاب مقدس شامل کل داستان آن از پیدایش تا مکاشفه است. در قالب این داستان، معنی جهان و زندگی انسان و وظیفه و سرنوشت او تبیین شده است. البته، مؤمنان همه ادیان کمابیش دارای روایت‌هایی با این گونه ساختارها هستند و - در ادیانی چون یهودیت و مسیحیت و اسلام - معتقدند که اصل و اساس این روایت‌ها، بر مبنای مکاشفه / وحی قرار دارد. در دوران مدرنیسم که نطفه این جنبش در قرن شانزدهم، در تمرکز فزاینده بر خرد و دانش و روش علمی بسته شد (بخصوص با مساعی رنه دکارت)، «روایت» جدیدی ظهور یافت که در تعارض با روایت «مذهبی» بود. در این روایت جدید، انسان به کمک عقل و دانش و خرد می‌تواند کیفیت زندگی خود را در جهان تغییر دهد و هر چه از خرافات و باورهای غیر عقلی و غیر علمی آزادتر شود، بهتر می‌تواند به آرمان‌های روشنگری دست یابد و خلاصه دنیا هر روز و از هر لحاظ در سایه عقل رو به «پیشرفت» است و به سوی «شهر آرمانی» (مدینه فاضله Utopia) در حرکت است. فیلسوف آلمانی، هگل، به نوعی تکامل تاریخی معتقد بود و کل تاریخ را نوعی حرکت مستمر به سوی «عقلانیت» می‌دانست. حال چون این گونه روایت‌ها، شامل شرح و تبیینی فراگیر و جامع درباره

به چالش کشیده شده و مورد ساختارشکنی<sup>۱</sup> قرار گرفته‌اند. مُدرنیسم (جنبشی که از دوران روشنگری در سده هجدهم آغاز شد)، راه خود را از طریق نویسندگانی مانند ولتر<sup>۲</sup> گشود، بدین طریق که وی به روایت کلان و غالبی که کلیسا بازمی‌گفت، حمله بُرد. در حال حاضر، پست‌مدرنیته همین انتقاد را متوجه تمام روایت‌های کلان (یا به عبارتی، فراروایت‌هایی) کرده است که انسان در قالب آنها زندگی خود را سامان می‌دهد. پست‌مدرنیسم بخصوص روایت‌های «پیشرفت» و «روشنگری» را که دستمایه مدرنیسم بوده‌اند، در هم کوبیده است. کتاب مقدس، آشکارا، نه فقط روایت‌های بنیادین و جداگانه‌ای درباره خدا عرضه می‌دارد، بلکه در شکل کانی‌اش، یعنی از پیدایش تا مکاشفه، داستان واحد و غالبی را بازمی‌گوید که انگار دقیقاً همان چیزی است که مردم روزگار پست‌مدرنیسم با آن مخالفت می‌ورزند. این روایت نیز، همانند تمام فراروایت‌ها، فوراً این ظن را برمی‌انگیزد که لابد کسی از بازگفتن آن نفع می‌برد. به این ترتیب، به ظن مردم، روایت غالب کتاب مقدس نیز نوعی بازی برای کسب قدرت است.

---

تقریباً تمام ابعاد حیات انسان هستند، و از تمام خرده‌روایت‌ها، یعنی قصه‌های بومی و غیره، «فرا» می‌روند و میان تمام آنها پیوند برقرار می‌کنند و معنی و جهت واحد به آنها می‌دهند، به آنها «فراروایت» (Metanarrative) نیز گفته می‌شود. هم از این روست که صفاتی چون «کلان»، «فراگیر» و «غالب» برای آنها استعمال می‌شود (مترجم).

۱ ساختارشکنی یا ساخت‌گشایی (به انگلیسی Deconstruction)، از شیوه‌های تحلیلی پست‌مدرنیسم است. پست‌مدرنیسم همان‌گونه که از نامش پیداست، جنبشی نسبتاً نو است که در پی مدرنیسم پدید آمده و گاه در فارسی به آن پسامدرنیسم نیز گفته‌اند. ساختارشکنی به این معنی است که ساختار و ترکیب متن یا روایت از هم گشوده می‌شود به این هدف که «تناقضات» و «مفروضات» آن نمایان گردد. به عبارتی، می‌توان این کار را در حکم گونه‌ای تقدس‌زدایی، تمثال‌شکنی و غیره دانست. منظور نویسنده این است که پست‌مدرنیسم، آن دسته از باورها و به تعبیری «روایت‌های» انسان را که مدعی ارائه تصویری جامع و فراگیر از معنای هستی انسان و وظایف و سرنوشت او بوده‌اند، بی‌اعتبار کرده و از سگه انداخته است (مترجم).

۲ Voltaire فیلسوف و نویسنده و آزادی‌خواه برجسته فرانسوی در اواخر قرن هجدهم که طرفدار آزادی مذهب، آزادی‌های مدنی و تجارت آزاد بود (مترجم).

دوم، مفهوم حقیقت مورد ژرفکاوی و حمله واقع شده است. امروزه، «حقیقت» در نزد بسیاری کسان، دو تعبیر کاملاً متفاوت دارد. اگر پرسیم: «آیا حقیقت دارد که عیسی روی صلیب مرد؟» طبعاً منظور ما این است که «آیا به راستی این اتفاق افتاده؟» ولی اگر پرسیم: «آیا مثل پسر گمشده حقیقت دارد؟» منظور ما به طور قطع این نخواهد بود که «آیا این داستان واقعاً رخ داده یا نه؟» چون طرح چنین سؤالی دربارهٔ مثل‌ها بی معنی است. در این مورد تأکید خواهیم کرد که مثل پسر گمشده به معنایی کاملاً متفاوت، حقیقت دارد، یعنی این داستان تصویری از خدا و محبت‌اش و نیز سطوح متعددی خردی انسان عرضه می‌دارد که صدق و درستی آن را در تمام ابعاد معرفت و تجربهٔ انسان می‌توان دید.

تا اینجای بحث خوب پیش رفتیم - اگرچه اکثر مردم به معنایی گوناگون کلمهٔ «صدق<sup>۱</sup>» و نتایج ضمنی آنها در مسائل دیگر، توجه ندارند. در مقابل، مدرنیتهٔ متأخر کوشیده است تا پیوسته قلمروهای بیشتری از آرا و اقوال<sup>۲</sup> بشر را در چارچوب حقیقت<sup>۳</sup> نوع اول بگنجانند و از هر چیز و همه چیز، «امر واقع»<sup>۳</sup> بسازد و به این ترتیب، همه چیز را در جعبه‌ای فرو کند که محتویات آن را بتوان وزن کرد و اندازه گرفت و اثبات و ابطال کرد، انگار که با آزمایشی علمی مانند شیمی، سر و کار دارد یا با معادله‌ای ریاضی. اما این گونه تلاش‌ها، به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند تاریخ و جامعه‌شناسی به بن‌بست رسیده‌اند. اکنون پست‌مدرنیته ما را به جهت مخالف سوق داده است: یعنی به سوی فرض اینکه تمام «حقیقت»، از جمله «واقعیت‌های» مفروض در آزمایش‌های علمی را می‌توان تلاشی برای کسب قدرت دانست (شاید دانشمندان برای آزمایشگاهی کار می‌کنند که می‌خواهد با فروش دارویی خاص، کسب درآمد کند و غیره). به این ترتیب، سطح تمامی حقیقت‌جویی‌های انسان

۱ True صدق (= درستی، واجد حقیقت بودن) - از اصطلاحات منطق است. (مترجم)

۲ در اینجا Discourse را نقل به معنی کرده‌ایم که معمولاً معادل «گفتمان» را برای آن به کار برده‌اند. (مترجم)

۳ Fact گاه به این رهیافت افراطی، Fact Fundamentalism یعنی «واقع‌گرایی افراطی» نیز گفته‌اند. (مترجم)

تنزل می کند و چنانکه نیچه<sup>۱</sup> بیش از یک قرن پیش گفت، به طلب قدرت مبدل می شود. اکنون دیگر، بیانات مربوط به «امور چنانکه هستند» به صورت های مختلفی درمی آید از جمله «امور چنانکه به نظر من می آیند»، یا حتی «امور چنانکه به نفع من هستند».

شاید هم به اصرار باید گفت: «امور آن گونه که ما (در فرهنگی خاص) می بینیم شان». مفهوم «ساختار اجتماعی» ناظر بر این است که آنچه در نگاه اول، مفاهیمی ثابت و سنجیدنی به نظر می آیند، «در واقع، چیزی نیستند جز شیوه ای که یک جامعه به کار می گیرد تا به دیدگاه خود درباره واقعیت شکل دهد». این نظر، بر نحوه درک ما از «حقیقت» به مثابه یک کلیت تأثیر عمیقی گذاشته است. از آنجا که کتاب مقدس گفتنی های بسیاری درباره حقیقت دارد - و از آنجا که گفتنی های آن درباره برخورد افراد با حقیقت نیز بسیار است - با توجه به فضای فکری معاصر، به سادگی می توان شأن ادعاهای کتاب مقدس را درباره حقیقت به حد چشم اندازهایی تنزل داد که خاص، بسیار نسبی و باز بسته به موقعیت هستند. «آنچه برای شما حقیقت دارد»، شاید عین آن چیزی نیست که «برای من حقیقت دارد»؛ «ساختار اجتماعی حقیقت» ممکن است از اجتماعی به اجتماع دیگر، بسیار متفاوت باشد. این حرکت فرهنگی که تا همین اواخر برای جمع کثیری از مردم قابل درک نبود، اکنون به قدری برای مردم جهان بدیهی شده است که، به نحوی تناقض آمیز، خود تبدیل به یکی از حقایق مطلق و بی چون و چرای روزگار ما شده است.

سوم، ما با مسئله هویت شخصی روبه رو هستیم. به پرسش «من کیستم؟» دیگر نمی توان به سادگی گذشته، پاسخ گفت. دیگر شخص

۱ Nietzsche فیلسوف سرشناس آلمانی که به شدت با مدرنیته ضدیت داشت و کتاب های متعددی از او به زبان فارسی ترجمه شده اند، از جمله شاهکار وی، چنین گفت زرتشت، و نیز فراسوی نیک و بد، تبارشناسی اخلاق، زایش تراژدی، غروب بتان و غیره. از جمله مفاهیم کلیدی در فلسفه نیچه آن است که انسان برتر یا به تعبیر مترجم فارسی آثار نیچه، ابرانسان (در آلمانی)، در نتیجه اراده معطوف به قدرت، زاده می شود. کسب قدرت، استقلال و شکوفایی، باید بالاترین هدف زندگی انسان باشد. البته، این مفاهیم را باید در چارچوب فلسفه و اندیشه نیچه مطالعه کرد. (مترجم)

نمی‌تواند بگوید: «من اربابِ تقدیر خود و سکان‌دارِ روحِ خویشم.»<sup>۱</sup> فرد به درون خود نگاه می‌کند و با نوسان و غلیان تکانه‌های<sup>۲</sup> متفاوت روبه‌رو می‌شود. اصلِ عدمِ یقینِ هایزنبرگ<sup>۳</sup> که می‌گوید صرفاً عمل مشاهده، امور مشاهده شده را تغییر می‌دهد، متأسفانه دربارهٔ خودمان نیز، وقتی جلوی آینه می‌ایستیم، مصداق می‌یابد. کتاب مقدس دربارهٔ هویت ما به عنوان انسان و/ یا عضوی از قوم خدا و/ یا پیرو عیسی، گفتنی‌های بسیاری دارد - و بخصوص می‌گوید که ما به صورت خدا آفریده شده و خوانده شده‌ایم تا مردمی باشیم که در آنها، این صورت احیاء می‌شود. به این ترتیب، درمی‌یابیم که اگر بخواهیم گفته‌های کتاب مقدس را دربارهٔ هویت‌مان، در قلب و ذهن خود جای دهیم و برای زندگی مطابق آنها، حداکثر تلاش خود را به عمل آوریم، با فرهنگ خود سرشاخ خواهیم شد، زیرا این فرهنگ نه فقط دیدگاه مسیحیت را دربارهٔ هویت ما، بلکه نیز تمام دیدگاه‌های ثابت و جاافتاده را دربارهٔ هویت افراد بشر، به سؤال و چالش می‌گیرد.

به این ترتیب، ۱- درک جهان، ۲- درک واقعیت، و ۳- درک خویش‌ستن، تمام این موارد، در معرض این تهدید قرار دارند که در هم بشکنند و به باتلاقی درافتند، به مه‌دودی از ندانستن، از ندانستن حتی مفهوم خود «ندانستن». برای کسانی که چنین تلقی و شناختی از دنیا و خود دارند، عدم یقین دربارهٔ همه چیز، به شیوه‌ای از زندگی تبدیل شده است. با نگاهی به اکثر روزنامه‌ها و مجلات می‌توان فهمید که همین فضای فرهنگی بر زندگی بسیاری از مردم غالب است. البته، این فضای عدم یقین، خود، اشتیاقی تازه و تسب‌دار برای نیل به یقین ایجاد کرده است: جذابیت بنیادگرایی از همین روست. گرایش به بنیادگرایی در دنیای امروز، آن قدرها هم به معنی بازگشت به جهان‌بینی دنیای پیش از مدرنیسم نیست، بلکه این بازگشت، دقیقاً شکلی از مدرنیسم

۱ اشاره‌ای است به شعری از ویلیام ارنست هنلی. (مترجم)

۲ Impulses (تکانه/ محرک)



است (به این معنی که بنیادگرایان در چارچوب پژوهش‌های شبه‌علمی یا به ظاهر علمی خود در زمینه کتاب مقدس، خواهان نیل به «حقیقت عینی»<sup>۱</sup> هستند.) این موضوع در تمام ابعادش، بر خواندن کتاب مقدس به طور اعم و استفاده از آن در کلیسا به طور اخص، تأثیر می‌گذارد. در این کتاب، هدف من نه استدلال به سود شکل خاصی از مدرنیسم است و نه استدلال به سود بازگشت به دوران پیش از مدرنیسم و نه حتی تن دادن به پست مدرنیسم، بلکه امیدوارم تا راهی برای خروج از این منجلاّب بیابیم تا بتوانیم در عین پایبندی به اصول ایمان مسیحی و کتاب مقدس، در دنیای خدا و برای دنیای خدا و در جامعه قوم خدا، زندگی کنیم.

### کتاب مقدس و سیاست

ناگفته پیداست که فرهنگ بر حوزه دوم، یعنی سیاست نیز تأثیر می‌گذارد. واقعیت، شیوه‌های خشنی برای ابراز موجودیت دارد: یک نفر در خاورمیانه روی شن خط مرزی می‌کشد، یا در یکی از جاده‌های ایرلند شمالی مرزی تعیین می‌شود، و اگر این مرزها رعایت نشوند، یک نفر دیگر تیر می‌خورد.

فاجعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از سویی یک رخداد کلاسیک پست مدرن بود (به این معنی که روایتی بدیل و مجسم، نمادهای بزرگ امپراتوری اقتصادی و نظامی و مدرنیستی را به معنی واقعی کلمه ساختارشکنی<sup>۲</sup> کرد). از سوی دیگر، این فاجعه به دنیایی که گمان می‌کرد هنوز می‌تواند به بازآفرینی خود پردازد و برای سرگرمی و سود خود، حریم‌های شخصی نامحدود بسازد، وجود مستحکم واقعیت، و بخصوص مرگ را، یادآوری کرد.

۱ Objective Truth منظور حقیقتی است که امکان تحقیق و پژوهش علمی درباره آن و اثبات آن با توسل به شیوه‌های علمی وجود دارد. قبلاً به این مطلب اشاره گردید که مدرنیسم برای تعیین صحت و سقم هر گزاره‌ای، شیوه علمی و متکی به خرد را به کار می‌گرفت. (مترجم)

۲ به توضیح ذیل ساختارشکنی رجوع شود. (مترجم)

مسائل سیاسی ذهن ما را به خود مشغول می‌دارند. دموکراسی معاصر غرب، گرفتار بحران است: امروزه شمار کسانی که در نظرسنجی‌های برنامه‌های تلویزیونی شرکت می‌کنند، از شمار شرکت‌کنندگان در انتخابات مهم کشور بیشتر است؛ آرای اکثریت پر شمار، ممانعت کابینه دولت از گفتگوهای پارلمانی، تبلیغات گمراه‌کننده سیاسی و اعمال نفوذهای غیردموکراتیک، عواملی هستند که مانع از گفتگوهای واقعی می‌شوند.

جناح‌بندی‌های راست و چپ (که به تصور عده‌ای، قسمتی از نظام ثابت واقعیت را تشکیل می‌دهد، ولی در واقع میراث انقلاب فرانسه است)، احزاب و مفسران و رأی‌دهندگان را به سوی ذهنیتی مبتنی بر «همه یا هیچ» سوق می‌دهد، به این معنی که اگر در یک مورد، نظر یکی از جناحین را پذیرفتید، در مسائل دیگر نیز باید تابع مواضع آنها باشید. الگوهای قدیمی‌تری که نشان می‌داد ما که هستیم و چه باید کنیم (الگوهایی مانند جنگ سرد) از میان برخاسته و این واقعیت تلخ را آشکار کرده‌اند که ما چون از مرحله بعدی بی‌اطلاع بودیم، برنامه‌ای برای تطبیق خود با موقعیت جدید نداریم (مصادق این واقعیت را می‌توان جزایر بالکان، خاورمیانه و بخصوص مناقشات اسرائیل و فلسطین، گرسنگی، ایدز و فجایع دیگر دانست).

آنچه به تعبیری قلمرو اخلاق سیاسی است، بسیار کوچک شده است. هولوکاست و بمب اتم، بر فضای اخلاقیات پنجاه سال گذشته، ابری تیره افکنده‌اند؛ تقریباً تمام گفتگوهای اخلاقی و سیاسی غرب، در دنیایی انجام شده است که ما به خطا بودن برخی از چیزهای آن آگاهیم، ولی راه اصلاح آنها را نمی‌دانیم. در طول این سال‌ها، محرک اصلی ما این بوده است که همه قوای خود را بسیج کنیم تا مبادا آدولف هیتلر دیگری در صحنه تاریخ ظهور کند. این هدف، بی‌تردید شریف بوده است، ولی برای پرداختن به دنیایی که مشکلاتی به کل متفاوت دارد، کافی نیست. راه‌حل تمام مشکلات عرصه سیاست، این نیست که جلوی تکرار وقایع دهه ۱۹۳۰ را بگیریم. جنبش‌هایی قدرتمند و مهم از قبیل

فمینیسم<sup>۱</sup> و جنبش‌های پس‌استعماری<sup>۲</sup> اغلب نیروی حرکت خود را از پست‌مدرنیسم می‌گیرند، ولی اغلب هم اخلاقیات جدید و «خاص» خود را می‌آفرینند (مانند «ادب سیاسی»). این جنبش‌ها، در هر گوشه‌ای، گریبان ما را می‌فشارند.

وقتی کتاب مقدس را در چنین جهانی می‌خوانیم، چه اتفاقی می‌افتد؟ درمی‌یابیم که روایات آن درباره‌ی خروج و تصرف، آزادی و سلطنت، تبعید و بازگشت و ادعاهای جهانشمول عیسی - که در واقع، ادعاهای پادشاهی خداست! - بازتاب‌های متعددی ایجاد می‌کند که غفلت از آنها، نه مقدور است و نه صحیح. اما پس از دو قرن تظاهر به اینکه کتاب مقدس چیزی برای گفتن درباره‌ی سیاست ندارد (یعنی از زمان روشنگری که خروج کلیسا از عرصه‌ی سیاست به یک اصل تبدیل شد)، کلیسا طوری فلج شده است که دیگر نمی‌تواند در برخورد با مسائل سیاسی حاد روزگار ما، قرائتی<sup>۳</sup> جدید، جدی و مسئولانه از این روایات

۱ Feminism منظور جنبش‌های رهایی‌بخش یا مدافع حقوق زنان است که هم در قلمرو سیاسی-اجتماعی و هم در قلمرو الاهیات فعال است. (مترجم)

۲ Postcolonialism یا مابعد استعمار. به‌طور بسیار خلاصه باید گفت که این اصطلاح لزوماً شامل مفهوم زمانی نیست، بلکه بیشتر ناظر بر واکنش کشورهای تحت استعمار به استعمارگران خود از حیث نقد فرهنگ و ادبیات استعماری است، به این معنی که یکی از نتایج روشنگری این بود که کشورهای که روشنگری در آنها اتفاق افتاد، خود را از هر لحاظ برتر از کشورهایی می‌دانستند که این اتفاق در آنها نیفتاده بود. بنابراین، کشورهای متأثر از روشنگری خود را موظف دانستند تا اصول و آرمان‌های نهضت خود را در این کشورها اشاعه دهند، و البته در این میان، اکثر اقدامات‌شان، از جمله قشون‌کشی و تصرف، توجیه می‌یافت، نظیر ایده‌ی نسبتاً جدید اشاعه‌ی دموکراسی با توسل به ضرب و زور و اشغال و تصرف. در جنبش‌های پس‌استعماری یا مابعد استعمار، کشورهایی که سالیان مدید مستعمره بوده‌اند، می‌کوشند تا هویت خود را از خلال زنگار سال‌ها استعمار، باز یابند و از نو تعریف کنند، بی‌آنکه موجودیت و فرهنگ خود را از دریچه‌ی چشم استعمارگران ببینند. آنها ادبیات مابعد استعماری خود را گاه به زبان خود استعمارگران می‌نویسند. در این زمینه می‌توان به ادبیات بومی آمریکای لاتین، و نیز در شرق به متفکر فقید، ادوارد سعید اشاره کرد. البته، این اقدامات لزوماً به معنی قطع رابطه با استعمارگران سابق نیست. (مترجم)

۳ در این کتاب، «قرائت» که در برابر Reading آورده شده، تسامحاً به معنی «تفسیر» است و بنابراین، در مواردی برای مفهوم‌تر شدن متن، از معادل «تفسیر» استفاده کرده‌ایم. (مترجم)



عرضه دارد. چنین چیزی برای الاهی‌دانانی که از زمان ایرنیوس در قرن دوم تا ریچارد هوکر<sup>۱</sup> در قرن شانزدهم می‌زیسته‌اند، قابل درک نمی‌بود.

### کتاب مقدس و فلسفه

فرهنگ و سیاست، ما را به حوزه سوم یعنی فلسفه می‌رسانند. مردم چه این را درک کنند و چه نکنند، پرسش‌هایی که فلسفه مطرح می‌سازد، در بنیاد معماهای بزرگ هر جامعه‌ای قرار دارد. شناخت ما از امور جهان چگونه شکل می‌گیرد؟ ما که هستیم؟ دنیا را در کل چگونه می‌توان تفسیر کرد؟ آیا دنیا، کلیتی یکپارچه است، یا باید آن را به دو ساحت «مادی» و «روحانی» تقسیم کرد - و در این صورت، کدام یک از این دو قسمت، بخش مهم‌تر و «اصلی» را تشکیل می‌دهد؟ ذات شرارت چیست، و چه اقدامی درباره آن می‌توان و باید انجام داد؟ انسان چگونه می‌تواند زندگی شایسته‌ای در جهان داشته باشد؟ اینها برخی از پرسش‌های کلاسیکی هستند که فلسفه غرب به آنها می‌پردازد.

در دوران روشنگری، به دو پرسش آخر، پاسخ خاصی داده شد. یکی از جریانات متعددی که در این انفجار فرهنگی به جریان‌های دیگر پیوست، شیوه‌ای نو برای نگرستن به مسئله شر بود که جنگ‌های مذهبی قرن هفدهم و زلزله شهر لیسبون در ۱۷۵۵، توجه خاصی به آن برانگیخته بود. فرض می‌کنیم که دنیا به راستی از دو بخش تشکیل شده باشد، به طوری که در بالا خدا و در پایین دنیایی باشد که همه چیز آن بر رابطه علت و معلولی استوار است. در این صورت، خدا مسئول اداره امور روزمره دنیای مادی نیست و دخالتی هم در این امور نمی‌کند. اگر چنین نبود، رویدادهایی نظیر زلزله لیسبون (که امروزه می‌توانیم «آشویتس» را هم به آن اضافه کنیم)، قابل درک نمی‌بود. اما اگر خدا را از این معادله کنار بگذاریم و به جای آن بگوییم که خدا به ما تسلائی روحانی اعطا می‌کند و برای آینده نیز، امیدی روحانی به ما می‌بخشد و اینها مستقل از دنیای

۱ Richard Hooker الاهدان انگلیکن در نیمه قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم. (مترجم)

مادی هستند، دنیا به نژاد بشر تعلق می‌یابد و اختیار آن به دست انسان می‌افتد. به بیان دقیق‌تر، افسار دنیا در دست کسانی قرار می‌گیرد که وقتی فیلسوفان به پرسش‌های فوق می‌اندیشیدند، آنها داشتند به فن‌آوری‌هایی دست می‌یافتند که امکان تسلطی تصورناپذیر بر دنیا و بهره‌کشی از آن را در اختیارشان می‌نهاد. جای خدا در آسمان است و ما مشکلات دنیای خود را با استعانت از صنعت و انرژی و (البته) امپراتوری‌های مان حل و فصل خواهیم کرد.

خُب، متأسفانه نتوانسته‌ایم این کار را انجام بدهیم. روشنگری نتوانست اقلامی را که قول داده بود، تحویل دهد. انسان‌ها از جنگ با یکدیگر دست برنداشتند و همان سرزمین‌هایی که مهد روشنگری شده بودند، به کام جنگی ویرانگر افتادند. در همان حال، قسمتی از تدبیر پیروزمندان‌ای که روشنگری برای معضلات اندیشید، به گولاک و هولوکاست انجامید. ایالات متحده آمریکا، یکی از بزرگ‌ترین کشورهای که ارزش‌های روشنگری را ملاک عمل قرار داد، به امپراتوری جهانی خود ادامه می‌دهد و در همان حال که دم به دم بر ثروت خود می‌افزاید، بیشتر قسمت‌های جهان گرفتار فقری فزاینده است. تمام این عوامل، و بسیاری مسائل دیگر در حاشیه آنها، بستری مناسب برای نشو و نمای پست‌مدرنیسم فراهم کرده است که هم جنبشی اعتراضی و هم فی‌نفسه نظامی فلسفی است. نتیجتاً فلسفه قرن بیستم از پرداختن به پرسش‌های بزرگ، به حوزه فلسفه تحلیلی عقب نشست (یعنی گفت، «حتی اگر نمی‌دانیم راجع به چه صحبت می‌کنیم، لااقل بیایید حرف‌های مان را درست بزنیم.») فلسفه قرن بیستم از سوی دیگر هم به حوزه اگزستانسیالیسم عقب‌نشینی کرد (یعنی گفت، «چگونه می‌توان در این دنیای بیگانه و غریب، زندگی اصیلی داشت؟»). هر این دو راهی که فلسفه قرن بیستم در پیش گرفت، به بن‌بست انجامیده است. درست حرف زدن در دنیایی از واقعیت مجازی که در آن، صورت، همه چیز است و جوهر، هیچ نیست، چه فایده‌ای دارد؟ کوشش برای اصالت چه فایده‌ای دارد وقتی کیستی «من» لحظه به لحظه در حال تغییر است؟

می‌خواهم بگویم این نگرش‌های فلسفی قدیمی‌تر دربارهٔ جهان، اثر خود را بر پژوهش‌های کتاب مقدس و شیوهٔ آموزش آن در دانشگاه‌ها، کالج‌ها و کلیساها بر جا گذاشته‌اند - و نیز بر بسیاری از کتاب‌هایی که هنوز در زمینهٔ پژوهش‌های کتاب مقدس، مرجع به شمار می‌آیند. باید اضافه کرد که خود این نگرش‌ها، در جریان اصلی فرهنگ، اعتبارشان را از دست داده‌اند. (بسیاری از استادان کماکان به تدریس نتایج «عینی» تحقیقاتی مشغول‌اند که «بدون پیش فرض» صورت گرفته است. آنها هرگونه انتقادی از این نتایج را نوعی ارتجاع به ذهنیت کودکانه یا بنیادگرایانه‌ای می‌دانند که متعلق به دوران پیش از رواج نقد است.) اکنون با موج، یا بهتر است گفت امواج جدیدی از پژوهش‌های کتاب مقدس روبه‌رو هستیم که در آنها جنبش‌هایی نظیر آنچه ذکر شد - برای مثال، فمینیسم و پس‌استعماری - افق‌های جدیدی در این پژوهش‌ها گشوده‌اند.

چنانکه گفتم، تمام این عوامل در جریان‌اند و بر شیوه‌ای که مردم برای خواندن کتاب مقدس یا سخن گفتن از آن به کار می‌گیرند، تأثیر می‌گذارند، خواه مردم از این امر آگاه باشند خواه نباشند، و شاید بخصوص اگر آگاه نباشند. آیا راهی برای مطالعهٔ کتاب مقدس وجود دارد که در عین توجه به گردباد مباحثات جاری فلسفی، نه دچار افراط شود و نه دچار تفریط؟

## کتاب مقدس و الاهیات

چهارمین حوزه، شامل الاهیات و موضوع هم‌بسته با آن، یعنی پژوهش‌های اخیر در زمینهٔ کتاب مقدس است. این پژوهش‌ها بخصوص در فرهنگ آمریکا که آگاهانه راه تکثرگرایی را پیش گرفته، در بستری صورت می‌گیرد که هر چند غنی، اما به اندازهٔ سایر حوزه‌های یادشده، گیج‌کننده است. زمانی که الاهیات لیبرالی در دههٔ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در اوج خود بود، اغلب دربارهٔ جایگاه کتاب مقدس در الاهیات بحث می‌شد، بی‌آنکه پاسخ‌هایی به تعبیر امروز «محکم» داده شود. اگرچه جان آ. ت.

راینسون<sup>۱</sup> به پژوهشگر توانمند کتاب مقدس شهرت داشت، در کتاب معروفش، یعنی «صداقت در برابر خدا»<sup>۲</sup> به هیچ وجه خود را موظف ندیده بود تا برای ارائه ملاحظات جدیدش در باب اندیشه مسیحی، به کندوکاو در کتاب مقدس بپردازد. در واقع، برای او کتاب مقدس بیشتر قسمتی از مشکل بود تا راه حل. احیاء الاهیات مبتنی بر تثلیث<sup>۳</sup> که از دهه ۱۹۷۰ آغاز شده است (و در آن می توان الاهدانانی با دیدگاه های بسیار متفاوت یافت نظیر یورگن مولتمان<sup>۲</sup> کالین گانتون<sup>۳</sup> و راوین ویلیامز<sup>۴</sup>)، چنان که باید و شاید توأم با بررسی یا تأویل صریح و مفصل کتاب مقدس نبوده است. علت این امر شاید آن بوده که الاهدانان سیستماتیک<sup>۵</sup> به آرای پژوهش گرانی در حوزه کتاب مقدس تکیه کرده اند که چندان به آموزه خدا، یا «آموزه» به طور کلی، علاقه نداشته اند.

در دو نسل گذشته، انگشت شماری از الاهدانان سیستماتیک یا متخصصان الاهیات فلسفی، به نگارش آثار جدی در زمینه خود کتاب مقدس یعنی آنچه متن آن می گوید، پرداخته اند. برای مثالی درخور توجه و آموزنده در این زمینه می توان به کتابی اشاره کرد که اخیراً از جان وبستر<sup>۶</sup> به نام «کتاب مقدس: طرحی دگماتیک» چاپ شده است. از خواندن این کتاب به هیچ وجه نمی توان به محتوای کتاب مقدس پی برد. وبستر شاید در پاسخ به این نظر بگوید که به نکته اصلی کتاب او پی نبرده ایم، اما چون او پایان نامه خود را درباره این نوشته است که کتاب مقدس منبع اصلی تمام اندیشه ورزی های مسیحی است، بهتر

۱ John A.T. Robinson الاهدان و مدرس برجسته الاهیات در اواخر قرن بیستم که نقشی بزرگ در شکل گیری الاهیات لیبرال ایفا کرد. (مترجم)

۲ Jürgen Mulmann الاهدان برجسته آلمانی معاصر (مترجم)

۳ Colin Gunton الاهدان سیستماتیک برجسته انگلیسی که در سال ۲۰۰۳ درگذشت (مترجم)

۴ Rowan Williams الاهدان برجسته انگلیسی و نیز اسقف اعظم فعلی کانتربری (مترجم)

۵ منظور الاهدانانی است که در حوزه الاهیات سیستماتیک یا نظام مند تخصص و فعالیت دارند. منظور از الاهیات سیستماتیک، شاخه ای از الاهیات است که اصول و موضوعات ایمان را به صورت مرتب شده و نظام مند عرضه می دارد (مترجم).

می بود که وی همین استدلال را نیز بر پایه خود کتاب مقدس بنا می کرد (و البته این کار از توان پژوهش گر قابلی مانند او بیرون نبود). شاید آنچه چشمان الاهدانان را ترسانده است، نمونه کارل بارت باشد که در مجموعه خود به نام «اصول اعتقادات کلیسا» دست به تأویل وسیعی از کتاب مقدس زد که بخش زیادی از آن در برابر بررسی های پی گیر تاب نیاورد. (دو استثنای برجسته در این زمینه وجود دارد. اولی، آ. سی. تیسلتن است که تفسیر حجیم او بر اول قرن تیان به گونه ای تأثیر گذار، و به همین جهت نیز یگانه، در حد دو اثر سترگ قبلی اش درباره هرمنوتیک فلسفی است. دو اثر قبلی او عبارتند از: «دو افق» و «افق های جدید در هرمنوتیک» دیگری، آلیور اودانوون است که بیشتر آثارش، بخصوص کتاب او به نام «اشتیاق امت ها» شامل تأملی مستمر درباره محتوای کتاب مقدس، و نه فقط پدیده وجود آن، است.)

در واقع، الاهدانان سیستماتیک اغلب طوری درباره عقاید اولیه مسیحی قلم فرسایی کرده اند که گویی وظیفه پژوهش گران کتاب مقدس فقط این است که ریشه های یونانی تفکر مسیحی را روشن کنند و یا اینکه، فقط باید به پژوهش گرانی اهمیت داد که موفق به «کشف» شواهدی در متن کتاب مقدس شده اند که مؤید دیدگاه های الاهدانان سیستماتیک است. واقعاً دیگر کسی به این نظر قدیمی اعتقاد ندارد که پژوهش گران کتاب مقدس، به شیوه ای بی طرفانه و با ملاک هایی عینی، به تفحص در کتاب مقدس می پردازند و «واقعیت هایی» از کتاب مقدس «استخراج» می کنند و برای «تفسیر» به الاهدانان سیستماتیک می سپارند. هر کسی که در زمینه پژوهش های کتاب مقدس فعالیت کرده باشد می داند، یا باید بداند، که ما پژوهش گران کتاب مقدس نیز به اندازه هر کس دیگری، کتاب مقدس را مطابق طرح های ذهنی و انتظارات خود، تفسیر می کنیم و صداقت به این معنی نیست که هیچ گونه پیش فرضی نداشته باشیم، بلکه به این معنی است که بر پیش فرض های خود آگاه باشیم و بدانیم که وظیفه داریم به کسانی که پیش فرض هایی متفاوت با ما دارند، گوش فرادهیم و با آنها تعامل کنیم. با این وصف، عده ای کماکان،



به اقتضاء منافع شان، طوری می نویسند که انگار هنوز به بی طرفی محقق و ملاک های عینی او اعتقاد دارند.

در نگاهی وسیع تر، جنبشی که خود را «راست دینی رادیکال» می خواند، کوشیده است تا نوعی الاهیات قرون وسطایی را از نو به صحنه آورد، ولی غیبت کتاب مقدس از طرح آن، به راستی عجیب است. در مقابل، قسمت اعظم الاهیاتی که خاستگاه آن آفریقا و سرزمین های غیر غربی است، سرشار از مضامین کتاب مقدس است، ولی این الاهیات غیر غربی چندان تأثیری بر پژوهش های کتاب مقدس در غرب نداشته است، چون تا این اواخر، فقط عده ای معدود در غرب آن را جدی گرفته اند. در فعالیت هایی که با اهمیتی فزاینده در زمینه رابطه مسیحیت با یهودیت، اسلام، هندوئیسم و پیروان سایر ادیان صورت می گیرد، کتاب مقدس اغلب طوری معرفی شده که انگار مایه شرمساری مسیحیان است.

باید گفت در بخش وسیعی از الاهیات معاصر، کتاب مقدس اغلب در حد یک منبع بوده است - منبعی از برخی جهات، مهم و غنی و برانگیزاننده و از جهات دیگر، مسئله ساز و گیج کننده - ولی الاهیات معاصر هیچ گونه نظر جامعی در این باره ارائه نداده است که الاهیات مسیحی چگونه باید زیر اقتدار کتاب مقدس به موجودیت خود ادامه دهد و اساساً این اقتدار چگونه و به چه معناست. در خود حوزه پژوهش های کتاب مقدس نیز با مسائلی روبه رو هستیم مانند بحث و اختلاف نظرهای دهه ۱۹۹۰ درباره «کیستی و زندگی عیسی از منظر تاریخ»، موضوع «چشم انداز جدید درباره پولس» که به گونه ای فزاینده محل بحث و مناقشه است، و آنچه فمینیست ها (یا جنبش های دیگر) درباره به اصطلاح «متون حامی ترور» می گویند (یعنی قسمت هایی از کتاب مقدس که به منظور توجیه خشونت و ستمگری به کار رفته اند). تمامی اینها حاوی نشانه هایی هستند از تعاملی اغلب نامحسوس با فشارهای فرهنگی، سیاسی و فلسفی که پیش تر به آنها اشاره شد. با در نظر گرفتن مجموع این موارد، شاید عذرمان پذیرفته باشد اگر کلافه شویم و بگوییم از کتاب مقدس غیر

از انگیزه‌ای برای نیایش‌های شخصی، چیز دیگری عایدمان نمی‌شود. ولی اینجا هم برخی از منتقدان دست از سرمان برنمی‌دارند و می‌گویند که شاید بعضی از قسمت‌های کتاب مقدس برای سلامت انسان مضر باشد. آیا راهی به پیش وجود دارد؟

## کتاب مقدس و اخلاق

پنجم، سؤالات مربوط به اخلاق - یعنی محور اکثر مباحثات مربوط به کتاب مقدس و اقتدار آن - رابطه‌ای تنگاتنگ با تمام حوزه‌های مذکور دارند و شاید بتوان گفت در تمام جوانب آنها منعکس‌اند. مثالی روشن در این باب، تلاش نسبتاً سراسیمه‌ای است که امروزه برای طرح مجدد موضوع جنگ و صلح و استدلال‌های مربوط به آن صورت می‌گیرد. کسانی که تا به حال عبارت «جنگ به حق»<sup>۱</sup> را شنیده بودند، به یکباره خود را در موقعیتی یافته‌اند که به ناچار باید درباره آن فکر کنند. آنها همچنین ناگزیرند درباره انگیزه‌های کتاب مقدسی، و حتی شاید بتوان گفت دستورهای انجیل، در خصوص صلح‌طلبی به تأمل نشینند. آیا عیسی موضع صلح‌طلبی را اختیار می‌کرد؟ اگر او به اعمال خشونت اعتقاد نداشت، پس چرا میزهای صرافان را در معبد واژگون کرد؟<sup>۲</sup>

۱ مسئله «جنگِ بحق» یا Just War به هیچ روی چالش تازه‌ای برای کلیسا نیست و حتی در آثار پدران کلیسا نظیر آگوستین و آکویناس و نیز اصلاحگران کلیسا مانند لوتر نیز می‌توان بحث‌های مفصل و نیز اشاراتی در این باره یافت. (مترجم)

۲ برخی از صاحب‌نظران عهدجدید مانند براندن S. G. F. Brandon در کتاب «عیسی و غیوران» Jesus and the Zealots معتقد هستند که نهضت عیسی، در مقام اعتراضی اجتماعی، به جنبش غیوران یهودی شباهت داشت و دارای خصیصه نظامی بود. در این گونه مباحثات، به پیروی از انجیل‌های همگون (متی، مرقس، لوقا) اقدام عیسی در معبد، لحظه سرنوشت‌سازی دانسته می‌شود که سرنوشت او را رقم می‌زند. منتها تفسیرها در این باب متفاوت است. حتی برخی از صاحب‌نظران عهدجدید معتقدند که عیسی موقتاً معبد را به تصرف درمی‌آورد و بنابراین، مصلوب شدن عیسی را در این چارچوب تفسیر می‌کنند که وی واقعاً و عملاً به عنوان فردی عاصی و شورشی که برای امپراتوری روم تهدید محسوب می‌شد، به صلیب کشیده شد (مترجم)

آیا اینکه پولس تأیید می‌کند «قدرت‌های حاکم» از جانب خدا مقرر شده‌اند و حق «حمل شمشیر» دارند (رومان ۱:۱۳-۷) به این معنی است که مسیحیان می‌توانند در قوای نظامی خدمت کنند؟ این پرسشی است که تا همین اواخر فقط در ذهن اندک‌شماری از مسیحیان مطرح بود.

بر همین قیاس، پرسش‌های امروزی دربارهٔ جنس و جنسیت، در متن فضای فرهنگی، سیاسی، فلسفی و الاهیاتی دوران حاضر، به ظهور رسیده و شکل گرفته و از نو شکل یافته. مثال خوبی که با پرسش‌های جاری مرتبط است، مباحثهٔ داغی است که میان «ذات‌باوران» و «ساخت‌باوران» دربارهٔ مسئلهٔ همجنس‌گرایی جریان دارد. گروه نخست، دربارهٔ موضوع «هویت» فرد بر دیدگاهی کمابیش مدرنیستی پای فشرده‌اند و معتقدند که هویت هر کس در بر گیرندهٔ ترجیح یا «گرایش» جنسی اوست. این گروه، دیدگاه خود را با تلاشی مستمر و بی‌وقفه برای کشف «ژن همجنس‌گرایی» دنبال کرده است. گروه دوم، هوادار تبیینی پست‌مدرن دربارهٔ موضوع جنسیت است که هویت فرد را چیز ثابتی فرض نمی‌کند و بر این باور است که انسان در جریان زندگی، نوع عملکرد جنسی خود را تعیین می‌کند، بی‌آنکه مجبور باشد رفتار خود را بر مبنای هنجارهای بیرونی یا واقعیتهای عینی و یا فرض‌بخصوصی دربارهٔ «هویت»، تشریح یا توجیه کند. این بحث، پرداختنی نوبه‌برخی از مباحثات قدیمی دربارهٔ خصوصیات «ذاتی» و «اکتسابی» است. ولی تمام این موضوعات چه ارتباطی با کتاب مقدس دارند؟

### کلامی نو از جانب خدا

در برخورد با سؤالاتی که این پنج حوزه پیش می‌کشند، قرائت مسیحی از کتاب مقدس نباید بر اثر فشارهای جریانات موجود، به سادگی در فلان یا بهمان قالب خاص گنجانده شود. مسئله دقیقاً بر خلاف این است. مثل‌های عیسی با ورود به دنیای یهودیت سدهٔ نخست، دریچه‌هایی برای درک معنای پادشاهی خدا گشود و فضایی برای تفسیر کتاب مقدس



و رسیدن به دیدگاه‌های نو ایجاد کرد که امکان آن را به مردم می‌داد تا به روش‌های متفاوتی برای اندیشیدن و دعا کردن و زیستن، فکر کنند. خود کتاب مقدس هم حاوی این وعدهٔ دایمی است که کلام خدا، زنده و فعال و نیرومند و بارور خواهد ماند (برای مثال، رجوع شود به اشعیا ۴۰:۸؛ ۵۵:۱۱؛ عبرانیان ۴:۱۲). بر این اساس، باید امیدوار بود که مطالعهٔ کتاب مقدس و تعلیم دادن آن در قالبی نو بتواند فرهنگ معاصر را در تمامیت آن، با دیدگاه‌هایی نو و الاهی در خطاب گیرد و به فکر و عمل وادارد، نه آنکه مغلوب و جذب این فرهنگ شود و اثر خود را از دست بدهد.

بنابراین، در یک بحث جدی، فایده‌ای ندارد که (فی‌المثل) برای توجیه اقدام نظامی، به رومیان ۱۳ و برای منع روابط همجنس خواهانه، به رومیان ۱ مراجعه کنیم، به گونه‌ای که انگار صرفاً استناد به این آیات، مشکل ما را چاره می‌کند. چنین کاری از یک سو در حکم بی‌توجهی به بحث‌هایی است که دربارهٔ زمینه و معنای این آیات صورت گرفته است، و از سوی دیگر به معنای غفلت از سؤالات کلیدی و اساسی زیر است:

۱. در وهلهٔ نخست، کتاب مقدس به چه معنا دارای حُجیّت و اقتدار است؟
۲. چگونه می‌توان کتاب مقدس را به درستی فهمید و تفسیر کرد؟
۳. بر فرض که تفسیر ما از کتاب مقدس درست بود، دنیا به کنار، چگونه می‌توانیم حُجیّت و اقتدار کتاب مقدس را بر خود کلیسا اعمال کنیم؟

اینها پرسش‌هایی است که در ادامهٔ این کتاب فشرده، می‌خواهیم به آنها پاسخ دهیم.

مناقشات جاری دربارهٔ کتاب مقدس، گاه بازتابی است از بحث‌های سدهٔ شانزدهم دربارهٔ حُجیّت کتاب مقدس و ارتباط آن با «سنت» و «عقل».<sup>۱</sup> این مسئله گیج‌کننده است، زیرا بسیاری از مسیحیان عضو

۱ در مباحث این کتاب، در برابر Reason معادل «عقل» و گاه به فراخور بحث، «استدلال عقلانی» را آورده‌ایم. (مترجم)

فرقه‌های عمده دنیای مسیحیت، و البته بسیاری از روحانیان مسیحی، الاهیات را در قالب همین بحث‌ها آموخته‌اند و سخت تحت فشار هستند تا مواضعی متناسب با آموخته‌های شان اختیار کنند. بدین گونه مسئله به شکل «وفاداری به فرقه خود» درمی‌آید. کسانی که به نحله فکری پروتستان یا انجیلی ملتزم‌اند، بر حُجیت کتاب مقدس تأکید می‌کنند؛ کسانی که زمینه کاتولیکی دارند، سرسختانه طرف سنت را می‌گیرند و کسانی هم که خود را لیبرال و آزاداندیش می‌دانند، کفه عقل را سنگین می‌کنند.

اما «کتاب مقدس»، «سنت»، «عقل» و روابط میان آنها، در طی قرون، حالتی ایستا نداشته‌اند. حتی درکی که امروزه از کتاب مقدس وجود دارد با آنچه در سده شانزدهم وجود داشت، متفاوت است با وجودی که متن کتاب مقدس ثابت مانده (هرچند بر مبنای نسخه‌های کشف‌شده، بازبینی‌های مختصری در آن صورت گرفته است). در آن زمان، کتاب مقدس خزانه‌ای از آموزه و اصول اخلاقی راستین به‌شمار می‌رفت و شرح آن درباره نخستین انسان‌ها و تاریخ اسرائیل، «اعتبار و حُجیتی» بی‌چون و چرا داشت، همان‌گونه که در خصوص تاریخ اولیه یونان، هرودوت<sup>۱</sup> و توکودیدس<sup>۲</sup> «مراجعی» عمده به‌شمار می‌روند؛ اکنون از نظرگاهی متفاوت، کتاب مقدس مجموعه‌ای متنوع از مدارکی به‌شمار می‌رود که نمایانگر جریانی از تاریخ مذهبی و فرهنگی است؛

۱ Herodotus مورخ یونانی که در ۵ ق.م می‌زیست. وی در غرب به «پدر تاریخ» اشتهار دارد و گزیده‌ای از تاریخ هرودوت در حدود چند دهه قبل به فارسی ترجمه شده است. (مترجم)

۲ Thucydides مورخ نیمه قرن ۵ ق.م. و نویسنده تاریخ معروف جنگ پلوپونزی که گزارشی است از جنگ‌های آتن و اسپارت در قرن ۵ ق.م. تاریخ جنگ پلوپونزی به قلم محمد حسن لطفی به فارسی ترجمه و بوسیله انتشارات خوارزمی به چاپ رسیده است. به خوانندگان علاقه‌مند توصیه می‌شود که حتماً این کتاب را که حاوی شرحی بسیار خواندنی و نمونه کلاسیک تاریخ‌نگاری علمی است، مطالعه کنند. (مترجم)

یا از دیدگاهی یکسره متفاوت، کتاب مقدس روایتی کلان دانسته می‌شود شامل داستانی جامع دربارهٔ خدا و جهان (نک. به ۱۵۶-۱۶۲). بر همین قیاس، معنی کلمهٔ «سنت» پس از انتشار کارهایی چون پژوهش‌های جان هنری ۱۵۴ نیومن<sup>۱</sup> دربارهٔ شکل‌گیری آموزه، با معنی قبلی آن، تفاوتی عمده یافته است (نک. به صص. ۱۰۴-۱۱۰) کلمهٔ «عقل» نیز که برای هوکر و هم‌عصرانش عمدتاً به معنی تفکر شفاف و منطقی بود، اکنون دلالت بر هویت مستقل و خودسالار «عقل» دارد که هم به‌عنوان مرجعی مستقل به آن استناد می‌شود و هم در اشاره به دستاوردهای علمی جدید به کار می‌رود (نک. به صص. ۱۱۰-۱۱۴ و ۱۵۶-۱۶۲).

تمام موارد بالا بدین معناست که اگر گفتگوهای حاضر ما دربارهٔ کتاب مقدس، صرفاً تکرار مناقشات سدهٔ شانزدهم باشد، راه را یکسر به خطا رفته‌ایم. البته، مقصود نه بی‌اهمیت جلوه دادن اختلافات آن دوره است و نه اظهار اینکه اختلافات فوق با پرسش‌های امروز هیچ وجه اشتراکی ندارند. در ادامهٔ بحث، تا حدی که اختلافات آن دوره به اختلافات امروز مربوط می‌شوند، به آنها خواهیم پرداخت. مراد اینکه، باید به کندوکاوی ژرف در این پرسش پردازیم که چگونه می‌توان در قرن بیست و یکم، مسیحی وفاداری بود؛ نیز آن‌قدر دانا و بالغ بود که در خواندن یا تعلیم کتاب مقدس، تمامی فشارها و چالش‌های دنیای امروز را پیش چشم داشت. باید از گذشتگان خود درس گیریم بی‌آنکه فکر کنیم پرسش‌های ما با پرسش‌هایی که لوتر یا کالون، کزانمر<sup>۲</sup> یا هوکر، آکویناس یا ایگناتیوس لویولا<sup>۳</sup> با آنها مواجه بوده‌اند، همسان است.

۱ John Henry Newman الاهیدان نامی کاتولیک در قرن نوزدهم که از کلیسای انگلیکن خارج شد و به کلیسای کاتولیک رومی پیوست و به مقام کاردینالی رسید. (مترجم)

۲ Cranmer اصلاحگر انگلیسی و اسقف اعظم کانتربری در نیمهٔ قرن شانزدهم. (مترجم)

۳ Ignatius Loyola روحانی برجستهٔ مسیحی اسپانیایی در قرن شانزدهم و بنیانگذار انجمن عیسی. (مترجم)

یا فکر کنیم که ما با همان پرسش‌هایی روبه‌رویم که جان هنری نیومن، کارل بارت<sup>۱</sup> ویلیام تمپل<sup>۲</sup> مایکل رمزی<sup>۳</sup> یا جان آ. تی. راینسون با آنها روبه‌رو بوده‌اند. ما در آب‌هایی ناشناخته هستیم که عمق‌شان بیش از آن است که ظاهراً در برخی گفتگوهای معاصر تصور می‌شود.

### سطحی بودن مباحثات جاری

با تأسف باید گفت که بخش وسیعی از مباحثات امروز درباره کتاب مقدس، کم‌عمق و تُنک‌مایه است - و این موضوع با توجه به گفتگوهای وسیعی که درباره سؤالات مربوطه انجام گرفته، درخور اعتناست. دیگر به مناظرات آتشی‌نی که چیزی جز برجسب زدن بر یکدیگر نیست (برجسب‌هایی مانند «بنیادگرا»، «رادیکال» و «لیبرال») عادت کرده و از آنها خسته شده‌ایم. همه ما سراپا آلوده شیوه‌ای شده‌ایم که آن را می‌توان «اعلام مجرمیت به دلیل ارتباط» نامید.

به عبارتی، اگر مشابهت‌هایی در مواضع افراد مختلف دیدیم، به‌رغم آنکه موضوع بسیار متفاوتی در میان باشد، آنها را در یک جبهه قرار می‌دهیم. دو چیز مانع از گفتگوهای جدی می‌شوند. اولی تأکیدهای سطحی است (نظیر اینکه می‌گویند «کتاب مقدس چنین می‌فرماید») و دیگری واکنش به این نوع بیانات است (نظیر اینکه می‌گویند: «نگاه شما به متن سطحی است؛ ولی ما متن را با توجه به زمینه آن مطالعه می‌کنیم، و همین امر، یک دنیا تفاوت ایجاد می‌کند.») (نک. به فصل ۷).

مشکلاتی مشابه نیز زمانی بروز می‌یابد که مردم کتاب مقدس را در مواردی که ظاهراً چیزی بر خلاف میل‌شان می‌گوید، نادیده می‌گیرند. این اتفاق در مورد فرد محافظه‌کار زمانی می‌افتد که برای تأکید و اهمیت بخشیدن به آموزه‌ای درباره پارساشمردگی یا «نجات فردی»، بی‌سر و

۱ Carl Barth الاهیدان پروتستان نامدار سوئسی در قرن بیستم. (مترجم)

۲ William Temple اسقف اعظم یورک و کانتربری در نیمه قرن بیستم و صاحب آثار مهم الاهیاتی. (مترجم)

۳ Micheal Ramsey اسقف اعظم کانتربری در اواخر قرن بیستم و الاهیدان نامدار. (مترجم)

صدا ابعاد کلیسایی، اکیومنیکال<sup>۱</sup> آیینی و بوم‌شناختی<sup>۲</sup> دیدگاه پولس را دربارهٔ نجات نادیده می‌گیرد.

این در حالی است که آموزهٔ «رستگاری شخصی»، در اصل آمیزه‌ای است از آرای دوران اصلاحات کلیسا، روشنگری و تأثیرات جنبش‌های ژمانتیک<sup>۳</sup> و اگزیستانسیالیستی<sup>۴</sup>. ممکن است فردی رادیکال با جسارت و صراحت تمام همین برخورد را با کتاب مقدس انجام دهد. آنچه اغلب مایهٔ شادکامی چنین شخصی می‌شود، آن است که تمثال‌شکنی پیشه کند و بگوید «پولس قائل به فلان مطلب است و ما می‌دانیم که اشتباه

۱ Ecumenical منظور دیدگاهی است ناظر بر وحدت و یکپارچگی کلیسا، و به‌طور خاص به فعالیت‌های سازمان‌ها و نهادهایی اطلاق می‌شود که برای ایجاد نزدیکی و وحدت میان کلیساهای سرتاسر جهان کوشش به عمل می‌آورند. منظور اینکه، بنیادهای اعتقاد به وحدت کلیسا را در اندیشهٔ پولس می‌یابیم. (مترجم)

۲ Ecological یعنی وابسته به اکولوژی یا محیط زیست است. منظور اشاره به این بخش از الاهیات پولس است که به خلقت جدید از طریق صلیب و قیام مسیح اشاره دارد. یکی از موضوعات کلیدی در رسالات پولس و بخصوص در باب ۸ رسالهٔ رومیان و اول قرن‌تین ۱۵، این است که همگام با تحقق نهایی و کامل نجات که با بازگشت مسیح صورت خواهد گرفت، نه فقط مؤمنان بدنی نو و تبدیل‌یافته دریافت خواهند کرد، بلکه خلقت و طبیعت نیز از قید فساد آزاد خواهد شد و نو خواهد گردید. چنین نگرشی به نجات سبب می‌شود که ما طبیعت و محیط زیست را نیز جدی بگیریم و از هم اکنون با فعالیت‌های سازندهٔ خود برای حفظ محیط زیست، نقش خود را در ارتباط با خلقت جدید خدا ایفا کنیم. موضوع ایمان مسیحی و محیط زیست، از جمله مباحث پردامنهٔ امروز است. (مترجم)

۳ Romanticism جنبشی که از نیمهٔ دوم قرن هجدهم در اروپای غربی ایجاد گردید و بر آفرینشگری و فردیت و استقلال انسان تأکید می‌کرد و دامنهٔ آن عرصه‌های گوناگون زندگی انسان و فعالیت‌های او را فرامی‌گرفت. نویسنده معتقد است که تأکید بیش از اندازه بر مذهب فردی و جنبهٔ فردی نجات انسان بدون توجه به ارتباط آن با جامعهٔ بزرگ‌تر کلیسا و نیز نتایج و استلزامات آن در ارتباط با جامعه و طبیعت و جهان، بیشتر از این مشرب فکری مایه می‌گیرد تا خود کتاب مقدس. (مترجم)

۴ Existentialism اگزیستانسیالیسم یا مکتب اصالت وجود. دربارهٔ این مکتب به‌طور بسیار ساده و خلاصه باید گفت که توجه خود را به هستی انسان و دغدغه‌های وجودی او معطوف می‌کند. در این مکتب نیز موضوع وجود و هویت مستقل و فردی انسان و تصمیم‌گیری‌ها و سرنوشت او، بسیار پررنگ است. (مترجم).



می کند». اگر می خواهیم حکمتی نو در کتاب مقدس بجوییم و بیابیم، باید این برخوردهای نادرست را تشخیص دهیم و از آنها شرم و احتراز کنیم.

## ادبیات اخیر

البته، منظور این نیست که تا به حال اثری جامع و معتبر درباره چگونگی حُجیت کتاب مقدس به نگارش در نیامده است. از آنجا که مجال پرداختن مفصل به این گونه آثار نیست، و حتی نمی توانم خلاصه‌ای از دیدگاه‌های گوناگون در این زمینه را ارائه دهم، به بیان این نکته بسنده می کنم که از خواندن - و متأسفانه گاه مخالفت کردن با - کتاب‌های مختلفی که درباره کتاب مقدس به نگارش درآمده‌اند، بهره بسیار برده‌ام. وجود آثار فوق نشان می دهد که امروزه بحثی پرتب و تاب و جدی درباره این مسئله جریان دارد که ماهیت کتاب مقدس کلاً چیست، چگونه می توان با در نظر گرفتن حساسیت‌ها و معیارهای فرهنگی و عقلی به مطالعه آن پرداخت، و چگونه می توان کاری کرد تا کتاب مقدس بتواند نقش خود را در زندگی و رسالت کلیسا ایفا کند. این آثار، به شیوه‌های مختلف خود، از یک طرف به دفاع از کتاب مقدس در برابر حمله کلاسیک مدرنیسم می پردازند که نگاهی سفید یا سیاه به موضوعات دارد، و از طرف دیگر، در برابر تلاش‌های سخت پست مدرنیسم برای ساختارشکنی کتاب مقدس، مقاومت به خرج می دهند. آثار مزبور، راهی نو به فراسوی تمامی این مباحثات نشان می دهند، راهی به سوی تأملی خلاق و هوشمندانه. آنچه در پی می آید، گفت و شنودی ضمنی و تکمیلی با این جنبش در حال ظهور است. امیدوارم کسانی که می خواهند بحث حاضر را از جایی که من آن را ترک می کنم ادامه دهند، به جای واکنشی شتابزده به سود فلان و بهمان دیدگاه باسابقه، آماده تعامل با آخرین نتایج مباحثات جدی در زمینه کتاب مقدس باشند.

\*Social Construction; \*Heisenberg Political Correctness; \*SCM, 1963; \*Trinitarian Theology; \*John Williams CUP, 2003; A. C. Thiselton; \*Eardmans, 2000; \*Paternoster, 1980; \*HarperCollins, 1992; \*Oliver O'Donovan; \*CUP, 1996; \*Texts of Terror; \*Essentialists; \*Constructivists

## با اقتدار چه کسی؟

در پیشگفتار، نخست نگاهی انداختیم به نقش کتاب مقدس در تاریخ کلیسا و سپس به اینکه چگونه درک ما از این نقش، تحت تأثیر فرهنگ معاصر قرار گرفته است. در این فصل، نظری خواهیم افکند به این موضوع که «اقتدار کتاب مقدس» بخشی از اقتدار الاهی در معنی گسترده‌تر آن است.

«اقتدار کتاب مقدس» ایجازی است از «اقتدار خدا که از طریق کتاب مقدس اعمال می‌شود».

اکنون به ادعای محوری این کتاب می‌رسیم: اینکه، عبارت «اقتدار کتاب مقدس» فقط زمانی از مفهوم مسیحی برخوردار است که آن را ایجازی بدانیم از «اقتدار خدای تثلیث که به نحوی از طریق کتاب مقدس اعمال می‌شود». این مطلب که جا افتاد، چندین موضوع دیگر نیز روشن خواهد شد. پولس رسول در ارتباط با دولت اعلام می‌دارد که تمامی اقتدار از جانب خداست (رومیان ۱:۱۳)؛ عیسی نیز در یوحنا ۱۱:۱۹ مطلبی بسیار مشابه بیان می‌کند. در متی ۱۸:۲۸، عیسی قیام کرده، ادعایی به مراتب تکان‌دهنده‌تر مطرح می‌سازد مبنی بر اینکه تمامی اقتدار در آسمان و بر زمین به او داده شده است. بازتاب این گفته عیسی را در جاهای دیگر نیز می‌توان دید، مانند فیلیپیان ۲:۹-۱۱. نگاهی سریع به قسمت‌های مختلفی از عهدعتیق (برای مثال اشعیا ۴۰-۵۵) و عهدجدید (برای مثال، مکاشفه ۴ و ۵) مؤید این تصویر از اقتدار خداست. هنگامی که یوحنا اعلام می‌دارد: «در آغاز کلام بود»،

---

۱ در ترجمه‌های فارسی عهدجدید، کلمه‌ای که در این کتاب به «اقتدار» ترجمه کرده‌ایم، عموماً به «قدرت» برگردانده شده است ولی منظور همان است. (مترجم)



بحث خود را با بیان این نکته به اوج نمی‌رساند که «و کلام نوشته شد»، بلکه می‌گوید «و کلام جسم گردید». رسالهٔ عبرانیان با الفاظ و عباراتی شکوهمند می‌گوید که در گذشته، خدا از طریق کتاب مقدس سخن گفته، اما تأکید می‌کند که اکنون، سرانجام، خدا از طریق پسر خود سخن گفته است (۱:۱-۲). از آنجا که خود این بیانات «جزو کتاب مقدس» هستند، به این نتیجه می‌رسیم که خود کتاب مقدس - با همان اقتدار و حُجیّتی که برای آن مفروض می‌گیریم - توجه ما را از خود دور و به این واقعیت معطوف می‌سازد که اقتدار و حُجیّت نهایی و حقیقی، متعلق به خداست که اکنون به عیسی مسیح تفویض شده است. مطابق یوحنا ۸:۳۹-۴۰، این عیسی است که حقیقتی را که از خدا شنیده، بیان می‌کند.

به این ترتیب، عبارت آشنای «اقتدار و حُجیّت کتاب مقدس»، از آنچه در نگاه اول به نظر می‌آید، پیچیده‌تر است. شاید به سبب همین پیچیدگی نهان باشد که برخی از بحث‌های جاری دربارهٔ کتاب مقدس چنین بی‌نتیجه می‌مانند.

با این همه، معضلی از این نوع، در بسیاری از رشته‌های معارف بشر شایع است و باید به درجه‌ای از بلوغ رسیده باشیم که خود را با آن سازگار سازیم. شعارها و کلیشه‌ها، اغلب شکل موجز جملات و بیانات پیچیده‌تر هستند. در الاهیات مسیحی، عباراتی از این دست، غالباً حکم «روایت‌های قابل حمل» را دارند - یعنی، شیوه‌هایی هستند که انگار به یاری آنها می‌توانیم روایت‌های بلندتر دربارهٔ خدا، عیسی و کلیسا و جهان را بسته‌بندی کنیم و در چمدانی که حمل آن آسان است، بچینیم و با خود به هر جا خواستیم ببریم. (مثالی خوب در این زمینه، کلمهٔ «کفاره» است. این کلمه را به ندرت در کتاب مقدس می‌یابیم، ولی اغلب به جملاتی از این دست برمی‌خوریم: «مسیحا مطابق کتب مقدس به خاطر گناهان ما مُرد.»؛ «خدا جهان را آن قدر محبت کرد که پسر یگانه‌اش را برای آن داد» و غیره. اما اگر بخواهیم دربارهٔ کفاره بحث کنیم، آسان‌تر این است که به جای هر بار تکرار یک یا تعداد بیشتری از جملات فوق، کلمهٔ واحدی

را استعمال کنیم که مضمون تمام این جملات را در خود جمع داشته باشد.) به عبارت دیگر، شکل موجز جملات و عبارات، کار چمدان را برای ما انجام می‌دهد. این اشکال موجز، به ما امکان می‌دهند تا بسیاری از مفاهیم پیچیده را برداریم و همه آنها را یکجا با خود حمل کنیم. اما هرگز نباید فراموش کرد که هدف ما از انجام دادن این کار، مانند زمانی که وسایل خود را در چمدان می‌چینیم، این است که بتوانیم چیزهایی را که در چمدان گذاشته‌ایم، در موقعیت جدید خود، از بسته دریاوریم و استفاده کنیم. بیشتر مباحثاتی که دربارهٔ اقتدار و حُجیت کتاب مقدس صورت گرفته، مانند این بوده‌اند که افراد چمدان‌های بسته خود را بر سر و کله همدیگر بکوبند. زمان آن رسیده تا آموزه‌های خود را که شکل موجز بیانات پیچیده‌تر هستند، از چمدان در بیاوریم و پهن کنیم و مورد بررسی قرار دهیم. ممکن است برخی از این بسته‌ها به خاطر سال‌ها ماندن در چمدان، بوی نم گرفته باشند. هوای آزاد و شاید هم اتویی داغ، برای آنها مفید خواهد بود.

هنگامی که عبارت «اقتدار و حُجیت کتاب مقدس» را از چمدان خارج می‌کنیم، درمی‌یابیم که این عبارت فقط زمانی می‌تواند مفهومی مسیحی داشته باشد که ما اقتدار کتاب مقدس را به معنای اقتداری بگیریم که در واقع عبارت از شکلی تفویض شده یا انتقال یافته از اقتدار خدا و عیسی است، اقتداری که عیسی در مقام خداوند قیام کرده و پسر خدا، عمانوئیل، واجد آن است. بنابراین، عبارت فوق، تنها در صورتی می‌تواند مفهومی مسیحی افاده کند که ناظر بر این معنی باشد: «اقتدار خدا که از طریق کتاب مقدس اعمال می‌شود». به این ترتیب، این سؤال پیش می‌آید که: احتمالاً منظور ما از اقتدار کتاب مقدس یا عیسی چیست؟ کتاب مقدس چه نقشی در آن دارد؟ روح القدس کجا پا به این تصویر می‌گذارد؟ و، بخصوص، این «اقتدار» به‌راستی چگونه عمل می‌کند؟ ارتباط این اقتدار با «اقتدار» رهبران یا صاحب‌منصبان کلیسا، به فرض وجود چنین ارتباطی، چیست؟

## حُجَّت و داستان

پیش از پاسخ گفتن به این پرسش‌ها، باید با پیچیدگی دیگری روبه‌رو شویم. علاوه بر اینکه کتاب مقدس مستقیماً اعلام می‌کند تمامی اقتدار به خدایی تعلق دارد که در عیسی و در روح القدس مکشوف شده است، خود کتاب مقدس نیز، در گُل و در اکثر قسمت‌هایش، آن چیزی نیست که امروزه بسیاری کسان با شنیدن کلمه «اقتدار و حُجَّت» تصور می‌کنند.

در ابتدا باید گفت که کتاب مقدس هر چند شامل فرمان‌های گوناگونی است که در موقعیت‌های مختلف داده شده‌اند، اما فهرستی از احکام نیست. کتاب مقدس چکیده‌ای از آموزه‌های درست هم نیست، هر چند بسیاری از قسمت‌های کتاب مقدس به روشنی حقایق بزرگی را دربارهٔ خدا، عیسی، جهان و ما بیان می‌دارند. اکثر قسمت‌های تشکیل دهنده کتاب مقدس، و مجموع آن را (خواه در قالب کائن یهودی، خواه کائن مسیحی)، به بهترین شکل می‌توان به عنوان داستان توصیف کرد. این موضوعی است پیچیده که بسیار مورد بحث قرار گرفته است، اما با انکار آن نمی‌توان به جایی رسید.

حال سؤال این است که داستان چگونه می‌تواند دارای حُجَّت و اقتدار باشد؟ اگر فرمانده وارد محل اجتماع سربازان شود و سخنانش را این‌طور آغاز کند: «روزی روزگاری»، احتمالاً سربازان متعجب خواهند شد. اگر منشی باشگاه دوچرخه‌سواری، یادداشتی به تابلوی اعلانات نصب کند که به جای فهرست برنامه‌های تفریحی، شامل داستانی کوتاه باشد، اعضای باشگاه از برنامهٔ خود بی‌اطلاع خواهند ماند. در نگاه نخست، درک ما از «اقتدار و حُجَّت» با برداشتی که از «داستان» داریم، براحتی سازگار نمی‌شود.

اما پس از کمی تأمل در این باره، به این نتیجه می‌رسیم که در سطوح عمیق‌تر، رابطهٔ این دو نزدیک‌تر از آن است که به نظر می‌آید. در آغاز شاید لازم باشد که فرمانده، مختصری دربارهٔ رخداد‌های چند هفتهٔ اخیر برای سربازان صحبت کند تا آنها به حساسیت و ملزومات

وظیفه خود برای حفظ صلح، پی ببرند. این روایت، اطلاعات آنها را روزآمد می‌کند و از آن دم به بعد، با آنها است که فصلی نو در داستان جاری بگشایند. یا فرض کنید که منشی باشگاه دوچرخه‌سواری، چون موفق نشده است که اعضا را نسبت به اقدامات ایمنی هشیارتر سازد، از در دیگری وارد می‌شود، به این ترتیب که یادداشتی بر تابلوی اعلانات نصب می‌کند و در آن بدون هیچ‌گونه اظهار نظر، داستان دلخراش یکی از دوچرخه‌سواران را ذکر می‌کند که به علت نادیده گرفتن قوانین، دچار حادثه‌ای ناگوار شده است. در هر دو داستان، شاهد اعمال نوعی «اقتدار» هستیم که احتمالاً میزان تأثیرگذاری آن به مراتب بیش از اقتداری است که صرفاً با وضع فهرستی از احکام و دستورها اعمال می‌گردد.

داستان‌ها به شیوه‌های دیگر نیز می‌توانند قدرت خود را در تغییر طرز فکر و رفتار مردم به کار گیرند - به عبارتی، قدرت و/یا اقتدار خود را اعمال کنند. (البته، رابطه میان این دو مفهوم، یعنی قدرت و اقتدار، یکی دیگر از معماهای معروف است، اما امیدوارم که منظور خود را رسانده باشم.) داستانی آشنا که با تغییری جدید بازگفته شود، مردم را وادار می‌دارد تا به گونه‌ای متفاوت درباره خودشان و جهان بیندیشند. داستانی که همراه با صحنه‌های دردناک یا خنده‌آور یا شورانگیز تعریف شود، قدرت تخیل را فعال می‌سازد و خوانندگان و شنوندگان را فرامی‌خواند تا خود را در شرایطی مشابه تصور کنند، و به یاری بینش‌هایی که درباره خدا و افراد بشر از آن کسب می‌کنند، زندگی‌شان را خردمندانه‌تر سامان دهند.

تمامی این مثال‌ها، و بسیاری مثال‌های دیگر که تصور آنها دشوار نیست، شیوه‌هایی هستند که کتاب مقدس با بهره‌جویی از آنها، اقتدار خود را اعمال می‌کند. آنچه گفتیم، قویاً بدین معناست که اگر قرار باشد کتاب مقدس مطابق هدف خود، تأثیر لازم را ایجاد کند، کلیسا حتماً باید آن را چنانکه هست بشنود و با تقطیع آن، به چیز دیگری تبدیل‌اش نکند. دوباره به این نکته باز خواهیم گشت.

## «اقتدار و حُجیت کتاب مقدس» به عنوان زبانی برای اعتراض

حال می‌خواهم به نکتهٔ مقدماتی دیگری اشاره کنم، به اینکه عبارت «اقتدار و حُجیت کتاب مقدس» در چند سدهٔ اخیر چه کارکردی داشته و چه مفهومی یافته است. من بر این باورم که این عبارت همواره «در اعتراض به چیزی» شکل گرفته است، خواه در اعتراض مارتین لوتر به پاپ، خواه در جنبش‌های بزرگ کلیسای مستقل و آزاد بر ضد تشکیلات کلیسای انگلیکن (برای مثال می‌توان به واعظ باپتیست مشهور قرن نوزدهم، چارلز اسپرجن\* اشاره کرد که با استناد به کتاب مقدس، دلایل مخالفت شدید خود را با کلیسای انگلستان بیان می‌داشت) و خواه در جنبش‌های اعتراض‌آمیزی که در کلیساهای مختلف شکل می‌گیرند و در آنها، اقلیتی به اصطلاح «وفادار به کتاب مقدس»، عَلمِ اعتراض در برابر رهبرانی برمی‌افرازد که به‌زعم این عده، «لیبرال» هستند. به بیان دیگر، زمانی به این عبارت استناد می‌شود که دیگران به آنچه در کلیسا پیشنهاد شده یا به انجام رسیده است، معترض‌اند و می‌گویند: «این کار درست نیست، چون کتاب مقدس می‌فرماید که...» البته، تأکید بر حُجیت کتاب مقدس دارای این نتیجهٔ مثبت عملی است که باعث می‌شود کتاب مقدس موعظه و تعلیم داده شود. اما اغلب مشاهده شده که وقتی کسانی که سنگ اقتدار و حُجیت کتاب مقدس را بر سینه می‌زنند، خودمختار می‌شوند - مثلاً به این ترتیب که کلیسایی را که تعالیم‌اش را غیر کتاب مقدسی می‌دانند، ترک می‌کنند و دم و دستگاه مستقلی برای خود راه می‌اندازند - طولی نمی‌کشد که در بین خود به گروه‌هایی تقسیم می‌شوند که هر یک کتاب مقدس را به شیوهٔ دلخواه خود تفسیر می‌کند. این امر گویای آن است که استناد شتابزده و صرف به کتاب مقدس، در واقع سودمند نیست. ما باید کتاب مقدس را در چارچوب گسترده‌تری مورد ملاحظه قرار دهیم که خود نویسندگان کتاب مقدس بر آن تأکید داشته‌اند: یعنی در چارچوب اقتدار و مرجعیت خدا.

اما کتاب مقدس دربارهٔ اقتدار خدا چه می‌گوید؟



## اقتدار در «پادشاهی» خدا

وقتی کلمه «اقتدار» را می‌شنویم یا می‌گوییم، ما بندرت کلمه «اقتدار» را مطابق معنای آن در کتاب مقدس به کار می‌گیریم. کتاب مقدس از این واژه در اشاره به راه و روش خدای یگانه حقیقی برای اعمال «اقتدارش» بر جهان استفاده می‌کند. کتاب مقدس ترجیح می‌دهد تا در چارچوب مفهوم پویاتر حاکمیت خدا، یا به عبارتی پادشاهی خدا، این گونه موضوعات را طرح کند. البته، این، فرق دارد با «اقتداری» که صرفاً در رأی نهایی دادگاه استیناف، یا در دستورهای روزانه فرمانده سربازان و یا در فهرست قوانین باشگاه دوچرخه‌سواری، مشاهده می‌کنیم. مفهوم این اقتدار، واضحاً در اناجیل به ظهور می‌رسد، جایی که «اقتدار» عیسی، هم شامل قدرت شفابخش اوست و هم شامل کیفیت متفاوت تعلیمات او. نویسندگان اناجیل - و خود عیسی - تمام این موارد را بخشی از ورود پادشاهی خدا به جهان می‌دانستند. خود مفهوم پادشاهی خدا را نیز نباید، در درجه نخست، بر مبنای کاربرد بسیار متفاوتی درک کنیم که این مفهوم در دو یا سه سده گذشته، در فرهنگ ما داشته است، بلکه باید آن را با توجه به موقعیت و آرمان‌های قوم اسرائیل، چه در عهدعتیق (مزامیر، اشعیاء، دانیال و غیره) و چه در دنیای روزگار عیسی، درک کنیم. (من و دیگران، فضای روزگار عیسی و مفاهیم فوق را به‌طور مفصل بررسی کرده‌ایم: برای مثال، نک. به «عیسی و پیروزی خدا»، بخش دوم).

تنش حاکم بر زندگی نویسندگان کتاب مقدس این بود که از سویی ایمان داشتند خدا همواره بر جهان فرمانروایی مطلق داشته است و از سوی دیگر، معتقد بودند که این فرمانروایی مطلق، این حاکمیت نجات‌بخش، چیزی است که باید از نو وارد دنیایی شود آکنده از انحطاط و فساد و مرگ و عصیان‌گری و بت‌پرستی و گناه انسان. نبی می‌گوید در روزی که این اتفاق بیفتد «یهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود؛ در آن روز یهوه خدای واحد خواهد بود و اسم او واحد» (زکریا ۱۴: ۹) - اگرچه گفته نبی، وقتی خدا را در مقام خالق هستی در نظر می‌آوریم،

تناقض آمیز جلوه می‌کند، اما حاوی این معنای روشن است که شرایط مزبور هنوز متحقق نشده. امید یهودیان این بود که پادشاهی خدا وارد دنیای آنها خواهد شد و از چنگال بیداد رهایی‌شان خواهد داد و جهان را اصلاح خواهد کرد. کتاب مکاشفه می‌گوید که تمامی قدرت و جلال و عزت از آن خدا و بره می‌شوند، چون در نتیجه پیروزی بره، سراسر آفرینش به هماهنگی مطلوب، بازگردانده می‌شود و از شرارت و مرگ، رهایی می‌یابد. اقتدار خدا، اگر بخواهیم جایگاه آن را در این مرحله تعیین کنیم، عبارت از قدرت مطلق اوست برای تحقق بخشیدن به این احیای کل آفرینش. اقتدار خاص خدا را بر انسان‌ها، و بخصوص بر کلیسا، باید بخشی از این تصویر گسترده‌تر دید.

در اینجا من از رساله بسیار سودمند تلفورد وُرک پا فراتر می‌گذارم. او در رساله خود به نام «زنده و فعال: کتاب مقدس در ساز و کار نجات» به بررسی این موضوع می‌پردازد که کتاب مقدس چگونه در رخدادهای پیچیده نجات انسان، عملکردی پویا دارد. این دیدگاه در محدوده موضوعی که بررسی می‌کند، خوب است. اما در کتاب مقدس، هدف خدا فقط این نیست که به انسان نجات بخشد، بلکه او قصد احیای کل جهان را دارد. می‌توان گفت که این داستانی ناتمام است که در آن از خوانندگان دعوت می‌شود تا وارد صحنه شوند و ایفای نقش کنند. بنابراین، «اقتدار و حُجیت کتاب مقدس» زیرشاخه‌ای از چندین موضوع الاهیاتی دیگر است: رسالت کلیسا، کار روح القدس، امید قصوا<sup>۱</sup> آینده و شیوه انتظار برای آن در زمان حال، و البته ماهیت کلیسا. عدم توجه به این موارد هنگام بحث درباره عملکرد کتاب مقدس، بخشی از این مشکل است که می‌بینیم هرگاه مردم کلمه «کتاب مقدس» به گوش‌شان می‌خورد، بلافاصله آن را آیین‌نامه تصور می‌کنند - و سپس، بنا بر میل خود، یا فرض را بر این قرار می‌دهند که باید از تمام قوانین مندرج در آن بی‌چون و چرا پیروی کرد و یا در بست کنارشان گذاشت.

۱ Ultimate Hope قصوا به معنی هدف یا غایت دور و نهایی است. (مترجم)



با این همه، پرسشی که در کتاب وُرک مطرح می‌شود، کماکان پرسشی درست و بجاست: «کتاب مقدس در متحقق شدن این هدف به وسیله خدا، چه نقشی را ایفا می‌کند؟» این بی‌اندازه مهم است که ما نقش کتاب مقدس را به تأمین اطلاعات موثق یا تفسیری لحظه به لحظه درباره نجات و خلقت جدید محدود ندانیم، بلکه به نقش فعال آن در متحقق ساختن نجات و خلقت جدید نیز توجه داشته باشیم. در چنین چارچوبی است که می‌توانیم به معنایی کاملاً سنجیده - و البته کتاب مقدسی! - از مفهوم «اقتدار و حُجیت کتاب مقدس» دست یابیم. از آنجا که ما خواسته‌ایم در مسئله حُجیت کتاب مقدس زودتر به نتیجه برسیم، از این گام‌های اولیه غفلت ورزیده‌ایم و همین هم عامل ریشه‌ای سردرگمی‌ها و گرایش دایمی ما به یکی از دو قطب متضاد است. کتاب مقدس برای آن وجود دارد که ابزاری باشد در دست خدا تا او در ما و از طریق ما کار کند - که این هدف شامل انتقال اطلاعات نیز هست، ولی به مراتب از آن فراتر می‌رود.

### فراگذشتن از «مکاشفه»

آنچه تا اینجا گفتیم، به ما هشدار می‌دهد که کتاب مقدس، «مکاشفه» صرفاً به معنی «انتقال اطلاعات» نیست؛ و به طریق اولی، نمی‌توان آن را صرفاً «ابزار خدا برای بیان خواست و اراده‌اش» دانست؛ و از همه اینها مهم‌تر، کتاب مقدس صرفاً «ثبت مکاشفه الهی» نیست. چنین تلقی‌هایی از کتاب مقدس، میراث طرز فکر قدیمی تری است قایل به خدایی عمدتاً غایب از جهان که تصمیم می‌گیرد درباره خود و هدف‌هایش، پیغام‌هایی به جهان بفرستد. چنین دیدگاهی، باعث تار شدن تصویر غنی‌تر کتاب مقدس درباره خدایی می‌شود حاضر در جهان، ولو متعال، که از حیات غنی و پویای خلقت به وجد می‌آید و بر رسوایی آن غصه می‌خورد.

البته، مفهومی بسیار قدیمی‌تر از «مکاشفه» نیز وجود دارد که مطابق آن، خدا پیوسته خود را در دنیای آفریده‌اش، و بخصوص در قوم خود، بنی اسرائیل، آشکار می‌سازد. این مفهوم، با تصویر غنی‌تری که من در

ذهن دارم، سازگارتر است. اما در قسمت اعظم اندیشه مابعد روشنگری، این تصویر غنی جای خود را به تصویری تحلیل رونده داد، یعنی به این تصویر از خدا که کار او خلاصه می شود به انتقال اطلاعات موثق مذهبی و الاهیاتی و اخلاقی به انسان. چنین تصویری از خدا، به نوبه خود، فرضیه‌ای بدیل پدید آورد که بویژه در جنبش‌های اگزیستانسیالیستی هواخواه داشت. مطابق این فرضیه، کتاب مقدس صرفاً «ثبت» مکاشفه‌ای است که احتمالاً در جایی دیگر، یعنی در رخدادهای زندگی قوم خدا، یا در تجربه شخصی آنها، صورت گرفته است. این دیدگاه نیز آنتی‌تز<sup>۱</sup> کاذبی پدید آورد دایر بر اینکه کتاب مقدس، خزانه حقیقتی است نامقید به زمان، یعنی ابزاری است برای انتقال «اطلاعات موثق». یا کتاب مقدس را می توان مجموعه درهم و برهمی دانست که هر کس چیزی را از آن برمی دارد که به کارش می آید و باقی را وا می گذارد؛ یا می توان آن را منبعی دست دوم دانست شامل شرح تجربیات دینی جامعه‌ای که مکاشفه‌الاهی به طور دست اول در میان آنها صورت گرفته؛ یا می توان کتاب مقدس را به عنوان ابزاری برای تحقق بخشیدن به طرح‌ها و استراتژی‌های خود مورد استفاده قرار داد و هر جا این کارایی را نداشت، کنارش نهاد.<sup>۲</sup> دیدگاهی کاملاً مسیحی درباره کتاب مقدس شامل موضوع خود-آشکارسازی خداست، اما آن را در چارچوبی وسیع تر قرار می دهد و دگرگونش می سازد. دقیقاً از آن رو که خدایی که خود را آشکار می سازد، دوستدار

۱ Antithesis در فارسی، غالباً معادل «وضع مقابل» یا «برابر نهاد» برای آن استفاده می شود. به عنوان مثالی برای روشن شدن این مفهوم می توان اشاره کرد به مفهوم «هستی» که آنتی‌تز (وضع مقابل، متضاد، برابر نهاد) «نیستی» است. (مترجم)

۲ دیدگاه نخست (کتاب مقدس به مثابه «حقیقت نامقید به زمان») دیدگاهی است که بیشتر در میان مسیحیان «محافظه کار» - البته، بسته به اینکه «محافظه کار» را چه تعریف کنیم - متداول است و مابقی («مجموعه درهم و برهم» و «کتاب مقدس به مثابه شهادتی بر مکاشفه» و غیره) دیدگاه‌های متداول میان مسیحیان «لیبرال» یا «نئوآرتدکس» است (باز، بسته به اینکه این مفاهیم را چگونه تعریف کنیم). در ضمن، به عنوان حفظ امانت در ترجمه باید گفت که جملات فوق در اصل انگلیسی بسیار فشرده و پیچیده و نامفهوم بودند که پس از مکاتبه با نویسنده، به شکل قابل فهم تر فوق، بازنویسی شدند. (مترجم)

و داور جهان است تا مالک غایب آن، این خود-آشکارسازی خدا را همواره باید با عنایت به رسالت خدا در جهان درک کرد و نیز باید آن را با توجه به حاکمیت مطلق و نجات بخش خدا فهمید که از طریق عیسی و روح القدس گسترش می یابد تا تمامی خلقت را شفا بخشد و احیاء کند.

### کتاب مقدس فراتر از کتاب راهنمایی برای نیایش است

اگر کتاب مقدس صرفاً «مکاشفه» نیست، کتاب راهنمای نیایش هم نیست، هرچند هم که در نیایش، نقشی عمده و اساسی برای آن قائل شویم. البته، در بسیاری از کلیساها، از جمله کلیسای من، کتاب مقدس نقشی محوری در نیایش دارد. شخصاً برای من، نیایش روزانه بدون کتاب مقدس ممکن نیست. در طول تاریخ، کلیساهای گوناگون از کتاب مقدس برای دعاهای شخصی و راز و نیاز با خدا و تأمل و غیره استفاده کرده اند. استفاده از مطالعه روحانی<sup>۱</sup> در سنت رهبانی، «خلوت» در مسیحیت انجیلی، و تأمل به شیوه «ایگناتیوسی» با آن محبوبیت روزافزونش، مثالهایی از این امر هستند. در کلیساهایی که هر روز برنامه نیایش دارند، اغلب پس از یکی یا تمام قرائت‌ها، زمانی به سکوت اختصاص داده می شود که هدف از آن ایجاد فرصتی برای دعای تأمل آمیز است. من با تمام وجود معتقدم که این گونه کاربردهای کتاب مقدس، صد در صد برای زندگی سالم مسیحی ضرورت دارند.

اما در درجه نخست، منظور از «اقتدار و حجیت کتاب مقدس» هیچ یک از اینها نیست. در اینجا ممکن است سردرگمی پیش آید، بخصوص با توجه به تأکید مسیحیان پروتستان بر اینکه «خدا فقط از طریق کتاب مقدس سخن می گوید.» این تأکید امروزه در برخی از محافل احیاء شده است. گمان می کنم که طرح این موضوع، بخصوص با مسائل مربوط به هدایت شخصی مرتبط است. اینجاست که به اشخاص هشدار داده می شود تا افکار و انگیزه‌هایی را که از کتاب مقدس مایه نمی گیرند،

۱ Lectio Divina یعنی روشی برای مطالعه کتاب مقدس که توأم با تعمق و تأمل است. (مترجم)

یا لا اقل به استناد کتاب مقدس قابل دفاع نیستند، نپذیرند و از آنها پیروی نکنند.

اما این خطاست که نیایش را با اقتدار و حُجیت مساوی بدانیم. در دعا همه گونه اتفاقی می افتد، بخصوص زمانی که دعای ما بر کتاب مقدس استوار باشد. گاه هنگام مطالعه کتاب مقدس، بارقه‌هایی به ذهن فرد می‌جهد و او میان آیاتی که می‌خواند و زندگی و شرایط خود، ارتباط‌هایی ایجاد می‌کند. گاه این ارتباط‌ها، عمیقاً الهام‌بخش‌اند. اما این فرآیند، به‌خودی‌خود نه کافی است و نه ضروری از این لحاظ که عرصه را برای اعمال اقتدار کتاب مقدس در کلیسا بگشاید. بارقه‌هایی که محصول تفسیر کتاب مقدس به همراه دعا است، متأسفانه، کماکان می‌تواند ما را گمراه سازد. خودفریبی، همچنان به صورت امکانی قوی و خطرناک باقی می‌ماند (همان‌گونه که ویتگنشتاین<sup>۱</sup> گفته است: «هیچ چیز به اندازه پرهیز از خودفریبی، دشوار نیست»). افراد و کلیساهایی که به اصطلاح «صدای خدا را از طریق کتاب مقدس» شنیده و مطابق آن عمل کرده‌اند، معمولاً نمونه‌های بسیار بارز شقاق هستند. به همین سان، شهادت محکم خود کتاب مقدس و مسیحیان (و دیگران) آن است که خدا به شیوه‌های متعدد و متفاوتی سخن می‌گوید، من جمله از طریق خلقت (مزمور ۱۹؛ رومیان ۱: ۲۰؛ ۱۸: ۱۰)، و بالاتر از همه از طریق کلام زنده، یعنی همان کلامی که جسم گردید (یوحنا ۱: ۱۴؛ عبرانیان ۱: ۱-۲). بدون شک خدا از طریق کتاب مقدس سخن می‌گوید. اما نمی‌توان گفت که خدا فقط و فقط از طریق کتاب مقدس سخن می‌گوید. همچنین نمی‌توانیم واقعیتی را نادیده بگیریم (که در اکثر آثار اخیر مورد تأکید قرار گرفته)، اینکه «گفتار [خدا]» را باید در قالب «کنش گفتاری» در نظر گرفت. منظور از این عبارت، اشاره به اقداماتی است که صرفاً با «بیان کلمات» انجام می‌گیرند، مخصوصاً با بیان کلماتی نظیر: «(من قول

۱ Wittgenstein از فلاسفه بسیار برجسته قرن بیستم که در فلسفه تحلیل زبانی مقامی شامخ داشته است. (مترجم)

می‌دهم»، «من متهم را بی‌گناه تشخیص می‌دهم.» و غیره). وانگهی، باید دانست که حُجیّت، همان سخن گفتن خدا به فلان و بهمان شیوه نیست. اقتدار و حُجیّت، مفهومی بسیار فراتر از «سخن گفتن» خدا دارد، بخصوص زمانی که آن را در قالب مفهوم پادشاهی خدا در نظر بگیریم. اقتدار و حُجیّت به معنی حاکمیت مطلق خداست که در سراسر پهنه خلقت، برای داوری و شفا عمل می‌کند. همچنین منظور از آن، محبت قدرتمند خداست که در عیسای مسیح متجلی شده، و گناه را نابود و خلقت جدید را محقق می‌سازد. در توصیف آن باید گفت که وزش نسیم دل‌انگیز و شادی‌بخش روح‌القدس است.

نقش کتاب مقدس در کلیسا و زندگی فردی مسیحیان، شامل سه نکته است که در ادامه بحث ما، اهمیت محوری دارند. اول، کتاب مقدس به ما یادآوری می‌کند که خدای معبود مسیحیان به‌طور خاص از این ویژگی برخوردار است که سخن می‌گوید و با انسان‌هایی که آفریده است، با «الفاظ» تکلم می‌کند. همین ویژگی، وجه تمایز خدای عهدعتیق و عهدجدید از دیگر خدایان روزگار کتاب مقدس، و البته روزگار ما، است. بنابراین، اینکه شخص کتاب مقدس را به هدف شنیدن صدای خدا و شناخت او بخواند، فکری دور از واقعیت نیست، بلکه در هماهنگی با ذات خود خداست.

دوم، یکی از تعالیم محوری مسیحیت اولیه این بود که ذهن ما باید نو شود تا دگرگون شویم (رومان ۱۲: ۱-۲). به بیان دیگر، فیض دگرگون‌کننده خدا، توانایی آن را به ما می‌دهد تا به شیوه‌هایی نو بیندیشیم. بنابراین، اینکه انسان با خواندن کتاب مقدس بخواهد به یاری حکمت الاهی، زندگی خود را از نو سامان دهد، نه دور از واقعیت، بلکه همساز و هماهنگ با مفهوم قداست در ایمان مسیحی است.

سوم، کتاب مقدس به ما یادآوری می‌کند که قدرت خدای معبود ما، همان که در برخیزاندن عیسی از مرگ آشکار شد، در دسترس همه کسانی است که برای انتشار پیام انجیل در جهان، به یاری آن محتاج‌اند (افسیان ۱: ۱۵-۲۳). اگر یک نفر کتاب مقدس را به این هدف بخواند که

برای مأموریتِ اعلام انجیل تقویت یابد، کار او دور شدن از هدف نیست، بلکه مستقیماً از این واقعیت مایه می‌گیرد که ما انسان‌ها به صورت خدا خلق شده‌ایم، و همچنانکه کلام او را می‌شنویم و بسه دعوتش لبیک می‌گوییم، قدرت آن را می‌یابیم تا مطابق دعوت خود، بازتابِ خالق در جهانی باشیم که آفریده اوست.



## اسرائیل و قوم متعلق به پادشاهی خدا

برای آنکه بحث فصل قبل را در چارچوب مناسب آن قرار دهیم، اکنون باید کمی درنگ کنیم و به تأمل درباره مفهوم پادشاهی خدا پردازیم و ببینیم که نقش کتاب مقدس در آن چیست.

### تأیید پیروزی خدا بر شرارت

آنچه موضوع «پادشاهی» یا «فرمانروایی» خدا را در عهدعتیق و در یهودیت سده‌های بعد مطرح ساخت، وجود شرارتی ریشه‌ای در آفرینش نیکوی خدا و در زندگی قومی بود که بر مبنای عهد، به خدا تعلق داشتند. با وجود چنین شرارتی، خدا چگونه می‌تواند پادشاه باشد؟ بنابراین، تأیید پادشاهی خدا در زمان حال و آینده، به معنی آن است که خدا برای حل معضل شرارت و رهانیدن قوم‌اش و تکمیل هدف خود برای کل آفرینش، اقدام خواهد کرد.

این دو هدف (رهانیدن مردم خود و تکمیل آفرینش)، چنانکه در هزاران قسمت از پیدایش تا مکاشفه می‌بینیم، رابطه‌ای تنگاتنگ با یکدیگر دارند. دعوت خدا از بنی‌اسرائیل برای آنکه قوم او شوند و تحت حاکمیت او زندگی کنند، اقدامی محوری برای سامان دادن به جهان بود. اما اسرائیل، خود، (از آنجا که مرکب از انسان‌های گناهکار بود) بخشی از مشکل را تشکیل می‌داد. این امر همچنانکه از مشابهت تبعید به بابل و اخراج از عدن پیداست، معضل دیگری را ایجاد کرد که بازتاب اولی بود. در هر دو مورد (یعنی کل انسان‌ها به‌طور اعم و اسرائیل به‌طور اخص)، شرارت اصلی عبارت از بت‌پرستی است، یعنی پرستش چیزی غیر از خدای خالق. هر شیوه‌ای برای زندگی که مخالف شأن حقیقی انسان است، چه در داخل و چه در خارج از قوم اسرائیل،



از بت پرستی سرچشمه می گیرد. این امر، پدیدآورنده معضل دوگانه‌ای است که محتوای اکثر قسمت‌های عهدعتیق و نیز محتوای تفکر و دعا و نوشته‌های یهودی را تشکیل می دهد. اسرائیل چگونه باید نجات یابد و کل جهان چگونه باید اصلاح شود و سامان گیرد؟

اگر مسئله «شر» وجود نداشت، لزومی به سخن گفتن از پادشاهی یا اقتدار خدا، دعا کردن برای آن یا طلبیدنش نبود. بنابراین، سخن گفتن از پادشاهی خدا، به معنی استمداد از خدای متعالی است که حق دارد، وظیفه دارد و قدرت دارد تا چاره‌ای مناسب برای مسئله شرارت در جهان، یعنی در قوم اسرائیل و زندگی انسان‌ها، بیندیشد و به این ترتیب، جهان، یعنی قوم اسرائیل و انسان‌ها را، از نو بیافریند. این هدف نو و فیض آمیز و مبتنی بر بخشایش که بر مدار آفرینش نو شکل گرفته است، از طریق نو شدن عهد خدا به اجرا درمی آید. حال می توانیم سؤال خود را با صراحت بیشتری مطرح سازیم: نقش کتاب مقدس در تحقق این هدف الهی چه بوده و چیست؟ اگر «اقتدار خدا» این گونه است، کتاب مقدس «واجد اقتدار و حُجیت»، چه نقشی در ارتباط با آن ایفا می کند؟

با در نظر گرفتن این مطلب که قسمت‌های مختلف کتاب مقدس از نظر ژانر و نوع تأکید، با یکدیگر تفاوتی چشمگیر دارند، می توان این دیدگاه را مطرح کرد که نوشته‌های مقدس اسرائیل، جایی بودند که اسرائیل در آن، و به وسیله آن، پیوسته به کیستی خدای حقیقی و شیوه تحقق اهداف پادشاهی او پی می بُرد. برای اسرائیل بازگو کردن مضامین کتاب مقدس، نقشی محوری در پرستش داشت، بویژه زمانی که اسرائیل با به یاد آوردن اعمال خدا که تجلی بخش پادشاهی او بودند، می کوشید تا بنیادی برای پرستش خدا و امید فراهم کند. کتاب مقدس صرفاً بازتاب تجربه، آگاهی دینی و دشواری‌های اجتماعی و فرهنگی قوم خدا و غیره نبود، اگرچه شامل تمام این موارد نیز می شد. هدف کتاب مقدس همواره آن بود که در میانه «تجربه» اغلب بسیار مبهم اسرائیل، خطاب به او کلامی نو و نبوتی بیان کند و بدین گونه، با اقتدار قدم به دنیای آشفتگی‌ها و اشتباهات اسرائیل گذارد. به عبارتی، خدا در قالب کلام

شفاهی، همان کاری را می‌کرد که با مداخله قدرتمندانه‌اش در جهان، و در زندگی اسرائیل، به وسیله داوری و رحمت، به انجام می‌رسانید. در کتاب‌های انبیاست که این موضوع را به آشکارترین وجه مشاهده می‌کنیم (به ویژه در قسمت‌هایی که نبی شرح زندگی خود را آورده است و در آنها فراخوانده شدن او، یا کلنجار رفتن‌اش با کلام خدا، جلوه‌ای بارز و برجسته دارد). با این حال، تصویری کامل از نقش کتاب مقدس را در زندگی اسرائیل می‌توان در این چارچوب دید که خدا اسرائیل را به خاطر جهان برمی‌گزیند. از طریق کتاب مقدس، خدا قوم خود را تجهیز می‌کرد تا به تحقق اهداف او یاری رسانند.

باید گفت که کلمه «تجهیز»، حق مطلب را درباره کارهای متعدد کتاب مقدس، ادا نمی‌کند. از طریق کتاب مقدس، حیات ملی اسرائیل نظم و نسق یافت، عبادت اسرائیل سامان گرفت، و این قوم برای زندگی روزانه‌اش حکمت دریافت داشت، از طریق انبیاء توبیخ شد و وعده‌های الهی را دریافت کرد، و، بخصوص سرودهایی در اختیارش قرار گرفت که به یاری آنها می‌توانست تمام حالات خود را اعم از پرستش، سوگواری، ستایش، سردرگمی، یأس، امید و تعهد، به حضور خدا آورد؛ در اینجا فقط بارزترین کارکردهای کتاب مقدس را برشمردیم.

### اله‌ام و «کلام یهوه»

در اینجا باید به مفهوم «اله‌ام» اشاره کرد. «اله‌ام» شکلی موجز برای بیان این اعتقاد است که خدا به وسیله روح خود، نویسندگان و ویراستاران بسیار متفاوت کتاب مقدس را طوری هدایت کرده است که آنها توانسته‌اند همان کتاب‌هایی را پدید آورند که مطابق خواست خدا در اختیار قوم او قرار گیرد. اگرچه این موضوع خارج از بحث کتاب حاضر است، ولی باید دانست که هم در بسیاری از کتاب‌های کهن اسرائیلیان و هم در عقاید مسیحیان اولیه، نوعی اله‌ام الهی برای کتاب مقدس بدیهی انگاشته می‌شد. تدوین «کائن» کتاب مقدس، هر چند از برخی جهات در گفتگوهای اخیر محل بحث بوده است، در اصل کوششی بود برای

توضیح این مطلب که این کتاب‌ها چگونه به زندگی قوم خدا شکل داده‌اند. همچنین، کوششی بود برای تکریم این واقعیت که خدا ترتیبی داده تا این کتاب‌ها در دسترس قوم او قرار گیرند؛ به علاوه، تدوین «کانن»، یادآور این حقیقت به اسرائیلیان بود که باید برای این کتب حرمت قائل شوند و رفتاری شایسته در قبال آنها داشته باشند. در تمام این موارد، ما با مفهوم پیچیده اما قدرتمند «کلام» خدا روبه‌رو می‌شویم که معنی آن، همان کتاب‌های مکتوب کتاب مقدس نیست، بلکه اشاره به حضوری دارد شخص‌وار<sup>۱</sup> و رازآمیز که می‌آفریند، داوری می‌کند، شفا می‌دهد و از نو می‌آفریند.

«به کلام خداوند آسمان‌ها ساخته شد و کل جنود آنها به نفیحة دهان او»

(مزمور ۶:۳۳)

«آیا کلام من مثل آتش نیست و مانند چکشی که صخره را خرد می‌کند؟»

(ارمیا ۲۳:۲۹)

«گیاه خشک شد و گل پژمرده گردید، لیکن کلام خدای ما تا ابدالابد استوار خواهد ماند»؛ «چنانکه باران و برف از آسمان می‌بارد و به آنجا بر نمی‌گردد بلکه زمین را سیراب [می‌کند] ... همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد، خواهد بود؛ نزد من بی‌ثمر نخواهد برگشت بلکه آنچه را خواستم به جا خواهد آورد و برای آنچه آن را فرستادم کامران خواهد گردید»

(اشعیا ۴۰:۸؛ ۵۵:۱۰-۱۱)

«این کلام بسیار نزدیک توست و در دهان و دل توست تا آن را به جا آوری»  
(تثنیه ۱۴:۳۰).

۱ Personal Presence منظور «حضور» است برخوردار از ویژگی‌هایی که از داشتن «شخصیت» (یعنی توانایی تعقل، ارتباط، احساس، تحلیل و غیره) لازم می‌آید. (مترجم)

این دیدگاه عهدعتیق درباره «کلام» یهوه، بسیار آموزنده است. از نظری می توان «کلام یهوه» را به مخزنی عظیم تشبیه کرد، مملو از حکمت و قدرت آفرینشگر خدا که انبیاء و سایر نویسندگان کتاب مقدس، به دعوت و فیض خدا به آن متصل می شوند و به مجرای تبدیل می گردند برای هدایت کلام به سوی قوم خدا تا کلام خدا سیل وار به سوی شان جاری شود و سیراب شان کند. یا به بیانی دیگر، خدای خالق، اگرچه بی نهایت بالاتر از دنیای آفریده خود است و با آن تفاوت دارد، در این دنیا حاضر و فعال باقی می ماند، و یکی از شیوه های او برای این کار، فعالیت از طریق کلام زنده و فعال خود است.

این امر، از یک سو پرده از طبیعت خدا برمی دارد. برای چنین خدایی سخن گفتن با انسان، طبیعی و عادی است و نمی توان آن را به حساب نوعی انتساب خصوصیات انسانی به خدا در چارچوب تفکرات دئیستی<sup>۱</sup> گذاشت!

از سوی دیگر، چنین درکی از کلام خدا، بازتاب این واقعیت است که در دنیای خدا، یکی از مؤثرترین کارهایی که انسان به عنوان حامل صورت خدا می تواند انجام دهد، سخن گفتن است. کلمات - با بیان وعده، فرمان، پوزش، هشدار و ابراز محبت یا اعلام مخالفت سرسختانه با شرارت - امور را تغییر می دهند. مفهوم «کنش گفتاری»، که قبلاً به آن اشاره شد، مفهومی نسبتاً نو در فلسفه است. البته این مفهوم، انبیای کهن اسرائیل را به شگفت نمی آورد. همان طور که والتر بروگمان<sup>۲</sup> در

۱ Deism عبارت از نوعی دیدگاه فلسفی و الاهیاتی درباره خداست دایر بر اینکه خدا جهان را خلق کرده و دیگر کاری به کار آن ندارد و دنیا بر اساس قواعد و قوانین طبیعی حاکم بر آن، به گونه ای خودکار اداره می شود. خدا را در اندیشه دئیست ها به یک ساعت ساز تشبیه کرده اند که ساعتی را ساخته و کار انداخته و دیگر کاری به کار آن ندارد، چون ساعت بر اساس قوانین حاکم بر آن، به طور خودکار عمل می کند. منظور نویسنده این است که خدا واقعاً با انسان سخن می گوید و نمی توان موضوع «تکلم الاهی» را به حساب آن گذاشت که ما به خدایی که اساساً کاری به کار دنیا ندارد، خصوصیات انسانی مانند «ارتباط و تکلم» نسبت می دهیم. (مترجم)

۲ Walter Brueggemann صاحب نظر و دانشمند برجسته عهدعتیق که کتاب های متعددی به نگارش درآورده است. (مترجم)

کتاب خود، «الاهیات عهدعتیق» در تفسیر مزمور ۶:۳۳ می گوید: «در اینجا استعاره‌ای از فرمانروای قدر قدرتی می بینیم که حکمی را از بارگاه خود صادر می کند، فرمانی ملوکانه را، و در نفس بیان این دستور، آنچه دستور به آن تعلق گرفته، انجام می پذیرد.»

### اسرائیل: قومی که کتاب مقدس را می شنود

بدین طریق، از یک نظر، اسرائیل همچون قومی تشکیل یافت که کلام خدا را در قالب دعوت، وعده، رهایی، هدایت، داوری، آمرزش، داوری دوباره، رهایی دوباره و وعده دوباره، می شنید. (این ترتیب و توالی، خلاصه‌ای است از کلی روایت عهدعتیق که از ابراهیم تا دوران «مابعد تبعید» را در بر می گیرد.) از همین روست که نمی توان کتاب مقدس را در حد «ثبت یک مکاشفه» تقلیل داد، به این معنی که آن را صرفاً سندی مکتوب از «تجربه روحانی» قوم اسرائیل دانست که متعلق به گذشته، و ظاهراً گذشته‌های دور، است. چنین تفکری سبب خواهد شد تا مقولات و موضوعاتی به نویسندگان و ویرایشگران و شنوندگان عهدعتیق تحمیل کنیم که هیچ تجانسسی با طرز فکر آنها ندارند. اگر عبارت «چنین گفت یهوه» را به «چنین گفت ارمیاء» تقلیل دهیم، طرز فکر خود را به زور بر طرز فکر نویسندگان و مخاطبان عهدعتیق، و در واقع بر تجربه‌های شان نیز، تحمیل کرده‌ایم. دیری است که از نظر فکری خود را اسیر فیلسوفانی چون فویرباخ کرده‌ایم که خواسته‌اند هر گفتاری را درباره خدا، به گفتار درباره انسان و تجربه‌اش تقلیل دهند.

بر همین قیاس، هدف کتاب مقدس هیچ‌گاه این نبوده است که صرفاً وسیله‌ای برای انتقال اطلاعات باشد و تجربیات مذهبی گذشته را به مردم یادآوری کند. حتی زمانی هم که نویسندگان کتاب مقدس داستان اسرائیل را باز می گفتند، هدف‌شان صرفاً این نبود که مردم را در جریان رخدادهای گذشته قرار دهند. داستان مزبور به این هدف بازگو می شد تا مردم اسرائیل بدانند که یهوه برای تحقق بخشیدن به هدف‌های خود در جهان، آنها را فراخوانده است. به این طریق، نگارش و بازگویی این



داستان، به تجسم زنده دعوت و وعده یهوه شکل می‌بخشید. این داستان به نگارش درآمده بود تا به زندگی قوم خدا شکل و سمت و سو بدهد. تنش‌ها و معماهایی که در عهدعتیق وجود دارد - مثلاً تعارض آشکار میان تشیه و کتاب ایوب که اولی می‌گوید فضیلت، پاداش این جهانی به همراه دارد و دومی سخت مخالف این دیدگاه است - بازتابی هستند از ابعاد کثیر وظیفه‌مزبور، و نیز بازتابی هستند از پیچیدگی فهم این مطلب که اسرائیل، هم‌زمان حامل وعده شفاف‌بخش خدا برای جهان و در عین حال، قومی است متعلق به جهان، با همان نیازی که دیگران به داوری و شفا دارند.

صادقانه باید گفت که کلمه «حُجَّیْت» بسیار متمرکزتر و محدودتر از آن است که حق مطلب را درباره تمام این نکات ادا کند. به طور خلاصه می‌توان گفت که نقش کتاب مقدس در زندگی اسرائیل عبارت بود از «فعالیت مقتدرانه‌ای که خدا از طریق کلام شفاهی و مکتوب خود، در اسرائیل و برای اسرائیل و از طریق اسرائیل به انجام می‌رسانید». یا، به بیان ساده‌تر، می‌توان چنین گفت: «قدرت مطلق خدا از طریق کتاب مقدس در زندگی آنها عمل می‌کرد». «خدا گفت و شد». کلام خدا، چنانکه در اشعیا ۸:۴۰ و ۱۱:۵۵ می‌خوانیم، فی‌نفسه حامل قدرت و حیات نو است.

### کتاب مقدس در یهودیت دوران معبد دوم

در دوران معبد دوم (یعنی حدوداً چهارصد سال تا میلاد مسیح)، «اقتدار و حُجَّیْت» کتاب مقدس، لاقلاً به دو شیوه درهم‌تافته زیر عمل می‌کرد:

۱. کتاب مقدس به داستانی غالب شکل داد که اسرائیل سخت در تلاش بود تا در چارچوب آن، به هویت و سرنوشت خود به عنوان قومی شکل دهد که عدالت الاهی بایستی برای آنها و از طریق آنها، در جهان به اجرا درآید. خود همین داستان غالب، به موضوعی بحث‌انگیز مبدل شد زیرا گروه‌های مختلف در اسرائیل آن روزگار، این داستان را به شیوه‌های متفاوت باز می‌گفتند. امروزه برخی از نویسندگان به این مطلب اشاره



دارند که به دشواری می‌توان بعضی از روایات نامنسجم و ناهمگون کتاب مقدس را در قالب داستانی واحد و منسجم خلاصه کرد. این به آن معنا نیست که در کتاب‌های مقدس یهودیان نمی‌توان رئوس کلی روایتی غالب را یافت؛ نیز باید اضافه کرد که وجود این معضلات بارز سبب نشد تا کتاب مقدس عملکرد فوق را در یهودیت روزگار عیسی نداشته باشد.

۲. کتاب مقدس، مخاطبانش را به اطاعتی بلادرنگ دعوت می‌کرد (اطاعتی که، برای مثال، در تفسیر رابی‌های اولیه از تورات، یا در مقررات اولیه‌ای که در برخی از متون جامعه قمران می‌یابیم، چگونگی آن تشریح شده بود)؛ اسرائیل با این نوع اطاعت می‌توانست پاسخی شایسته به دعوت خدا دهد و الگویی شود از انسانیت راستینی که خدا می‌خواست سراسر مردم جهان از آن برخوردار شوند بدین طریق که «تحت» کتاب مقدس به عنوان روایت غالب و راهنمای زندگی روزانه خود، زیست کنند. کتاب مقدس - که در معبد، در کنیسه‌های اولیه، و در جامعه قمران، به‌طور روزانه و هفتگی و در اعیاد بزرگ و ایام مهم روزه، قرائت و بررسی و تعلیم داده و در دعا و سرود خوانده می‌شد - تبدیل گردید به عاملی کلیدی در شکل دادن اسرائیل به عنوان قومی که اشتیاق آمدن پادشاهی خدا را داشت. شکل‌های متعدد و بسیار متنوع یهودیت در روزگار عیسی را می‌توان بر این مبنا تقسیم‌بندی کرد که هر یک شیوه‌ای متفاوت برای درک کتاب مقدس و زندگی تحت آن داشت و همین سبب می‌شد تا هر یک به شیوه خود، فعالیت و دعا کند و انتظار بکشد تا روایتی که در آن زندگی می‌کند، به وسیله خدا به نتیجه مناسب برسد.

## کتاب مقدس و عیسی

«اما چون زمان مقرر به کمال فرارسید، خدا پسر خود را فرستاد...» (غلاطیان ۴:۴). درک عیسی با توجه به موقعیت تاریخی زندگی او، به این معنی است که او را، بر طبق خود کتاب مقدس، با توجه به چارچوبی درک کنیم که به آن تعلق دارد.

**عیسی به آنچه کتاب مقدس اشاره کرده بود، تحقق می‌بخشد**

هرگاه پیام و دستاورد و مرگ و رستاخیز عیسی را با توجه به موقعیت تاریخی زندگی او درک کنیم، به این نتیجه خواهیم رسید که در قلب فعالیت‌های او این معنا وجود داشت که او روایت کتاب مقدس را به اوج خود می‌رساند و به این ترتیب، به خدا اطاعتی را تقدیم می‌داشت که پادشاهی خدا از طریق آن تحقق می‌یافت. همچنانکه خود عیسی نیز اعلام داشت: «زمان به کمال رسیده و پادشاهی خدا نزدیک است». البته، درباره خود عیسی و رابطه او با کتاب‌های مقدس اسرائیل، گفتنی بسیار است. من در کتاب‌های دیگر خود به تفصیل در این باره نوشته‌ام، و برای مقاصد فعلی مان، کافی است که به نکاتی کوتاه، اما مهم، اشاره کنم. (برای مثال، نک. به «عیسی و پیروزی خدا»؛ «چالش عیسی».)

به دلایل استوار تاریخی، من مخالف دیدگاه کسانی هستم (بخصوص برخی از اعضای «سمنار عیسی») که در دهه گذشته نظر داده‌اند عیسی بی‌سواد یا کم‌سواد بود و در خصوص کتاب‌های مقدس اسرائیل، علاقه و شناختی اندک داشت. این در حکم اختراع عیسایی است کاملاً منفک از واقعیت و بستر یهودی زندگی او. به جای این، من در کتاب‌هایی که ذکر شد، هم‌گام با بخش اعظم تحقیقات و مطالعات معاصر، در بحث راجع به اهداف و انگیزه‌های عیسی، چنین استدلال کرده‌ام که عیسی ایمان

داشت خوانده شده تا وظیفه‌ای را به دوش گیرد که در کتاب‌های مقدس اسرائیل به شیوه‌های گوناگون مشخص شده است، و با انجام شدن این وظیفه، اهداف بلندمدت خدا سرانجام تحقق می‌یافت. همان‌گونه که تیلفورد وُرک می‌گوید (ص ۱۲): «آنچه در عمل به بُعد بشری زندگی عیسی شکل بخشید، محتوای کتاب مقدس یهودیان بود». این گفته بدان معناست که در عیسی و از طریق او، با شرارت برخورد می‌شود و داوری آن صورت می‌پذیرد و امکان بخشایش و احیاء فراهم می‌گردد. عهد، تازه می‌شود و خلقت جدید آغاز می‌گیرد. به این ترتیب، کاری که خدا در عهدعتیق از طریق کتاب مقدس صورت داده بود، اکنون عیسی در خدمات عمومی‌اش، و در مرگ و قیام‌اش و با فرستادن روح القدس، به انجام می‌رساند.

به این ترتیب، عیسی به گونه‌ای قطعی و نهایی، کاری را می‌کند که کتاب مقدس به نحوی در صدد انجام آن برآمده بود: یعنی آوردن نظمی نوین به زندگی قوم، نظمی منبعث از پادشاهی خدا، و تسری دادن آن به سراسر جهان. عیسی، به این معنی و معانی دیگر، کلام مجسم است. آنچه عیسی بود و هست، و کاری را که به انجام رساند، باید در نور آنچه کتاب مقدس گفته بود، فهمید. او، بشخصه، «اسرائیل حقیقی» و شکل یافته به وسیله کتاب مقدس بود که پادشاهی خدا را متحقق می‌ساخت. زمانی که می‌گفت کتاب مقدس باید تحقق یابد (برای مثال، در مرقس ۱۴: ۴۹)، این تصور را درباره خود نداشت که بدون هیچ برنامه مشخص، گاه کارهایی می‌کند که از قضا در انطباق با برخی از نبوت‌های قدیمی عهدعتیق است، بلکه او به کل روایت کتاب مقدس می‌اندیشید که با اقدامات او سرانجام به نتیجه می‌رسید، و به کل دنیای اشاره‌ها و سایه‌ها فکر می‌کرد که اکنون مفهوم آن در نوری کامل آشکار می‌شد. این، به اعتقاد من، معنای عمیق گفتارهایی است مانند متی ۱۷: ۵-۱۸ که در آن عیسی تأکید می‌ورزد که نه برای باطل کردن شریعت بلکه برای تحقق بخشیدن به آن آمده است. در اینجا هم، معنای مستتر در لایه زیرین، چنانکه کلیسای اولیه فوراً به آن پی برد، این بود که عیسی تجسم خدای زنده اسرائیل است؛ یعنی

تجسم همان خدایی که روح اش کتاب‌های مقدس را در وهله نخست الهام کرده بود. و اگر عیسی رسالت و هویت خود را در چارچوب کتاب مقدس درک می‌کرد، کلیسای نخستین فوراً یاد گرفت که این معادله را از سوی دیگر آن هم در نظر گیرد، به این معنی که شروع کرد به خواندن عهدعتیق با توجه به شناختی که از شخصیت عیسی کسب کرده بود. و وقتی می‌گوییم عهدعتیق، این هم شامل روایت آن است (یعنی عهد، وعده، هشدار و غیره) و هم احکام و دستورهایش.

مصادق این واقعیت را در باب ۲۴ لوقا می‌بینیم، جایی که عیسیای قیام کرده برای دو شاگرد عازم عمانوس، شرحی مبسوط بر «تورات موسی و کتب انبیا و مزامیر» می‌دهد، و ذهن شاگردان را برای درک آنچه کتاب مقدس از دیرباز گفته بود، می‌گشاید (لوقا ۲۴: ۲۷، ۴۴-۴۵). اما همین نکته، تلویحاً و تصریحاً، در جای جای روایات اناجیل مشهود است.

### عیسی بر حُجیت کتاب‌های مقدس تأکید می‌کند

بسیاری از استدلال‌های سنتی در باب حُجیت کتاب مقدس، متکی بر آن دسته از گفته‌های خاص عیسی است که مؤکداً نشان می‌دهند او به حُجیت کتاب مقدس معتقد بود و از مخالفانش که موضعی غیر از این داشتند، انتقاد می‌کرد. قسمت‌های صریح در این خصوص عبارتند از پاسخ دندان‌شکن عیسی به صدوقیان که آنها را بر خطا می‌شمارد، چون نه کتاب مقدس را می‌شناختند و نه قدرت خدا را (متی ۲۲: ۲۹ و موارد مشابه)؛ حمله عیسی به کاتبان و فریسیان، چون کلام خدا را با سنت‌های شان بی‌اعتبار کرده بودند (متی ۶: ۱۵-۹، که نقل قولی است از اشعیا با همین محتوی)؛ و این استدلال معماگونه عیسی که اگر مزمو ۸۲ اسرائیلیان کهن را «خدایان» می‌خواند، پس چرا نباید او را که خدا به جهان فرستاده است، پسر خدا دانست. عیسی برای تقویت این استدلال خود می‌گوید: «کتاب مقدس از اعتبار ساقط نمی‌شود» (یوحنا ۱۰: ۳۵). بر فرض که تمام این موارد، بیاناتی بر حسب اتفاق بوده باشند - به

عبارتی، بر فرض که عیسی حُجیت کتاب مقدس را موضوع اصلی تعلیم خود قرار نداده باشد - با این وصف، بیانات فوق مهم‌اند و طرز فکر عیسی را درباره کتاب مقدس آشکار می‌سازند، زیرا همان‌گونه که درباره پیش فرض‌ها صادق است، طرز فکر عیسی نیز درباره کتاب مقدس زمانی آشکار می‌شد که به‌طور غیرمستقیم مورد سؤال قرار می‌گرفت.

این طرز فکر عیسی در هماهنگی کامل با نکته قبلی است، اینکه او آگاهانه کتاب مقدس را به سوی نقطه اوجی پیش می‌برد که دیری بود مردم انتظارش را می‌کشیدند. در واقع، این گفته‌های خاص درباره حُجیت کتاب مقدس، واقعاً فقط در چنین چارچوبی معنی و مفهوم می‌یابند. اگر این چارچوب نباشد، حیران خواهیم ماند: زیرا چگونه ممکن است در همان قسمتی که عیسی سخن از ارجحیت کتاب مقدس بر سنت‌های انسانی می‌گوید، بلافاصله اعلام کند که همه غذاها پاک هستند؟ (مرقس ۱:۷-۲۳؛ توضیح خود مرقس در آیه ۱۹ این نکته را بارزتر می‌سازد). اگر عیسی تأکید دارد که خدا نه فقط با قتل و دزدی و زنا، بلکه حتی با پرورش ذهنی انگیزه آنها، مخالف است، چگونه می‌توان رفتار بی‌قیدانه او را در قبال روز شبات توجیه کرد؟ اگر باید به فرمان احترام گذاشتن به پدر و مادر خود عمل کرد، چرا عیسی نه فقط مادر و برادرانش را نادیده گرفت و پیروانش را ترجیح داد (مرقس ۳:۳۱-۳۵)، بلکه نیز به پیروانش هشدار داد که باید آماده شوند تا به پدر، مادر و تقریباً همه بستگان نزدیک خود نفرت بورزند (لوقا ۱۴:۲۶)؟ اگر کتاب مقدس به تفوق یافتن قوم اسرائیل اشاره داشت که در نتیجه آن تمامی ملل جهان، زیر بال و پر اسرائیل جمع می‌شدند، پس چرا عیسی می‌گوید که وقتی مردم از شرق و غرب برای همنشینی با ابراهیم در پادشاهی خدا بیایند، «وارثان پادشاهی» بیرون افکنده خواهند شد (متی ۸:۱۱-۱۲)؟

با توجه به استدلال‌های معمول که موضع‌شان در قبال کتاب مقدس، قائم بر قبول یا رد مطلق آن است، به دشواری می‌توان از این مسائل سر در آورد. با این حال، می‌توانیم عیسی را در چارچوب وسیع‌تر روایت کتاب مقدس قرار دهیم و برای درک مفهوم عهد نو و اینکه چگونه

عهد نو می تواند عهد قدیمی را هم زمان تحقق بخشد و دگرگون سازد، کوشش به عمل آوریم (که البته این موضوعات، تحقیقی می طلبد بسیار فراتر از حوصله این کتاب)؛ به این ترتیب، به مفهومی غنی تر، و روایتی تر از «تحقق کتاب مقدس» خواهیم رسید. همین مفهوم بود که به دیدگاه باریک بینانه و قدرتمند کلیسای اولیه درباره کتاب مقدس، شکل داد.





## «کلام خدا» در کلیسای دورهٔ رسولان

در دوران کلیسای اولیه، «کلام» از یک سو تحقق بخش وعده‌های عهدعتیق بود و از سوی دیگر، دعوتی بود برای پذیرش قدرت و اقتدار روح القدس در زمان حاضر که زندگی انسان را متحول می‌سازد.

موعظة «کلام» به وسیله رسولان: روایت عیسی، تحقق بخش روایت کتاب مقدس (عهدعتیق)

اولین موعظة رسولان، نه پیغامی مشخصاً یهودی بود که داستان عیسی را به آن اضافه کرده باشند، و نه اعلام موجودیت مذهب مستقل و جدیدی بود که از ریشه‌های یهودی‌اش جدا شده باشد. این پیغام عبارت بود از داستان عیسی که کلیسای اولیه آن را به عنوان تحقق روایت عهد خدا درک می‌کرد. بنابراین، پیغام رسولان، یوانگلیون<sup>\*</sup> خبر خوش یا «انجیل» بود - به عبارتی، نیروی آفریننده‌ای که کلیسا را به وجود آورده و به رسالت و زندگی آن شکل داده است.

آنچه بستری برای تفسیر دستاورد عیسی به وجود آورد و به آن معنای بخصوصی بخشید، همین روایت کتاب مقدسی بود (و نه روایت‌های دیگری نظیر مثلاً خودسالاری انسان، یا رسیدن فرد به خودشناسی معنوی). ژانرها و موضوعات پیچیده و متعدد عهدعتیق، که به زندگی و اندیشهٔ اسرائیل شکل می‌داد، هم در بُعد عملی و هم نظری، مسائلی پیش کشیده بود از قبیل: موضوع نیکی و شرارت، اسرائیل و ملل دیگر، امپراتوری و مقاومت، و مهم‌تر از همه، مسئلهٔ حاکمیت مطلق و عدالت و اهداف نجات بخش خدایی که هم خالق بود و هم پدیدآورندهٔ عهد. جنبش عیسی که بر محور پادشاهی خدا

شکل گرفت و در مرگ و قیام او به اوج رسید، به همین مسائل، که چنین در بستر کتاب مقدس شکل گرفته بودند، پاسخِ الهی را عرضه داشت.

هنگامی که پولس قدیمی‌ترین و معروف‌ترین خلاصهٔ پیام مسیحی را نقل می‌کند و می‌گوید: «مسیح مطابق با کتب مقدس در راه ما مُرد... و مطابق با همین کتب در روز سوّم از مردگان برخاست» (اول قرن‌تیان ۱۵: ۳-۴)، منظورش این نیست که او و دوستانش می‌توانند برای به کرسی نشاندن ادعای خود، یکی دو آیه را شاهد بیاورند. منظور او این است که رخدادهای یادشده، روایتِ طولانی و پرفراز و نشیب کتاب‌های مقدس اسرائیل را به اوج رسانده‌اند. برای کلیسای اولیه، «حُجَّتِ عهدعتیق» اساساً به این معنی بود که کار خدا را در عیسای مسیح باید به صورت شخصیتی در یک داستان تصور کرد، یا به صورت تصویری در منظره‌ای بخصوص، که تمام اجزاء این داستان، یا منظره، جنبه‌ای کلیدی از شخصیت این فرد و کاری را که انجام داده است، به ما می‌نمایاند.

قدیمی‌ترین سنت شفاهی و قدیمی‌ترین موعظه‌ای که می‌توان بازسازی کرد، تجسم چیزی هستند که پولس آن را «کلام»، «کلام حقیقت»، یا به سادگی «انجیل» (برای مثال، در کولسیان ۱: ۵؛ اول تسالونیکیان ۲: ۱۳) می‌خواند. بنابراین، پیش از آنکه چیزی به نام «عهدجدید» به نگارش درآید، مسیحیان اولیه بی‌هیچ ابهامی می‌دانستند که «کلام خدا» در قلب و رسالت کلیسا جای دارد. رسولان به خاطر تعهد خود به تعلیم و اشاعهٔ این کلام، از قبول مسئولیت‌های اضافی و دست‌وپاگیر خودداری کردند (اعمال ۱: ۶-۴). خلاصه کردن این «کلام» دشوار نیست. کلام عبارت بود از داستان عیسی (بخصوص مرگ و قیام او) که کلیسا آن را به عنوان نقطه اوج داستان خدا و اسرائیل باز می‌گفت و به این ترتیب، روایت فوق‌مبدل می‌شد به داستان حقیقی جهان و نیز بنیاد و تقویت‌کنندهٔ رسالت کلیسا. در اناجیلی چهارگانهٔ عهدجدید و نیز در منابعی که احتمالاً در نگارش آنها به کار رفته، دقیقاً همین داستان (به‌راستی پیچیده) را می‌یابیم. در

فضای تحقیقات معاصر عهد جدید، درباره نکتۀ اخیر بحث و اختلاف نظر وجود دارد، ولی به اعتقاد من، قابل دفاع است.

### قدرت «کلام» که زندگی انسان را متحول می سازد: فراخواندن و شکل بخشیدن کلیسای جدید

پولس مطلبی را بیان داشت که همه رسولان دریافته بودند: اینکه، بازگفتن این داستان کهن که در عیسی به اوج رسیده بود، قدرت داشت - قدرت برای تغییر دادن فکر، قلب و زندگی. «انجیل قدرت خداست برای نجات» (رومان ۱: ۱۶؛ مقایسه شود با اول تسالونیکیان ۱: ۵؛ ۲: ۱۳). «کلام»، خود را به عنوان چیزی «عرضه نمی کرد» که «قبول یا رد آن» در حد تجربه ای جدید باشد، همچنانکه پیک های امپراتوری هیچ گاه نمی گفتند: «اگر میل دارید امپراتور جدیدی را امتحان کنید، لطفاً مراتب وفاداری خود را به ایشان ابراز فرمایید!» کلام به عنوان دعوتی که اطاعت از آن واجب بود، اعلام می شد و با خود، شرایطی نو، امکاناتی نو، و قدرتی نو که دگرگون کننده زندگی انسان بود، به ارمغان می آورد.

رسولان و نویسندگان اناجیل ایمان داشتند قدرتی که این گونه به کار می افتاد، مستقیماً از خدا سرچشمه می یافت و از طریق روح القدس که به تازگی جاری شده بود، کار می کرد و قومی جدید، بر پایه عهدی نو، برای خدا به وجود می آورد، یعنی اسرائیلی احیاء شده که باید به جهان خدمت می کرد. «کلام»، صرفاً شامل اطلاعاتی درباره پادشاهی خدا و تأثیرات آن نبود، اگرچه چنین اطلاعاتی مهم بوده و است. «کلام» راهی می گشود تا پادشاهی خدا که در عیسی تحقق یافته بود، وارد جهان شود (در کتاب اعمال رسولان، «کلام» اغلب ناظر بر همین معناست، برای مثال نک. به ۷: ۶). باید یادآور شد که موضوع پادشاهی خدا، همواره عبارت از خدای خالق است که با قدرت مطلق خود عمل می کند تا به جهان سامان دهد و شرارت را داوری کند و بخشایش و زندگی جدید به ارمغان آورد. «کلام» در کسانی که آن را با ایمان و اطاعت می شنیدند، نتایج فوق را به بار می آورد.

اینها ریشه‌های اعتقاد مسیحی درباره اقتدار و حُجیت کتاب مقدس است: این ریشه‌ها به‌طور مستحکم در خاک جامعه‌ای فرورفته‌اند که ذاتاً بشارتی است، و با نوید فرارسیدن پادشاهی خدا قدرت‌های جهان را به مصاف می‌طلبد؛ این جامعه به‌وسیله روح‌القدس تازه و تقویت می‌شود، بر اثر موعظه و تعلیم رسولان رشد می‌یابد، و ثمره آن در دگرگون شدن زندگی انسان‌ها آشکار می‌شود که این دگرگونی، سرآغاز برنامه خدا برای سامان بخشیدن به کل عالم است. خدا، همان‌طور که کلیسای اولیه باور داشت، این کارها را از طریق «کلام» به انجام می‌رساند: کلیسای اولیه، اعلام می‌کرد که داستان اسرائیل، در عیسی به اوج و تحقق رسیده و حال دعوت خدا از اسرائیل مبدل شده به دعوت او از قوم احیاء شده‌اش. همین «کلام» بود که به قلم نویسندگان اولیه، در عهد جدیدی که می‌شناسیم، به رشته تحریر درآمد.

بنابراین، مشخصه کلیسا از همان آغاز این بود که قوم دگرگون‌شده خداست، جامعه‌ای است آفریده دعوت و وعده خدا، که فراخوانده شده است تا «کلام» انجیل را در غنا و پُری آن بشنود. کلیسای اولیه، اساساً متشکل بود از قومی که آنچه به هستی‌اش خوانده، و موجودیت‌اش را حفظ می‌کرد، کلام قدرتمند، مؤثر و (به این معنا و معانی دیگر) «دارای حجیت» خدا بود. این کلام در عهدعتیق به نگارش درآمد و در عیسی تجسم یافته بود و به جهان اعلام و در کلیسا تعلیم داده می‌شد. این موضوع، کانون رسالت کلیسا را تشکیل می‌داد (داستان اسرائیل تحقق یافته بود؛ بنابراین، دنیا باید آن را بشنود)؛ تعلیم و اعلام کلام، در کانون زندگی مشترک کلیسا جای داشت (نخستین «نشانه کلیسا» در اعمال ۴۲:۲ عبارت از «تعلیم رسولان» است)؛ همچنین، تعلیم و اعلام کلام، در کانون دعوت کلیسا به پاکی و قداستی جای داشت که از یک سو، نشان می‌داد کلیسا اسرائیل حقیقی است و از سوی دیگر، بر انسانیت جدید آن دلالت داشت (یعنی «احیاء شدن کلیسا مطابق صورت خدا») که مشخصه هویت جدید آن بود. موضوع یکی از مهم‌ترین بحث‌های کلیسای اولیه این بود که مفهوم عملی این «قداست» چیست؟

## «کلام» به عنوان ابزار اعمال اقتدار روح القدس: تقویت، شکل دهی و هدایت کلیسا

لااقل یک نفر از میان خود رسولان (یعنی پولس)، و برخی از همکاران و جانشینان بلافصل رسولان، کتاب‌هایی نوشتند تا این کار را در مقیاسی گسترده‌تر ادامه دهند. پژوهش‌های اخیر در زمینه نامه‌های عهد جدید، و قصد و هدف نویسندگان اناجیل، بر این موضوع تأکید می‌ورزد که نویسندگان عهد جدید، آگاه و معتقد بودند که باید به دعوت خود به عنوان معلمان «معتبر» ایمان مسیحی، عمل کنند و با هدایت و قدرت روح القدس، کتاب‌ها و نامه‌هایی برای صیانت و تقویت و شکل دهی و داوری و احیاء کلیسا به نگارش درآورند. نوشته‌های رسولان، مانند «کلامی» که به نگارش در می‌آوردند، صرفاً درباره آمدن پادشاهی خدا به سراسر جهان نبود؛ هدف از این نوشته‌ها آن بود که بخشی از وسیله تحقق پادشاهی خدا باشند، و خود کسانی که عاملی برای تحقق پادشاهی خدا می‌شدند، متحول شوند و به شباهت مسیح درآیند.

کسانی که این نوشته‌ها را می‌خواندند، از همان آغاز دریافتند که در این کتاب‌ها همان قدرتی وجود دارد که مشخصه موعظه اولیه «کلام» بود؛ به عبارتی در این کتاب‌ها نیز، اقتدار خدا در عمل ظاهر می‌شد. زمانی این اعتقاد وجود داشت که نویسندگان عهد جدید «فکر نمی‌کردند مشغول نگارش «کتاب مقدس» هستند». با توجه به اطلاعات تاریخی، حفظ این دیدگاه امروزه دشوار است. این واقعیت که رسولان به «اقتضای موقعیتی بخصوص» دست به نگارش آثار خود زده‌اند، (مهم‌ترین مثال، نامه‌های پولس است که در پاسخ به موقعیت‌های اضطراری ناگهانی به نگارش در آمده‌اند) تغییری در اصل موضوع نمی‌دهد. دقیقاً در همان موقعیت‌های اضطراری (برای مثال، در زمان نگارش غلاطیان و دوم قرنتیان) پولس کاملاً می‌دانست که از اعتبار و اقتدار لازم برای نگارش چنین نامه‌هایی برخوردار است و اقتدار او بر این مبنا قرار دارد که عیسای مسیح او را فراخوانده است تا در مقام رسول، و با قدرت روح القدس، با کلمات خود به کلیساها حیات و سامان ببخشند. و این واقعیت چقدر بیشتر، درباره



آن شخصی صادق است که کتاب خود را با جملاتی ساده و بی‌نهایت مهم، چنین آغاز می‌کند: «در آغاز کلام بود ... و کلام، انسان خاکی شد.» و سپس مطالب خود را با بیان این موضوع به پایان می‌برد که «اما اینها نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی همان مسیح، پسر خداست، و تا با این ایمان، در نام او حیات داشته باشید» (یوحنا ۱:۱، ۱۴؛ ۳۱:۲۰).

البته، این به آن معنا نیست که نویسندگان عهد جدید مشخصاً دورانی را تصور می‌کردند که کتاب‌های شان گردآوری خواهند شد و مجموعه‌ای را تشکیل خواهند داد شبیه آنچه نزد ما به کائن معروف است. من تردید بسیار دارم که چنین فکری هرگز به ذهن شان خطور کرده باشد. اما بی‌تردید، آنها خود را دارای این رسالت یگانه می‌انگاشتند که به عنوان اولین نسل مسیحیان، بخشی از دعوت نامتعارف آنها این است که تحت هدایت روح القدس، کتاب‌هایی به نگارش درآورند با محتوایی مسیح‌محورانه که به حیات کلیسا شکل و سامان بخشد.

### کائن عهد جدید: تنوع غنی یا محتوایی ضد و نقیض؟

این البته به آن معنا نیست که تمام نویسندگان مسیحی قرن اول، مطالب یکسانی را بیان کرده‌اند. امروزه کمتر کسانی منکر تنوع غنی نوشته‌های آنها هستند. با این حال، چنانکه کمی بعد خواهیم دید، بسیاری از ایراداتی که نه صرفاً به دلیل تنوع، بلکه به سبب مشاهده تناقضات بارز مطرح شده، از پژوهش‌های تاریخی ناشی نمی‌شود، بلکه نتیجه تحمیل معیارهای بسیار متأخر تفکر غربی (مثلاً قرن شانزدهم یا نوزدهم) در ارزیابی این متون است. برای مثال، عده‌ای می‌گویند کتابی که تعلیم می‌دهد انسان «به وسیله ایمان پارسا شمرده می‌شود» نمی‌تواند در همان حال تعلیم بدهد که انسان «در نهایت بر اساس کارهایش داوری خواهد شد». یا ایراد گرفته می‌شود که فلان دیدگاه، امروزه به چشم ما «دیدگاهی اغراق‌آمیز درباره کلیسا» است و یا اینکه اعلام عیسی به عنوان «مسیحا» (مقوله‌ای یهودی) به گونه‌ای با اعلام او به عنوان «خداوند» (مقوله‌ای ظاهراً غیریهودی)، در تنش است. چنین داوری‌هایی سبب شده است

تا بسیاری کسان در دو قرن اخیر، نتیجه‌گیری‌های شتابزده‌ای درباره ناسازگاری‌های موجود در عهد جدید به عمل آورند؛ اما اینکه برخی از الاهدانان غربی نمی‌توانند شیوه هماهنگ شدن بعضی از موضوعات را با یکدیگر درک کنند، به این معنی نیست که این موضوعات در قرن اول هم ناسازگار بوده‌اند. اکثر معضلات بارز و معروف در زمینه انسجام و همسازی کائنات، از این جنس است. معضلات حل نشده را نیز بهتر است فرصتی برای تفکر و تعمق بیشتر دانست تا دلیلی علیه شهادت بسیار یکدست عهد جدید (نک. به فصل‌های ۴ و ۵).

تفسیر مسیحیان اولیه از عهد عتیق: قوم جدید خدا که بواسطه عهد به او تعلق یافته‌اند\* و جایگاه آنها در داستانی که همچنان ادامه دارد

مسیحیان اولیه دقیقاً به این سبب که معتقد بودند داستان اسرائیل، در عیسی تحقق یافته است، به تفسیری از عهد عتیق شکل دادند که چندلایه‌ای و ظریف و متکی بر بنیادی الاهیاتی بود. آنها با تمام وجود ایمان داشتند که عهد عتیق، همیشه و در همه حال کتابی است که خدا به قوم خود اعطا کرده - یعنی به قوم خود که بواسطه عهد به او تعلق یافته و پیشگام اجرای هدف‌های او در جهان شده بودند و مسیحا، یعنی عیسی، از میان آنها برخاسته بود. اما از همان آغاز، آنها این کتب مقدس کهن را به شیوه‌ای نو تفسیر می‌کردند. این تفسیر جدید، آنها را به این نتیجه رساند که برخی از قسمت‌های کتاب مقدس دیگر تناسبی با زندگی جاری آنها ندارد - البته، باید تأکید کرد، نه از آن رو که این قسمت‌ها بد یا در مرتبه نازل‌تری از «الهام» قرار داشتند و یا آنها اعطاکننده خدا نبود، بلکه چون به بخش‌های آغازین داستانی تعلق داشتند که اکنون به اوج و تحقق رسیده بود.

هرگاه از این زاویه مهم به مسئله نگاه کنیم، به روشی که مسیحیان اولیه برای درک عهد عتیق و استفاده از آن داشتند، پی خواهیم برد. بارها و بارها اتهاماتی از این دست می‌شنویم که عهد عتیق برای نویسندگان عهد جدید (و پیشینیان‌شان در تعلیم شفاهی و سنت)، کیسه‌ای بوده که

در آن دست می‌کردند و هر چه باب پسندشان بود درمی‌آوردند و مابقی را باقی می‌گذاشتند. در دهه‌های اخیر، بارها و بارها به استناد این مطالب، چنین استدلال شده است که ما امروزه می‌توانیم در مورد عهد جدید نیز به همین شکل عمل کنیم و اصلاً این کار واجب است (عهد عتیق که جای خود دارد!). اما چنین استدلالی درست نیست، و نتیجه آن است که شیوه مسیحیان اولیه برای درک کتاب مقدس و استفاده از آن، به درستی درک نشده. مسیحیان اولیه، این اسرائیل احیاء شده، این قومی متحول شده بر اثر کار عیسی و روح القدس، قومی تبدیل یافته به امتی مرکب از نژادهای گوناگون، نامتعلق به مکان جغرافیایی خاص، دارای رسالتی در قبال جهان، طولی نکشید که فهمیدند بین دوران عهد عتیق و دوران آنها، هم پیوستگی هست و هم ناپیوستگی، و این چیزی نبود که آنها تعیین کرده باشند. (در هر حال، این مطلب، هیچ وجه اشتراکی با گمانه‌زنی‌ها و زمان‌بندی‌های «الاهیات دوران گرایانه» ندارد). اجازه دهید موضوع را مفصل‌تر بررسی کنیم.

### پیوستگی و ناپیوستگی در استفاده کلیسای اولیه از کتاب مقدس

اولین نسل از مسیحیان خیلی زود مجبور شدند به مسئله پیوستگی و ناپیوستگی فکر کنند. اولین اختلاف نظری که در باب مسئله پیوستن غیریهودیان به قوم خدا بروز کرد (اینکه آیا غیریهودیان هم باید ختنه بشوند یا نه؟ و آیا لازم است از قوانین یهودیان درباره خوراک و روز شبات اطاعت کنند؟)، سبب شد که پولس استدلالی مفصل در باب‌های ۲ و ۳ رساله غلاطیان مطرح کند و بگوید که چون خدا در حال متحقق ساختن وعده خود به ابراهیم است و خانواده‌ای واحد و متشکل از نژادهای کثیر پدید می‌آورد، آن دسته از قوانین شریعت موسی که صریحاً یهودیان را از همسایگان غیریهودی‌شان متمایز می‌ساخت، اکنون باید کنار گذاشته شود، ولی نه از آن رو که این قوانین بد هستند، یا از منشائی غیرالاهی سرچشمه می‌گیرند، بلکه چون برای هدفی موقتی اعطا شده بودند که اکنون به تحقق رسیده است. همین‌الگو در بسیاری موارد دیگر

نیز تکرار می‌شود. آغاز عهد جدید در عیسی و به وسیله روح القدس به این معنی بود که مسیحیان باید درباره این موضوع فکر می‌کردند که عهد جدید از چه نظر به منزلهٔ احیاء همان عهد قبلی است و از چه نظر «تازه» و «متفاوت» است. پولس شخصاً این تنش را چنین خلاصه می‌کند: عدالت خدا «جدا از شریعت» ظاهر شده است، هر چند «شریعت و پیامبران بر آن گواهی می‌دهند» (رومیان ۳: ۲۱).

به کمک الگویی که در اینجا می‌یابیم، می‌توانیم تشخیص بدهیم که مسیحیان نسل اول در کجا بین دوران خودشان و دوران مردم اسرائیل در عهد عتیق، پیوستگی و ناپیوستگی می‌دیدند. مثلاً، پیوستگی را می‌توان در تأکید مسیحیان اولیه بر این مطالب دید که جهان را آفریده نیکوی خدا می‌دانستند و بر وظیفه و وعدهٔ بلابحث خدا در خصوص حل مسئلهٔ شرارت، تأکید داشتند و نیز معتقد بودند که خدا در چارچوب عهد خود با ابراهیم، به این هدف جهانی خود تحقق می‌بخشد. آنها همچنین تأکید می‌ورزیدند بر دعوت به زندگی پاک، و بر انسانیت اصیل و احیاء شده‌ای که در تقابل با دنیای انسانیت زدائی شدهٔ بت پرستان بی‌بند و بار قرار داشت (گرچه بسیاری در قرن اول، لازمهٔ چنین «قداستی» را التزام به شریعت یهود می‌دانستند که لازمهٔ ورود به مرحلهٔ بعد بود).

مثال‌های بارز از ناپیوستگی نیز فراوان‌اند. مثلاً، از نظر مسیحیان اولیه، جامعهٔ مؤمنان به مسیح که غیریهودیان را نیز مانند یهودیان می‌پذیرفت، لزومی نداشت به قوانین قدیمی طهارت در مذهب یهود عمل کند (مرقس ۷؛ اعمال رسولان ۱۵؛ غلاطیان ۲). معبد اورشلیم و قربانی‌هایی که در آنجا صورت می‌گرفت، دیگر در کانون ملاقات خدا با قومش قرار نداشت (مرقس ۱۲: ۲۸-۳۴؛ اعمال ۷؛ رومیان ۱: ۱۲-۲؛ عبرانیان ۸-۱۰). در واقع، دیگر معبدی در اورشلیم جدید نخواهد بود (مکاشفه ۲۱-۲۲ در خور اعتنای بیشتر است، چون بازتابی از مطالبی است که کتاب حزقیال با بیان آنها دربارهٔ معبد، به اوج می‌رسد). دیگر لزومی به حفظ روز شبات نیست (رومیان ۱۴: ۵-۶)، و در واقع اصرار افراد به حفظ چنین روزهایی، در تضاد و تناقض با پیام انجیل است (غلاطیان ۴: ۱۰).

اکنون دیگر چیزی به نام سرزمین مقدس وجود ندارد: در تفسیر مجدد پولس از وعده‌های خدا به ابراهیم در رومیان ۴:۱۳، خدا به ابراهیم نه یک قطعه زمین، بلکه سراسر جهان را وعده می‌دهد، که بنا بر باب ۸ رومیان، در انتظار احیاء و نوشدن گل خلقت است. شاید مهم‌تر از اینها همه، فروریختن دیوار جدایی میان یهود و غیریهود باشد (این نکته را در سراسر نامه‌های پولس، و خلاصه‌اش را در افسسیان ۲:۱۱-۲۲ می‌بینیم). آنچه مسیحیان اولیه را به نتایج فوق رساند، این نبود که با بی‌قیدی، هر قسمتی از عهدعتیق را که باب پسندشان نبود، کنار گذاشتند، بلکه هادی آنها، معنایی عمیق بود، که چه به لحاظ الاهیاتی و چه در وجه عمل، به آن رسیده بودند. این معنا عبارت از آن بود که تمام کتاب مقدس، در عیسای مسیح خلاصه شده (متی ۱۷:۱۵، ۳:۳۱؛ دوم قرن‌تیان ۱:۲۰) و، اجرای نقشه خدا درباره عهد نو و آفرینش جدید، اکنون آغاز شده، و ضرورتاً حالت تازه‌ای به خود گرفته است. یوحنا این موضوع را در جمله‌ای خلاصه می‌کند که غالباً مفسران را به دردسر انداخته است. یوحنا می‌نویسد: «شریعت به وسیله موسی داده شد»، و ادامه می‌دهد: «فیض و راستی به واسطه عیسای مسیح آمد» (۱۷:۱). آیا باید گفته او را این طور تعبیر کنیم که «ولی فیض و راستی به واسطه عیسای مسیح آمد»، یا به جای «ولی» باید «و» قرار بدهیم؟ از خواندن مابقی انجیل یوحنا به این نتیجه می‌رسیم که وی عمداً این نکته را مبهم گذاشته است.

استفاده مسیحیان اولیه از عهدعتیق، دقیقاً بازتاب این موضع دوپهلوست. به دلیل تأکید مسیحیان بر دستاورد بی‌نظیر عیسای مسیح، عهدعتیق نمی‌توانست عیناً همان نقشی را در جامعه مسیحی داشته باشد که تا پیش از آن داشت. مسیحیت، مراحل اولیه روایت کتاب مقدس را تکرار نمی‌کند، همان‌گونه که نمی‌تواند دستاورد یگانه عیسی را تکرار کند؛ مسیحیت، این مراحل را گرامی می‌دارد و فعالیت خود را بر بنیاد آنها پی می‌افکند. از همان ابتدا، در خدمت عیسی و فعالیت‌های پولس، متوجه اشاره‌ای مستمر به این واقعیت می‌شویم که همگام با تحقق نقشه الاهی، مرحله جدیدی در داستان فرامی‌رسد، و پرده جدیدی از نمایش



آغاز می‌شود (نک. به صص. ۱۵۴-۱۵۶). دیدگاه‌های ناپخته کسانی مانند مارسیون<sup>۱</sup> (که قایل به تمایز بین خدای عهدعتیق و عهدجدید بود) و دیدگاه‌های الاهیاتی مشابه برخی از اصلاحگران (مانند اظهار به تضادی شدید میان «شریعت» و «انجیل» که حتی لوتر را هم واداشت تا با وجود آگاهی‌اش بر پیچیدگی مسائل، بگوید: «موسی چیزی از مسیح نمی‌داند»)، هیچ‌یک، حق مطلب را درباره این موضوع پیچیده ادا نمی‌کند که مسیحیان اولیه، کماکان کل کتاب مقدس را هادی زندگی خود می‌دانستند، منتها به این شیوه چندلایه‌ای. عین همین ایراد را می‌توان از برخی نویسندگان قرون شانزدهم و هفدهم گرفت که چون دیدگاهی عمل‌گرایانه به کتاب مقدس داشتند، معتقد بودند قوانین «مدنی» و «آیینی» عهدعتیق منسوخ شده، ولی قوانین «اخلاقی» آن به قوت خود باقی است، و این واقعیت را نادیده می‌گرفتند که اکثر یهودیان کهن، قائل به چنین تمایزی نبودند.

شاید بتوان این پیوستگی و ناپیوستگی را با مثالی توضیح داد. وقتی مسافران، پهنه اقیانوسی بی‌کران را طی می‌کنند و سرانجام کشتی‌شان بر ساحلی دوردست پهلو می‌گیرد، کشتی را ترک کرده، از راه خشکی به مسیر خود ادامه می‌دهند. ولی این تصمیمی نیست که به خاطر بد بودن کشتی یا انحراف از مسیر، گرفته باشند. اتفاقاً مسیر خود را به این شکل ادامه می‌دهند چون هم کشتی‌شان خوب بوده و هم مسیر را تا آن نقطه، درست طی کرده‌اند. مسافران ما اکنون در خشکی به سفر خود ادامه می‌دهند، ولی کماکان همان اشخاصی هستند - و نباید این را فراموش کنند - که در مرحله قبلی سفر خود، از آن کشتی استفاده کردند.

شاید بهترین مثال از این خط فکر در عهدجدید، یکی از قدیمی‌ترین قسمت‌های آن باشد: یعنی غلاطیان ۳: ۲۲-۲۹. در اینجا پولس استدلال می‌کند که خدا شریعت را برای هدفی خاص به موسی داد که اکنون این

۱ Marcion از شخصیت‌های بانفوذ قرن دوم میلادی که شکل‌گیری کانون کتاب مقدس تا حدی نیز در واکنش به دیدگاه‌های وی بود. (مترجم)



هدف به تحقق رسیده است، و بر همین اساس، شریعت باید کنار گذاشته شود چون دیگر لازم نیست که هویت جامعه مؤمنان به وسیله شریعت، تعریف و مشخص شود. اما این به خاطر بد بودن شریعت نیست، بلکه شریعت چیز خوبی است که وظیفه خود را دیگر به انجام رسانده. با این حال، همان طور که کل نامه غلاطیان بیان می کند، قوم خدا که به وسیله عیسی و روح القدس، تازه و احیاء شده اند، هرگز نمی توانند و نباید مسیری را که در سفر خود پیموده اند، فراموش کنند.

### عهد جدید و هم سخنی آن با کل فرهنگ بشر

بنابراین، عهد جدید عبارت بود از شکل مکتوب «کلامی» که مسیحیان اولیه معتقد بودند تحت هدایت آن زندگی می کنند - در واقع، آنها به یاری این کلام، زندگی را در پُری و غنای آن یافته بودند. از همان ابتدا، فرض بر این بود که این کلام، با قدرت به صحنه درآمده است، و کماکان به صحنه زندگی، فرهنگ، تمنیات و مفروضات بشر داخل می شود. کلام مکتوب، تجسم کلام زنده انجیل بود و قدرت روح القدس بر آن قرار می گرفت تا ابزاری باشد در دست خدای خالق یگانه بدین منظور که او عالم هستی را به زیر حاکمیت خود بازآورد؛ به این ترتیب، این کلام نشان می داد که چطور می توان به معنای واقعی کلمه، انسان بود؛ ولی با برخی دیگر از برداشت های موجود درباره معنی انسانیت حقیقی سخت به مخالفت برمی خاست؛ این کلام، راه تحقق نقشه خدا برای اسرائیل بود؛ ولی با تمام تفسیرهای دیگری که عیسی را به عنوان مسیحا نمی پذیرفتند، سخت مخالفت می ورزید. نوشته های نوظهور مسیحیان اولیه نیز مانند مثل های عیسی تلقی یهودیان از پرسش های مهم و پاسخ های درست به آنها را هم تأیید و هم از نو تعریف می کرد.

اینها همه، به شکلی مهم، بدین معناست که هرگز بخشی از یک فرهنگ را، چه کهن باشد چه نو، نمی توان در بست تصویب یا رد کرد. مسیحیت اولیه بر بسیاری از آنچه در دنیای یهودی وجود داشت، صحنه گذاشت، و بسیاری چیزها را هم، به دلایل استوار الاهیاتی، کنار نهاد. بر

همین قیاس، در دنیای غیریهودی نیز بسیاری چیزها وجود داشت که استفاده از آنها برای مسیحیان اولیه مقدر بود. پولس از اسیر کردن «هر اندیشه‌ای به اطاعت از مسیح» سخن می‌گوید (دوم قرنتیان ۱۰:۴)، و میان برداشت دنیا از «نیکی» و «بدی» و اصولی که کلیسای مسیحی باید به آنها پایبند باشد، تشابهی عمیق قائل است (رومیان ۹:۱۲، ۱۷؛ فیلیپیان ۸:۴). اما بسیاری چیزها نیز بود که هرچند ریشه‌های عمیقی در فرهنگ محلی داشت - و حتی مُعرف آن بود! - کلیسا ناچار شد با آنها مقابله کند. برای مثال می‌توان به الاهی‌دیانا [آرتمیس] در شهر افسس اشاره کرد و به شورشی که در آن شهر علیه پولس راه افتاد. «کلام»، چه به شکل شفاهی و چه مکتوب، همواره مردم را فرامی‌خواند تا صورت خدای خالق را بازتاب دهند به این ترتیب که با مُردن و برخاستن با مسیح در تعמיד، و کوشش برای زندگی بر بنیاد این حیات تازه، به احیاء و نجاتی نایل شوند که گران است و گرانمایه. در اینجا نیز، کلامی که رسولان اعلام می‌کردند و سرانجام در نوشته‌های عهدجدید تبلور یافت، کلیسای اولیه را در تشخیص رابطهٔ میان فرهنگ و راه انسانیت جدید و احیاء شده، هدایت کرد.

این موضوع هیچ ارتباطی ندارد به اینکه مراجع کلیسای اولیه، چون اهل ارباب و ایجاد حد و حدود بوده‌اند، اصولی دلبخواه یا «کنترل‌کننده» را اعلام کرده و معیاری را از بیرون بر مسیحیان تحمیل کرده‌اند. ولی همین موضوع، از هر حیث ارتباط دارد به درک مسیحیان اولیه از انسانیت نوشته‌شده. آنها نوشتن انسانیت را سرآغاز، نشانه، و حتی ابزار اقدام نهایی خدا برای زدودن شرارت از دنیا و متولد ساختن آفرینش جدید می‌دانستند. بدین‌سان، مسیحیان اولیه ایمان داشتند که کلام خدا به وسیله روح القدس در جامعهٔ مؤمنان کار می‌کند تا دستاورد عیسی را مؤثر گرداند و استقرار پادشاهی نهایی خدا را تسهیل کند. مطالبی را که تا اینجا گفتیم، می‌توان چنین خلاصه کرد: عهدجدید، خود را منشور جدید عهد خدا می‌داند، یعنی کتابی است که اساسی فراهم می‌سازد برای ارائهٔ تعریفی تازه از داستانی که از طریق آن، مسیحیان شکل می‌یابند، اصلاح

می‌شوند، و متحول می‌گردند تا در جهان مخلوق خدا قوم او شوند. این چالشی است که مسیحیان اولیه برای ما به میراث گذاشته‌اند، برای ما که سرگرم بازنگری دربارهٔ این موضوع هستیم که «اقتدار و حُجیت کتاب مقدس» در عمل به چه معناست.

## شانزده قرن نخست

حال باید داستانی طولانی و پیچیده را - داستان اینکه کلیسا چگونه به مدت شانزده قرن با کتاب مقدس زندگی کرد - در شرحی بسیار فشرده بگنجانیم و فقط بر آن مطالبی تأکید کنیم که با بحث فعلی ما تناسب مستقیم دارد.

**روبه‌رو شدن با چالش‌هایی که در برابر کتاب مقدس قرار داشت با توسل به خود کتاب مقدس، سنت اولیه و تأویل خوب**

در قرون دوم و سوم، معنایی که کمابیش در قلب مسیحیت جای داشت عبارت از این بود که کلیسا جامعه‌ای است که تحت کتاب مقدس و با کتاب مقدس زندگی می‌کند. کتاب مقدس، کلیسا را به تمام ابزار لازم برای اعلام پادشاهی خدا و زندگی مطابق آن، مجهز می‌ساخت. کتاب مقدس به دعا و تقدس کلیسا تداوم می‌بخشید، و مسیحیان اولیه را برای پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و حمله‌ها توانا می‌کرد. مارسیون و غنوسی‌ها در صدد پیکربندی مجدد و اساساً متفاوتی از مسیحیت بودند (که لااقل آن را به آیینی شبه‌بت‌پرستی تبدیل می‌کرد). به چالش این افراد، مسیحیان با مراجعه به خود کتاب مقدس، آنهم به شیوه‌ای نو، پاسخ گفتند. مسیحیان ادعا می‌کردند که کلیسا همواره اصول ایمان خود را به شیوه متداول خود درک کرده است (در این مقطع، شاهد شکل‌گیری «قانون ایمان» اولیه هستیم). پاسخ آنها همچنین شامل استدلال‌های مفصل (مانند استدلال‌های ایرنیوس علیه غنوسی‌ها) درباره برخی از بخش‌های بحث‌انگیز کتاب مقدس بود.

به این ترتیب، کلیسا کوشید تا ماهیت خود را برای دنیای بیرون روشن سازد و از سویی نیز به کندوکاو در گنجینه‌ها و خزائنش پردازد:

یعنی در چارچوب محوریت کتاب مقدس، دلایل و توضیحاتی مطرح کرد که پشتوانه‌شان فهمیده‌های نسل‌های پیشین مسیحیان از کتاب مقدس بود (یعنی همان «سنت»). این همراه بود با شرح و تفسیری سنجیده از کتاب مقدس، که به شیوه‌های گوناگون، هم دیدگاه‌های برجسته روز را دستمایه قرار می‌داد، و هم در صورت لزوم با آنها مخالفت می‌ورزید (ژوستین، ترتولیان<sup>۱</sup> و غیره) که این را می‌توان همان یاری گرفتن از «عقل و استدلال عقلانی» خواند، منتها پیش از دورانی که عقل به منبعی مستقل تبدیل شود و بر مسند قضاوت درباره اصول ایمان بنشیند (نک. به صص. ۱۵۴-۱۵۶)

کتاب مقدس نقش محوری خود را حفظ کرد؛ در واقع، موعظه‌هایی که بر اساس کتاب مقدس ایراد می‌گردید، و تفسیرهای مفصلی که بر آن نوشته می‌شد، در قلب فعالیت‌الاهیاتی معمول کلیسا در سده‌های نخست جای داشت. مطالعه تاریخ کلیسای اولیه در مقام جامعه‌ای که کتاب مقدس را مطالعه و بررسی می‌کرد، یکی از بهترین راه‌ها برای رسیدن به قلب معنای مسیحیت اولیه است.

**تأکید بر روایت کتاب مقدس در تقابل با آشکالی از مسیحیت که «به‌تازگی» کشف شده بودند**

استناد مسیحیان به کتاب مقدس، چه از نظر ساختاری و چه محتوایی، بر مبنای دیدگاهی قرار داشت که می‌توان آن را دیدگاه یهودی احیاء شده درباره خدا، جهان و انسان خواند. بیانات کثیر و مبسوط مسیحیان اولیه، گواه بر این واقعیت است. به‌طور کلی، مسیحیان اولیه ادعا می‌کردند قومی هستند که ریشه در داستان اسرائیل دارد و از طریق مرگ و رستاخیز مسیحی‌های موعود اسرائیل، از نو آفریده شده و این رسالت را بر دوش دارد که زندگی آن، تجلی انسانیت حقیقی باشد. این مدعا از یگانه پرستی

۱ متفکران نامبرده می‌کوشیدند تا مفاهیم ایمان مسیحی را در خور فهم غیرمسیحیان سازند و به این منظور تلاش می‌کردند تا این مفاهیم را در قالب تعبیر و عبارات و مفاهیم رایج فلسفی زمان خود بیان کنند. (مترجم)

مبتنی بر آفرینش و عهد، در برابر دو چیز دفاع می‌کرد: اول، ثنویت‌گرایی غنوسی‌ها و مسلک‌های مشابه که ذاتاً افلاطونی بود؛ و دوم، بت‌پرستی دنیای یونانی-رومی که در همه جا وجود داشت. (برای جزئیات بیشتر درباره این توضیح نسبتاً فشرده الهیاتی، می‌توانید به فصل ۹ کتاب من، «عهد جدید و قوم خدا» مراجعه کنید).

مسیحیان از یک سو ادعا می‌کردند یهودیت نوشده هستند و از سوی دیگر از مسیحایی پیروی می‌کردند که به زعم اکثر یهودیان، دغلكار بود. این مدعای به‌ظاهر ناساز، در تفکری ظاهر می‌شود که از آثار پولس (مثلاً در رومیان ۹-۱۱) تا اثر ژوستین، یعنی گفتگو با تریفو، و الیهیدانان پس از او به چشم می‌خورد. کلیسا به کتاب مقدس وفادار ماند و از پذیرفتن موضعی الهیاتی نظیر آنچه در «انجیل توما» می‌بینیم، سر باز زد، چون در غیر این صورت، جنبه مهمی از حیات آن با مخاطره روبه‌رو می‌شد. ادعای نویسندگانی مانند ژوستین، ترتولیان و ایرنیوس، که تفکرات مسیحی خود را بر شالوده کتاب مقدس پی می‌افکنند، به تأکید بر ذات تاریخی کلیسا رهنمون گشت. یعنی تأکید بر این نکته که میان دوران عیسی و روزگار این اشخاص، از نظر تاریخی پیوستگی وجود داشت و مسیحیان، تداوم قوم ابراهیم هستند و با وجودی که مسیح آنها را متحول کرده، همان رسالتی بر دوش آنهاست که دعوت پیشین قوم خدا را تشکیل می‌داد، یعنی دگرگون ساختن کل جهان. کتاب‌هایی که این روزها منتشر می‌شوند، دیدگاه فوق را با چالشی روبه‌رو کرده‌اند که چیزی نیست جز همان نغمه‌های قدیمی که فوقاً به آنها اشاره شد. این اواخر، عده‌ای کوشش به عمل می‌آورند تا حالت‌های به‌اصطلاح «دیگری» از مسیحیت اولیه کشف کنند. آنها می‌گویند که سایر متون با هدف سرکوب اشکال پویاتر مسیحیت اولیه، از فهرست کتب رسمی «کنار گذاشته شدند». این تلاش، تا حدی ناشی از نگرانی «دوران متأخر پروتستانیسم» از این موضع بظاهر متعلق به «دوران متقدم کاتولیسیم»<sup>۱</sup>

۱ منظور از «موضع متعلق به دوران متقدم کاتولیسیم» تأکید بر ذات تاریخی کلیسا است که



و تا حدی نیز ناشی از علاقه و اشتیاق دوران متأخر مدرنیسم به مذهب است که به جای نجات و رهایی، متکی بر «خودپژوهی» هستند. این مواضع، هم در سطح عالمانه و هم در سطح عامیانه، از این دیدگاه در غرب، و بخصوص آمریکا، ناشی می‌شوند که مسیحیت راست‌دین ثابت کرده که برای افراد و جوامع، خوب نیست و ذاتاً ستمکارانه‌اش، که دست به دست قدرت‌های جبار داده، از همان زمان نگارش کائن و تصمیم‌گیری انحصاری درباره آن، آشکار می‌شده است. (بر همین اساس می‌توان گفت که دلیلی یکسان در پس این دو می‌توان دید: استقبال عظیم از رمان بسیار تخیلی راز داوینچی و ذوق‌زدگی پژوهشگران از «کشف» متنی قبلی یا سُریانی که به اصطلاح «حقیقت» را درباره اندیشه عیسی آشکار می‌سازد). مردم گاهی می‌گویند که همین فرآیند کانی کردن یا به عبارتی، تعیین فهرست کتاب‌های رسمی کتاب مقدس، نشان آن است که مرجعیت نهایی، از آن کلیسا بوده. این نظری است که گاه سنت‌گرایان کاتولیک برای دفاع از برتری کلیسا بر کتاب مقدس ابراز داشته‌اند. گاه نیز این نظر را شکاکان پست‌مدرن مطرح کرده‌اند. به زعم این شکاکان، خود کائن، و بنابراین کتاب‌های مشمول آن، همگی قسمتی از بازی قدرت داخل کلیسا بوده‌اند برای اعمال کنترل و کسب احترام اجتماعی. خطای منطقی این استدلال را می‌توان به سربازی تشبیه کرد که دستورهایی را از طریق نامه دریافت می‌دارد و نامه‌رسان را به جای فرمانده‌اش می‌گیرد. کسانی که پیام را گردآوری و منتشر و منتقل می‌کنند، با کسانی که در وهله اول آن را نوشته‌اند، فرق دارند.

---

طبعاً به تأکید بر این موضوع می‌انجامد که مسیحیت نه فقط ریشه در تاریخ دارد، بلکه در بستر تاریخ و سنت، رشد می‌یابد. مواضع اخیر پروتستانیسم در غرب، چون اساساً به تحولاتی که مابعد دوران رسولان در کلیسا شکل گرفته، با بدینی می‌نگرد (انگار که مسیحیت ناب را فقط در دوران رسولان می‌توان سراغ کرد)، در مقابل موضع فوق‌جبهه‌گیری می‌کند و این خود، منجر به نوعی موضع‌گیری در برابر فرآیند «تعیین کائن» کتاب مقدس شده است. گواه بر این مدعا آنکه، نویسنده اکثر کتاب‌های انتقادی درباره «فرآیند تعیین کائن»، عمدتاً پروتستان‌های لیبرالی متأخر هستند. (مترجم)

این فرضیات با وجود حمایت پرشور عده‌ای، بنیاد تاریخی چندان مستحکمی ندارند و یکی از اشکالاتشان این است که مسیحیت را از محتوای یهودی‌اش به‌طور جدی تهی می‌سازند. شکی نیست که تعیین کائن کتاب مقدس، چه در نزد یهودیان و چه مسیحیان، بر اثر انواع و اقسام انگیزه‌های ناکامل انسانی، دچار پیچیدگی‌هایی شد، همان‌طور که قبلاً در نگارش کتاب مقدس این اتفاق افتاده بود. اما هیچ‌گاه معنی تعیین کائن این نبوده که به‌طور دلخواه، برخی از کتاب‌ها انتخاب و برخی دیگر کنار گذاشته شدند. آنچه در این فرآیند مد نظر قرار گرفت، ایجاد ترکیبی بود برای بیان داستان بزرگ‌تر، یعنی روایتی که ضمن تبیین معنای دنیای مخلوق خدا و قوم خدا، به آنها سامان و انتظام می‌بخشد.

باید توجه داشت در اوایل تاریخ کلیسا و شروع مطالعه کتاب مقدس، کسانی که زنده‌زنده سوزانده و جلوی شیران افکنده می‌شدند، یا متحمل جفا و شکنجه می‌شدند و به قتل می‌رسیدند، همان کسانی بودند که انجیل متی و مرقس و لوقا و یوحنا و نامه‌های پولس و غیره را می‌خواندند. آن نوع روحانیتی که انجیل «توما» و نوشته‌های مشابه‌اش اشاعه می‌دادند، باعث نگرانی زعما و متولیان امپراتوری روم نمی‌شد. دلیل آن هم، بی‌ارتباط با این امر نیست که «انجیل توما» و دیگر مجموعه گفتارهای مشابه آن، غیرروایتی هستند و تماماً گفتارهای خود را در قالب روایت گسترده‌تر داستان اسرائیل قرار نمی‌دهند.

گاه به تصریح یا به تلویح به این نکته اشاره شده که کتاب‌های کائنی، برخلاف کتاب‌هایی که در مجموعه‌های غیرکائنی می‌یابیم، به این سبب نگارش یافتند تا مسیحیت اولیه را از نظر اجتماعی و فرهنگی پذیرفتنی‌تر سازند. ایرنیوس که به لیون بازگشت تا جانشین اسقف قبلی آن شود و همراه با بسیاری از مسیحیان دیگر آن شهر، در ۱۷۷ میلادی شهید شد، کسی که مخالف سرسخت الاهیات «انجیل توما» و نوشته‌های مشابه آن بود و شورمندان از کتاب مقدس دفاع و آن را تفسیر

می‌کرد، اگر این فرضیه را می‌شنید، لبخندی تلخ می‌زد. آثار ایرنیوس بی‌هیچ ابهامی روشن می‌سازند که آنچه سبب شد تا کلیسای اولیه با تمام توان به رسالت خود ادامه دهد، و در کمال حیرت دنیای بت‌پرست، به پاکی و قداست پایبند بماند، همین کتاب‌های کانی کتاب مقدس بود.

### کاهش تمرکز بر خصلت روایتی کتاب مقدس و بُعد یهودی آن

برای کلیسا دشوار بود که تأکید خود را بر معنای یهودی داستان کتاب مقدس حفظ کند. در طی سده‌های بعد، همچنان که درک کلیسا از ماهیت خود و کتاب مقدسش تدریجاً از رنگ و بوی یهودی تهی می‌شد، موضوع حُجیت کتاب مقدس از چارچوب روایتی آن منفک گردید، و بدین‌سان از هدیه و هدف پادشاهی خدا جدا افتاد. همان‌گونه که تلفورد می‌گوید، بسیاری از الاهدانان، بویژه آگوستین، با تمام وجود به کار خدا متعهد ماندند. منظور کاری است که خدا از طریق کتاب مقدس به انجام می‌رساند و انسان‌ها را به سوی ایمان، پاکی و نجات هدایت می‌کند. اما در برخی از دیدگاه‌هایی که درباره کتاب مقدس شکل می‌گیرد، شاهد از دست رفتن این معنای پویا هستیم که کتاب مقدس، ابزاری است برای تولد یافتن پادشاهی خدا در جهان. تا اینجا، «حُجیت» را چنین معنی کردیم: «خدا برای استقرار پادشاهی خود، مقتدرانه از طریق کتاب مقدس عمل می‌کند، به این ترتیب که قومی جدید برای خود فرامی‌خواند و به آنها شکل می‌دهد و رهبرانش را برای کار تعلیم و موعظه تجهیز می‌کند.» رفته‌رفته، حُجیت این معنی را از دست داد و به‌طور خاص به این دو چیز تبدیل شد: اولاً، کتاب مقدس نقش «دادگاه پژوهش» را یافت، یعنی مبدل گردید به مرجع یا آیین‌نامه‌ای برای استخراج آموزه‌ها و اصول اخلاقی و ملاکی جهت قضاوت درباره هر اندیشه و پدیده نوظهور. دوم، کتاب مقدس به شیوه‌ای به کار می‌رفت که شخص ضمن مطالعه شخصی کتاب مقدس، می‌تواند بالمشخصه صدای خدا را بشنود و در وقف و زندگی روحانی خود تقویت یابد.

## تفسیر «تمثیلی»<sup>\*</sup> نشانه‌ای (ناگوار) از عهد کلیسا به حفظ رابطه‌اش با کتاب مقدس

لااقل از زمان آریگن (حدود ۱۸۵-۲۵۴ م.) به بعد، برخی از الاهی‌دانان مسیحی برای درک کتاب مقدس، عمدتاً از شیوه تفسیر تمثیلی استفاده می‌کردند. تفسیر تمثیلی، ظاهر متن را عبارت از رمزی می‌داند که با گشودن آن می‌توان به مفاهیم مستتر در آن پی بُرد (پیش از الاهی‌دانان مسیحی، فیلو، فیلسوف و دولتمرد یهودی قرن اول که مانند آریگن در اسکندریه می‌زیست، از این شیوه به تفصیل استفاده کرده بود). لااقل برخی از مثل‌های عیسی، تا حدی دارای خصیصه تمثیلی‌اند، اما جای بحث وجود دارد که خود عیسی تا چه اندازه جزئیات داستان‌هایش را در قالب تمثیل بیان کرده است. صحنه‌های آپوکالیپتیک در کتاب دانیال و کتاب‌های دیگر عهد عتیق، در خود این متون به شیوه تمثیلی تفسیر شده‌اند. پولس در غلاطیان ۴:۲۱-۳۱، تفسیری تمثیلی از عهد عتیق انجام می‌دهد؛ در اول پطرس ۲۰:۳-۲۲ نیز تفسیری از همین جنس می‌بینیم. شاید یکی از معروف‌ترین نمونه‌های تفسیر تمثیلی کتاب مقدس، تفسیر شعر عاشقانه‌ای باشد که نزد ما به غزل‌غزل‌ها معروف است. همان‌گونه که یهودیان، این کتاب را تمثیلی از محبت میان یهوه و اسرائیل می‌دانستند، مسیحیان نیز آن را به عنوان تمثیلی از محبت بین مسیح و کلیسا تفسیر کرده‌اند.

البته، تفسیر تمثیلی، نشانگر تأکید کلیسا بود بر اهمیت زندگی مداوم با کتاب مقدس، یعنی کل کتاب مقدس، از جمله آن قسمت‌هایی که عمیقاً مشکل‌ساز به نظر می‌رسید - برای مثال، برخی از داستان‌های تکان‌دهنده‌تر عهد عتیق. اینجا است که شاهد شکل‌گیری تنشی میان حُجیت کتاب مقدس و تفسیر می‌شویم: تا کجا می‌توان متن را طوری از نو تفسیر کرد که اعتبار و حُجیتی که تفسیر متن، در درجه اول به خاطر حفظ آن صورت گرفته است، زایل نشود؟ در چه نقطه‌ای از این فرآیند، به‌ناچار نتیجه می‌گیریم که آنچه در اینجا به‌راستی «دارای حُجیت است»، دیدگاه‌های الیهاتی یا روحانی‌ای است که قبلاً بر مبنای اصول دیگر،

مورد پذیرش قرار گرفته‌اند، و اکنون در متن حاضر، همین دیدگاه‌ها به کمک شیوه‌ای که برای تفسیر اتخاذ می‌شود، «کشف» می‌شوند؟

به گمان من، اگر نویسندگان عهد جدید با مفسران تمثیلی دوره‌های متأخرتر روبه‌رو می‌شدند، از آنها سؤال می‌کردند که چرا متون مورد نظر، از دید آنها مشکل‌ساز است؟ مگر اینان توجه نداشتند که کتاب مقدس را نمی‌توان صرفاً خزانه‌ای از الگوهای اخلاقی و تعالیم قطعی به شمار آورد؟ آیا این مفسران متوجه نبودند که کتاب مقدس، خود را به صورت یک گل، و در بسیاری از قسمت‌هایش به صورت یک روایت، عرضه می‌دارد، روایتی که لااقل در بسیاری موارد، شرارت انسان را چنانکه هست به نمایش می‌گذارد تا بتوانیم درک مناسبی از رفتار خدا با اسرائیل بیابیم؟ از این رو، برای مثال، محکومیت یهودا به خاطر زنا با تamar که زنا با محارم بود (پیدایش ۳۸)، حلقه مفقوده‌ای است که پیشنهاد بی‌شرمانه او را برای فروش یوسف به برده‌داران در پیدایش ۳۷:۲۶، به این پیشنهاد فروتنانه‌اش پیوند می‌زند که حاضر شد به جای بنیامین، برده یوسف شود (۱۸:۴۴-۳۴). داستان وحشتناک متعه لوی در داوران ۱۹ هرگز به این هدف ذکر نشده تا الگویی اخلاقی باشد؛ این داستان، بخشی از استدلال مکرر نویسنده کتاب داوران درباره هرج و مرج حاکم بر زندگی مردم پیش از پادشاهی است.

زنای داوود با بتشبع (دوم سموئیل ۱۱) زمینه‌ساز ماجرای بعدی می‌شود که تجاوز امنون به تamar، دختر داوود است (دوم سموئیل ۱۳)، و این نیز به عصیان ابشالوم و رسوایی داوود می‌انجامد (دوم سموئیل ۱۵). هر چند این داستان‌ها، چیزی شبیه حکایات اخلاقی تر و تمیز نیستند، لزومی ندارد تا برای پی بردن به نکات قوی الاهیاتی‌شان، متوسل به تفسیر تمثیلی شد. از این گذشته، چرا مفسران تمثیلی، درک ظریف و چندلایه‌ای خود عهد جدید از عهدعتیق را ملاک قرار ندادند که در آن، قرائت مسیحی از عهدعتیق، هم شامل پیوستگی است و هم ناپیوستگی؟ بنا بر آنچه گفته شد، تفسیر تمثیلی، از یک سو نشانگر تأکید کلیساست بر اینکه باید با کتاب مقدس و تحت آن زندگی کرد و از سوی



دیگر، لااقل در برخی سطوح، نشانگر ناکامی کلیسا در درک شیوه کار کتاب مقدس است. تردیدی نیست که تمثیل بر انواع گوناگون است و دلایل متفاوتی برای تفسیر تمثیلی وجود دارد. البته، اینها پیچیدگی‌هایی است که پرداختن به آنها ما را از بحث‌مان بسیار دور خواهد کرد. با این حال، به نظر می‌رسد که لااقل برخی از کاربردهای تمثیل، کلیسا را یک گام از دنیای یهودی قرن نخست دور می‌سازد، دنیایی که عیسی و نخستین پیروانش خود را متعلق به آن می‌دانستند.

تمثیل، چنانکه گاه ادعا شده، شیوه‌ای بود برای «حفظ کتاب مقدس برای کلیسا»، به این معنی که روش‌های تفسیری دیگر در آن زمان، بسا که قسمت‌های ناخوشایندتر عهدعتیق را به کل کنار می‌گذاشتند. و البته، مفسران تمثیلی کتاب مقدس همواره تأویل‌های خود را در چارچوب اصول ایمان مسیحی انجام می‌دادند و این سبب می‌شد تا اندیشه آنها به هر حال، در قالبی از روایت مسیحی قرار گیرد.

با این حال، تفسیر تمثیلی همواره این خطر را در بر داشت که بخش بنیادی‌تری از کتاب مقدس را نادیده بگیرد، چون خوانندگان را تشویق می‌کرد تا کتاب مقدس را منهای شکل روایتی آن و بنابراین تهی از محتوای یهودی‌اش، بخوانند. در این سطح، تفسیر تمثیلی یکی از نشانه‌های دور شدن از اهمیت تام خود روایت کتاب مقدس بود، و نمونه اولیه‌ای بود از کوشش کسانی در روزگار ما که در تلاش خود برای زندگی مطابق کتاب مقدس، نه به خود کتاب مقدس، بلکه به سنتی خاص در کلیسا متوسل می‌شوند.

**«معانی چهارگانه کتاب مقدس» در قرون وسطا: تلاش (ناگوار) دیگری برای رسیدن به ژرفای حقایق غنی کتاب مقدس**

شیوه تفسیر تمثیلی که برخی از مفسران اولیه کتاب مقدس ارائه کردند، ادامه یافت و در طی قرون وسطا تبدیل شد به روشی بسیار پیراسته و تخیلی برای تفسیر کتاب مقدس. به این ترتیب، الاهی‌دانان قائل به چهار معنی برای کتاب مقدس شدند: لغوی تمثیلی، سماواتی و اخلاقی.



منظور الاهی‌دانان از معنی لغوی عبارت بود از معنای اولیه متن که به‌طور گیج‌کننده‌ای ممکن بود خودش شامل تمثیل باشد، مانند تفسیر پولس از داستان سارا و هاجر در غلاطیان ۴، یا ممکن بود شامل استعاره باشد، مانند جایی که عیسی می‌گوید: «من شبان نیکو هستم.» (باید توجه داشت که «لغوی» به این معنا، با مفهومی که بعدها از این کلمه شکل گرفت، فرق داشت؛ نک. به صص. ۱۰۵-۱۰۶). معنی «تمثیلی» عبارت از کشف آموزه‌ای مسیحی در قسمتی بود که به نظر نمی‌رسید معنای اولیه آن، ربطی به این آموزه داشته باشد؛ بنابراین، مثلاً، این داستان را که ابراهیم خادمش را می‌فرستد تا عروسی برای پسرش بیابد (پیدایش ۲۴)، می‌شد تمثیلی دانست از اینکه خدا انجیل و یا روح‌القدس و یا مبشری را می‌فرستد تا عروسی (یعنی کلیسا) را برای پسرش (عیسی) پیدا کند. معنی «سماواتی» عبارت از شیوه‌ای بود برای کشف تصویری از حیات آینده در متن مورد نظر. شاید یکی از معروف‌ترین مثال‌ها (که هنوز هم غالباً ناخودآگاه به ذهن می‌رسد)، تفسیر «سماواتی» مزامیری باشد که از صعود به اورشلیم سخن می‌گویند. در مقام تفسیر، گفته می‌شد که این مزامیر اشاره به مقصد نهایی مسیحیان در شهر آسمانی دارند. («سماواتی» یعنی «هادی به سوی بالا» - بدین معنا که ذهن و قلب را به تأمل درباره امور آسمانی برمی‌کشد، مانند کولسیان ۱:۳-۲). معنی «اخلاقی» عبارت از شیوه‌ای بود برای کشف درس‌هایی درباره چگونگی رفتار شایسته. این دروس در متونی پنهان بودند که در ظاهر چنین محتوایی نداشتند. همان‌طور که درباره روش تمثیلی مفسران متقدم‌تری مانند اریجن گفتیم، هدف عمده در این روش‌های پیچیده تفسیر، تضمین این نکته بوده است که حتی در صورت ابهام کتاب مقدس، کلیسا بنا بر دعوت و وظیفه خود، باید همچنان مطابق کتاب مقدس زندگی کند. باز باید گفت که تفسیر تمثیلی، شیوه‌ای بود برای خواندن و تفسیر کتاب مقدس در چارچوب اصول ایمان مسیحی. به علاوه، شیوه‌ای بود برای تأکید بر حُجیت کتاب مقدس، اگرچه کلیسا با کاربرد این روش، لااقل از برخی جهات، به آنچه کتاب مقدس می‌گفت توجه نشان نمی‌داد. ما که

دیری نیست دوران روشنگری را با تمام انقلاب‌های علمی اش پشت سر گذاشته‌ایم، میراث‌دار دیدگاه آن دربارهٔ جهان هستیم که همه چیز را به‌طور تقطیع شده و منفک در نظر می‌آورد. از همین رو، مجبوریم با تحمل مشقات فراوان یاد بگیریم - مثلاً در خصوص مراقبت از محیط زیست سیاره‌مان - که دنیای ما به‌هم پیوسته‌تر از آن است که به نظر می‌آید. ذهن قرون وسطا بنا بر خصلتش، این را بدیهی می‌شمرد که همه چیزها، از الاهی و انسانی، و در هر گوشه‌ای از نظام آفرینش، در شبکه‌ای شگرف و پیچیده، به یکدیگر مربوطند و می‌توان سوار بر مرکب اندیشه، از گوشه‌ای به گوشهٔ دیگر این شبکه سفر کرد و در جای جای آن، نظم و هماهنگی دید. برای دنیای مدرن، معانی چهارگانهٔ کتاب مقدس، بسیار مجرد و ذهنی است (با همهٔ آنکه ما این نظام معانی را در لفافه‌های دیگر، از نو ابداع کرده‌ایم، مانند روش نقادی بازنویسی<sup>۱</sup> که می‌کوشد با فاصله گرفتن از معنی لغوی اناجیل، لایه‌های متعدد معانی نمادین را در

---

۱ Redaction-Criticism توضیح خلاصه‌ای در باب این اصطلاح ضروری می‌نماید. نقادی بازنویسی به روشی در بررسی کتاب مقدس اطلاق می‌شود که از چهل سال پیش مورد استفاده بوده. اوایل، به استناد این روش که بیشتر در خصوص روایات تاریخی کتاب مقدس بویژه انجیل‌ها به کار گرفته می‌شود، کوشش می‌گردید تا با در نظر گرفتن روش راوی در بازگفتن روایت خود از یک رخداد تاریخی، اطلاعاتی دربارهٔ وی کسب شود. بنابراین، با فرض آنکه نویسندهٔ انجیل، سنتی را که به وی رسیده، مطابق الیهات خود بازنویسی کرده، کوشیده می‌شد تا با تعیین روش وی در این کار، الیهات وی بازسازی شود. اما امروزه، نظر بر این است که لزومی ندارد فرض کنیم نویسندهٔ انجیل حتماً دست به بازنویسی و پیرایش سنت زده، وی می‌توانسته کل سنت را به سبب تطابق آن با الیهات خود دست‌نخورده حفظ بکند. بنابراین، در حال حاضر، کل کتاب با ساختار و پیوندهای درونی اش و غیره، مدنظر قرار داده می‌شود و از سویی نمی‌توان انکار کرد که نویسندگان انجیل‌ها دارای حساسیت مذهبی بوده و کوشیده‌اند که سنتی را که به ایشان رسیده در قالبی درآورند که پاسخگوی نیازهای متغیر شرایط باشد و بنابراین "بازنویسی اش" کرده‌اند. خوانندهٔ عزیز حتماً توجه دارند که این بحث هیچ ارتباطی به مسئلهٔ تحریف انجیل‌ها ندارد. تحریف یعنی پیام و محتوای کتابی را عالماً و عامداً از حقیقت منحرف کردن. اما نویسندگان انجیل‌ها حقیقت الاهی را که به واسطهٔ سنت (یعنی مجموعهٔ عقاید و تعالیم شفاهی و غیره) به آنها رسیده، در قالبی عرضه کرده‌اند که پاسخگوی نیاز جامعهٔ مسیحیان باشد و در این ضمن تحت الهام روح القدس هر تغییر و (نه تحریفی) را که لازم بوده اعمال کرده‌اند. (مترجم)

پیرنگ<sup>۱</sup> و شخصیت پردازی و اشارات جغرافیایی آنها، تشخیص دهد). ولی همین شیوه قرون وسطایی تفسیر، با تکیه بر اعتقاد به پیوستگی همه امور جهان، اظهار می داشت که انسان کتاب مقدس را از هر جا باز کند و بخواند، نه فقط به رویدادهای گذشته پی خواهد برد، بلکه ذری بر او گشوده خواهد شد به سوی گنجینه های ایمان مسیحی، جلال آینده و اصول مستحکم اخلاقی. این هدفی بود درخور تحسین و البته، تا اندازه ای همخوان با اهدافی که می توان با شیوه تفسیر مورد بحث ما در این کتاب، تحقق بخشید.

با این وصف، این کار بدون عواقب نبود. همچنانکه حتی مدافعان اندیشه قرون وسطا نیز اذعان می کنند، به محض آنکه روش تمثیلی غالب شد، تقریباً هر چیزی را می توان به استناد کتاب مقدس «ثابت» کرد و نتیجه ای که به این ترتیب حاصل می شود، نظریه هایی خواهد بود بسیار متکی بر گمانه زنی و خیال پردازی. گاه تفسیرهایی که به اتکاء این روش صورت می گیرد، تخیلات محض اند. برای مثال، هیوی سن ویکتور<sup>۲</sup> در قرن دوازدهم اظهار داشت که کشتی نوح، با توجه به طول آن که سیصد ذراع بود، به صلیب مسیح اشاره داشت، چون حرف T در زبان یونانی، به شکل صلیب و نماینده عدد سیصد است. (قرون وسطا بر آن بود تا هر جنبه ای از داستان نوح را به منزله نمونه اولیه رخدادهای زندگی عیسی تفسیر کند، و این را در تطابق با اول پطرس ۳: ۲۰-۲۲ می دانست؛ حتی مست کردن نوح هم مشمول این تصویر می شد و به موضوع بسیاری از نقاشی های بزرگ جهان تبدیل گردید).

البته، مشکل تمام این گونه تفسیرها آن است که نمی توان کنترلی بر آنها داشت. همین که کتاب مقدس را واداشتیم تا روی دو پای عقب اش بایستد و برقصد، به جای شیر غران، تبدیل به حیوان خانگی رام و دست آموز خواهد شد. به این ترتیب، کتاب مقدس به معنی جدی کلمه «دارای

۱ پیرنگ معادل Plot و به معنی «طرح» داستان است. (مترجم)

۲ Hugh of St. Victor فیلسوف و الاهدان و عارف برجسته قرون وسطا که بر ریاست صومعه سن ویکتور گماشته شد و این صومعه در زمان او بسیار شکوفا گردید. (مترجم)

حُجَّیْتِ» نخواهد بود. یعنی دیگر کاری با آن نخواهیم داشت، مگر زمانی که بخواهیم فلان و بهمان نکته را به یاری آن «ثابت» کنیم. به این ترتیب، کتاب مقدس دیگر هادی کلیسا در مسیری که ره می سپارد، نخواهد بود و آن را با نیرو و نفس تازه‌ای از جانب خدا، تقویت نخواهد بخشید. همواره باید از خود پرسسیم که آیا الاهیات ما در خدمت کتاب مقدس است یا که نه، کتاب مقدس دست به سینه در خدمت الاهیات ماست. دل‌نگرانی‌هایی از این قبیل، دست به دست شرایط پیچیده‌ای داد که اصلاحات قرن شانزدهم را سبب گشت.

### شکل‌گیری «سنت»

محبوبیت تفسیر مبتنی بر «معانی چهارگانه» همگام بود با تأکیدی فزاینده بر حُجَّیْتِ «سنت» که در موازات با کتاب مقدس شکل گرفته بود. از آنجا که کلیسا پاسدار و شکل‌دهنده سنت بود، این تأکید شامل کلیسا هم می‌شد. در حالی که برای توماس آکویناس، سنت تقریباً عبارت بود از آنچه «کلیسا در مقام تفسیر و ایضاح کتاب مقدس گفته است»، دیدگاهی که با فرارسیدن قرن شانزدهم درباره سنت شکل گرفته بود، سنت را مکمل ضروری کتاب مقدس و در واقع چارچوب تفسیری آن می‌دانست. (این دیدگاه، لااقل از برخی جهات، مشابه عقیده یهودیان به «تورات نامکتوب» بود که بنا به فرض، همراه با «تورات مکتوب» بر کوه سینا به موسی داده شده بود.) این بدان معنا بود که هر آنچه در سنت کلیسایی جایگاه مستحکمی یافته بود، حتی اگر سابقه‌ای در کتاب مقدس نداشت، و حتی اگر به ظاهر در تضاد با برخی از بیانات کتاب مقدس بود، باز می‌شد به عنوان مطلبی معتبر و دارای حُجَّیْتِ تعلیم‌اش داد و حقانیت آن را با تفسیر تمثیلی هوشمندانه‌ای به کرسی نشاند (مثال خوبی از این موضوع، عقیده به بکارت دائمی مریم است). جایگاه سنت، و رابطه آن با کتاب مقدس، تا به امروز، نه فقط بین کاتولیک‌های رومی و پروتستان‌ها، بلکه همچنین در خود کلیسای کاتولیک رومی، محل بحث و مناقشه است.

## فقط کتاب مقدس Sola Scriptura و اصلاحات کلیسا

شعار اصلاحگران، یعنی «فقط کتاب مقدس» بخشی از اعتراض آنها به مفاسدهای بود که دامنگیر قرون وسطا می دانستند. آنها تأکید می کردند که به کتاب مقدس بازگشت کنید تا ببینید که حرفی دربارهٔ قربانی شدن دائمی عیسی در عشاء ربانی نمی زند، بلکه می گوید عیسی یک بار برای همیشه جان خود را فدا کرد؛ خواهید دید که کتاب مقدس دربارهٔ پارسا شمردگی از طریق ایمان تعلیم می دهد و چیزی از برزخ نمی گوید. به علاوه، خواهید دید که کتاب مقدس از قدرت کلام خدا سخن می گوید و در آن حرفی از پاپ نیست. اصلاحگران تأکید داشتند که کتاب مقدس شامل تمام حقایقی است که برای نجات ضروری اند (این نکته به طور واضح و روشن در اعتقادنامه های تمام کلیساهایی که ریشه در اصلاحات دارند، بیان شده است). این تأکید اصلاحگران، بخشی از اعتراض آنها به کلیسای کاتولیک بود که اعتقاد به تعالیمی مانند تبدیل جوهر<sup>۱</sup> را جزو ضروریات ایمان می دانست. بنابراین، منظور اصلاحگران این نبود که انسان باید به همهٔ جزئیات کتاب مقدس ایمان داشته باشد تا نجات یابد. اعتقاد آنها دربارهٔ کتاب مقدس، از یک سو، در حکم ایجاد حد و حصر بود: یعنی انسان برای نجات نیاز نیست به چیزی خارج از کتاب مقدس ایمان آورد. از سوی دیگر، اعتقاد اصلاحگران، به منزلهٔ برپا داشتن تابلویی مهم بود که اعلام می داشت حقایق عظیمی که کتاب مقدس تعلیم می دهد، تشکیل دهندهٔ راه نجات است و معلمان کلیسا حق ندارند از موقعیت خود برای تعلیم چیزی غیر از کتاب مقدس، استفاده کنند.

به این ترتیب اصلاحگران، کتاب مقدس را در مقابل سنت های کلیسا قرار دادند؛ برخلاف رشد فزایندهٔ سه معنی دیگر، معنی لغوی را احیاء کردند؛ و برخلاف کلیسای کاتولیک که برای پاسداری از متون مقدس، خواندن کتاب مقدس را به اقلیتی ممتاز و مسلط به زبان لاتین محدود

۱ منظور از تبدیل جوهر یا Transubstantiation عبارت از این اعتقاد در کلیسای کاتولیک است که عناصر عشاء ربانی پس از تقدیس شدن به دست کشیش، براستی مبدل به بدن و خون مسیح می شوند. (مترجم)



کرده بود، حق خواندن کتاب مقدس را برای تمام مسیحیان عادی قائل شدند. علت اقدامات فوق، تأکید اصلاحگران بود بر اینکه کلیسا از مسیر درست خارج شده و خدای زنده از خود کتاب مقدس استفاده می کند تا کلیسا را به مسیر صحیح بازگرداند. برای اصلاحگران، کتاب مقدس صرفاً ابزاری برای تصویب یا تکذیب فلان و بهمان عقیده نبود. آنها کتاب مقدس را وفادارانۀ تفسیر می کردند و به این تأکید محوری عهد جدید توجه کافی نشان می دادند که صلیب و رستاخیز عیسی مسیح، نقطه عطف سراسر تاریخ است - آنها تأکید داشتند که این رخداد، فقط و فقط یک بار در تاریخ اتفاق افتاده و با هر بار اجرای آیین عشاء ربانی، تکرار نمی شود -، همین تفسیر و تأکید سبب شد تا کلام خدا باری دیگر کار تازه‌ای در قلب و زندگی انسان‌های عادی به انجام رساند. همین عطف توجه به انسان‌های عادی بود که از اصلاحگران مترجمانی ساخت که نام‌آورترین‌شان لوتر در آلمان بود و تیندل در انگلستان. لوتر و تیندل، نه فقط بر اندیشه مسیحی، بلکه نیز بر زبان مردمان خود در اعصار بعدی، تأثیری ماندگار نهادند.

### «معنی لغوی» در دوران اصلاحات

یکی از اصطلاحات فنی اصلاحگران که جنبه‌ای محوری در مباحث‌شان داشت، «معنی لغوی» کتاب مقدس بود. باید به این نکته مهم توجه داشت که معنی این واژه نزد اصلاحگران، با معنایی که در دوران مدرن از آن استنباط شده است، تفاوتی اساسی دارد. هنگامی که اصلاحگران بر معنی «لغوی» کتاب مقدس تأکید می کردند، منظورشان اولین لایه معنایی کتاب مقدس، مطابق تقسیم‌بندی قرون وسطایی بود. اگرچه همان‌طور که اشاره شد، معنی لغوی اغلب به معنا و مدلول تاریخی کتاب مقدس برمی گردد (مثلاً وقتی کتاب مقدس می گوید که مردان سلیمان معبد را بنا کردند، معنی لغوی، یعنی همین که «مردان سلیمان معبد را بنا کردند»). با این حال، معنی «لغوی» در اصل یعنی «معنی لغت یا کلمه»؛ و اگر خود «لغت» - یعنی همان لغات و کلماتی



که نویسندگان یا ویراستاران اصلی به کار برده‌اند - استعاری باشد، باکی نیست؛ استعاری تعبیرش می‌کنیم. بنابراین، هرچند ممکن است برای ما گیج‌کننده باشد، معنی «لغوی» مزبور ۸:۱۸ که از بیرون آمدن دود از سوراخ‌های بینی خدا (منخرین او) سخن می‌گوید، استعاره‌ای غنی است که مزبورنویس به کمک آن، خشم و غضبِ خوفناک و فعال خدا را بر ضد کسانی می‌طلبد که بر قوم او ستم می‌ورزند.

اصلاحگران وقتی دربارهٔ معنی سخنان عیسی در شام آخر («این است بدن من») بحث می‌کردند، بدقت در شرح این نکته می‌کوشیدند. آنها معنی «لغوی» این سخنان را «استعاری» می‌دانستند، در حالی که تعبیر ما از معنای «لغوی» این کلمات، سبب می‌شود تا آنها را در معنای «ظاهری‌شان» تعبیر کنیم و چنین تعبیری، در حکم دفاع از تصویری خام از تبدیل جوهر است. از نظر اصلاحگران، معنی «لغوی» عبارت بود از معنایی که مد نظر نویسندگان اولیه بوده است. در اینجا، این معنی عبارت بود از نوعی معنای مجازی. این بحث خاص به کنار، اگر می‌خواهیم نکته‌ای را، به قول اصلاحگران با استناد به «معنی لغوی کتاب مقدس»، ثابت کنیم، استدلال ما فقط زمانی معتبر خواهد بود که معنی «لغوی» را نه در تضاد با معنی استعاری (که چه بسا جزو معنی لغوی متن باشد)، بلکه در تضاد با سه رُکن تفسیر قرون وسطایی به کار گیریم (یعنی معانی تمثیلی، سماواتی و/یا اخلاقی). با توجه به استنادهای متأخر به روش تفسیر اصلاحگران، به نکتهٔ فوق باید نگاه دقیقی انداخت. امروزه «توجه به معنی لغوی» به معادل «بنیادگرایی» تبدیل شده است. اما تأکید اصلاحگران بر معنی لغوی، به هیچ وجه از موضعی که در کلمهٔ بنیادگرایی مستتر است، دفاع نمی‌کند. به این نکته باز خواهیم گشت.

### اصلاحگران و «سنت»

اصلاحگران حاضر نشدند تا سنت غیر کتاب مقدسی را به عنوان منبعی جداگانه، «دارای حُجیت» بدانند (و در دفاع از دیدگاه خود، از قسمت‌هایی مانند مرقس ۸:۷ نقل قول می‌کردند که در آن، عیسی از کاتبان

و فریسیان سخت انتقاد می‌کند که برای سنت‌های انسانی، جایگاهی بالاتر از دستورهای الهی قائل‌اند؛ با این حال، اصلاحگران پیوسته با استناد به پدران کلیسا، نشان می‌دادند که شیوه خودشان برای تفسیر کتاب مقدس، در ادامه همان شیوه‌ای است که پیش از قرون وسطا در کلیسا مرسوم بود. آنها نمی‌خواستند که انگ نوگرایی محض بر پیشانی‌شان بخورد، چون مخالفان‌شان استدلال می‌کردند که از عمر کلیسا هزار و پانصد سال می‌گذرد و آنها از کجا به یکباره سبز شدند؟ اصلاحگران، مانند ایرنیوس که موضعی در تقابل با غنوسی‌ها اتخاذ کرده بود، پیوسته شیوه‌ای برای تفسیر کتاب مقدس در پیش می‌گرفتند که بر مبنای ملاحظات تاریخی و واژگانی قرار داشت - بسیاری از اصلاحگران، بخصوص ژان کالون، مفسران برجسته کتاب مقدس بودند - و این شیوه تفسیر اصلاحگران، در تقابل با تفسیرهای تخیلی و مبهمی بود که از جهان‌نگری متفاوت قرون وسطا مایه می‌گرفت (و به نوبه خود آن را حفظ می‌کرد). البته می‌توان استدلال کرد که اصلاحگران هیچ‌گاه از بن‌بستی که بر اثر تعیین مرز قاطع میان کتاب مقدس و سنت به وجود آمده بود، چندان نتوانستند عبور کنند. آنها تأکید داشتند که بهترین قسمت‌های سنت کلیسا را حفظ کرده‌اند، ولی هرگز شیوه‌ای برای توضیح این مطلب شکل ندادند که چگونه می‌توان کتاب مقدس و تفسیر کلیسا را از آن در طول تاریخ، در کلتی همساز گرد آورد.

### کتاب مقدس و سنت در جنبش اصلاحات ستیز\*

وقتی شورای ترنت\* که به دستور کلیسای کاتولیک رومی برای پاسخگویی به اتهامات و پیشنهادهای اصلاحگران تشکیل یافته بود، به مسئله کتاب مقدس و سنت پرداخت، فرمولی را ارائه کرد که به یکی از تعالیم رسمی کلیسای کاتولیک رومی تبدیل شده و تا امروز به قوت خود باقی است. شورای ترنت (در جلسه ۴: ۸؛ مورخ ۸ آوریل ۱۵۴۶) اعلام داشت که کتاب مقدس و سنت به یک اندازه دارای حُجیت هستند.

شورای دوم واتیکان، چهارصد سال بعد، اعلام داشت که کتاب مقدس

و سنت «هر دو از یک منبع الاهی سرچشمه می‌گیرند و به یکدیگر می‌آمیزند و یک می‌شوند و به سوی هدفی واحد پیش می‌روند.» اما موضع پروتستان‌ها همواره این بوده است که کتاب مقدس باید ملاکی برای تشخیص سنت‌های درست، یعنی آنهایی که تفسیری صحیح و معتبر از کتاب مقدس ارائه می‌دهند (مانند اعتقادنامه نیکیه که تقریباً مورد قبول همه کلیساهاست) از سنت‌های نادرست باشد، یعنی آنهایی که نمایانگر خطا و انحراف هستند.

در بحث حاضر که قصد ما توضیح و روشن ساختن معنی حُجِّیَّت کتاب مقدس است، باید توجه داشته باشیم که به محض سخن گفتن از «کتاب مقدس و سنت» به عنوان دو منبع جداگانه حُجِّیَّت، در واقع کلمه «حُجِّیَّت» را در معنایی اندک متفاوت به کار می‌گیریم. اگر مردی به دو زن اشاره کند و بگوید که «هر دوی آنها، همسر من هستند» به این معنی که همزمان هر دو را در نکاح خود دارد، معنی کلمه همسر تغییر می‌یابد.<sup>۱</sup> در خصوص «حُجِّیَّت» نیز، تشبیه کتاب مقدس و سنت به دو نهر موازی، به جای اشاره به مفهومی پویا از حُجِّیَّت که مد نظر ماست، دال بر آن است که هم برای اصلاح‌گران و هم مخالفان‌شان، مفهوم حُجِّیَّت اساساً عبارت بوده از «مرجع صدور حکم نهایی درباره مسائل ایمان». این دیدگاه، نظر به اینکه «مرجعیت»، یکی از معانی عمده «حُجِّیَّت» در آن زمان بوده است، کاملاً طبیعی است ولی کمکی به این بحث ما نمی‌کند که کتاب مقدس چگونه حامل قدرت پویا و نجات‌بخش خداست.

### اصلاح‌گران و داستان خدا

امروزه وقتی آثار اصلاح‌گران کلیسا را می‌خوانیم، به فقدان موضوعی برمی‌خوریم که اگرچه در خود کتاب مقدس اهمیت تام دارد، اصلاح‌گران

۱ از نظر نویسنده که مسیحی است، تصور چندهمسری اساساً محال است و کلمه «همسر» مترادف با «یک همسر» است. مثل این است که بگوییم «رئیس جمهور فلان کشور» که منطقیماً اشاره به «یک نفر» است. بنابراین، اگر بگوییم «رئیس جمهوران» یک کشور، یا نقض غرض کرده‌ایم، یا تعریف جدیدی از کلمه «رئیس جمهور» مدنظر داریم. (مترجم)

به خاطر توجه به جزئیات، چندان تأکیدی بر آن نکرده‌اند. این موضوع عبارت است از: روایت بزرگ خدا، اسرائیل، عیسی و دنیا که تا روزگار ما تداوم می‌یابد و در انتظار نو شدن تمام کائنات است. بی‌شک، تأکید اصلاحگران بر این مطلب که مرگ عیسی به منزله قربانی‌ای بود که یک بار برای همیشه تقدیم گردید، ریشه در مفهومی دارد که امروزه به آن می‌گوییم «مفهوم آخرت‌شناختی»، یعنی آگاهی بر این مطلب که روایت واحد و بزرگ خدا و جهان، در رخداد مرگ مسیح، به نقطه عطف رسید، و چون به این نقطه رسیده است، دیگر امکان تکرار آن نیست، مگر آنکه ارکان آن فرو بریزد (اگر کسی از شما بخواهد قراردادی را دومرتبه امضاء کنید، مفهومی این است که بار اول، قرارداد درست تنظیم نشده). ولی ظاهراً اصلاحگران موضوع این بینش اصیل کتاب مقدسی و این روایت بزرگ و ادامه‌دار را پرورش نداده‌اند؛ من و الاهدانان دیگر درباره این روایت که در مرحله‌ای متأخرتر، ما نیز به آن می‌پیوندیم، در حال استدلال هستیم.

از همین روست که مثلاً در تفسیر اصلاحگران از اناجیل، متوجه این مطلب می‌شویم که آنها اناجیل را عمدتاً خزائنی از تعالیم مسیح می‌دانستند که با شرح دو رخداد نجات‌بخش، یعنی صلیب و قیام، به پایان می‌رسند، ولی آنها این دو رخداد را با موضوع پادشاهی خدا که جلوتر در اناجیل آمده، تلفیق نمی‌کردند. این ضعف، قابل درک است چون اصلاحگران می‌خواستند با قطع رابطه خود با گذشته بلافصل‌شان، به هزار سال قبل بازگشت کنند و در این شرایط احتمال نداشت که اهمیت چندانی برای مسئله پیوستگی کلی تاریخ کلیسا، قائل شوند.

مهم‌ترین نکته‌ای که از این نگاه به قرن شانزدهم دستگیرمان می‌شود، آن است که تأکید اصلاحگران بر حُجیت کتاب مقدس، از یک سو در بردارنده نکات مهم بسیاری بود، و از سوی دیگر موضوعات بسیاری را نیز برای بحث و بررسی‌های بیشتر باقی گذاشت. از یک چیز می‌توانیم کاملاً مطمئن باشیم و آن اینکه اگر اصلاحگران زنده می‌شدند و امروز با

ما حرف می زدند، به ما نمی گفتند: «ما هر چیزی را که باید می فهمیدیم، فهمیدیم؛ شما باید از الاهیات و تأویل ما، همان طور که هست، نکته به نکته پیروی کنید.» بلکه می گفتند: «شما باید از روش ما پیروی کنید: کتاب مقدس را با همه توان بخوانید و بررسی کنید و بگذارید تا با کاری که در، و از طریق شما انجام می دهد، تأثیر خود را بر جهان بگذارد.» آنها تعجب نمی کردند اگر ما در نتیجه مطالعه و بررسی کتاب مقدس، در برخی نکات، به پیشنهادهای الاهیاتی و عملی متفاوت، یا متشکل از ریزه کاری های متفاوت، می رسیدیم. آنها ما را تشویق می کردند تا به هر جا کتاب مقدس هدایت مان می کند، برویم و از تمام ابزاری که در دسترس داریم، استفاده کنیم و حاضر باشیم تا جایی که کتاب مقدس تشویق مان می کند، تمام باورها و سنت های بشری، از جمله باورها و سنت های خود «اصلاحات» را، در بوتۀ نقد بگذاریم.

### جایگاه عقل

گفتیم که وقتی از دوران مدرن به قرن شانزدهم باز می گردیم، باید دقت داشته باشیم که مفهوم کلمه «لغوی» تغییر می یابد. به همین اندازه، اگر نه بیش، باید به تغییر مفهوم کلمه «عقل» و کلمات هم خانواده آن، از جمله عقل گرایی، دقت کنیم. البته این کلمات، برای خود تاریخ پیچیده ای دارند که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست. ولی اختلاف نظرهایی که درباره این نکات وجود داشت و در قرن شانزدهم از نو ظهور یافت، تا امروز به قوت خود باقی است و بر گفتگوهای ما درباره مسئله حُجیت کتاب مقدس تأثیر می گذارد.

ترتولیان، در اواخر قرن دوم، گفته معروفش را چنین عنوان کرد: «آتن را با اورشلیم چه کار است؟» - به بیان دیگر، استدلال فلسفی با آن پای چوبین اش چه ارتباطی با مکاشفه خدا در مسیح می تواند داشت؟ با این حال، پای بحث فلسفی جدی که به میان می آمد، ترتولیان کم نمی آورد؛ بنابراین، این سؤال پیش می آید که چگونه، و در چه سطحی، عقل انسانی و شفافیت اندیشه و گفتار، به ادراک مسیحی کمک می رساند.



توماس آکویناس، ترکیبی سترگ از فلسفه و الاهیات مسیحی در دوران متأخر قرون وسطا به وجود آورد. اندیشمندان همچنان در این باره مشغول بحث اند که آکویناس تا چه اندازه ایمان داشته است که انسان برخی چیزها، از جمله وجود خدا را، می تواند صرفاً به یاری عقل خود درک کند، یعنی بدون بهره گیری از مکاشفه خاصی که در کتاب مقدس و سنت داده شده است، در دو منبعی که بی نهایت برای توماس اهمیت داشت.

در اوایل دوران اصلاحات، بار دیگر این بحث داغ به میان آمد که انسان بدون کمک مکاشفه خاص، تا چه اندازه می تواند معرفت حاصل کند. لوتر به شدت در حال جدال با اراسموس بر سر این سؤال بود که آیا انسان می تواند به یاری اراده و عقل خود، انجیل را بفهمد یا اینکه گناه اولیه به درجه ای ذهن انسان را تاریک ساخته است که با وجود بارقه هایی از بینش و آگاهی، اراده و عقل انسان، در بند، و ناتوان از کمک به خود و همواره نیازمند فیض و مکاشفه است. (اعتقاد اصلاحگران به اینکه انسان از طریق ایمان و نه کارهای خود، پارسا شمرده می شود، در موازات با این عقیده قرار داشت که انسان با قدرت عقل طبیعی خود قادر به شناخت خدا نیست و به مکاشفه خاص او نیاز دارد. این دیدگاه های موازی، اهمیت خود را در سطوح گوناگون حفظ کرده اند.) در نسل اول اصلاحگران، هیچ گاه به این پرسش، پاسخ قانع کننده ای داده نشد، شاید به این دلیل که اصلاحگران، در مقابل تفسیر و تأویل های پیچیده قرون وسطا، به «معنی واضح متن» استناد می کردند، و البته «معنی واضح متن» چیزی بود که با استدلال عقلی دستیاب می شد.

این موضوع بر پیچیدگی مسئله «معانی» کتاب مقدس می افزاید، زیرا چیزی که به آن می گوئیم «معنی واضح»، مفهومی بود که اصلاحگران بیشتر به هدف جدال با شیوه مرسوم تفسیر کتاب مقدس، به آن شکل دادند تا دغدغه خود برای ایضاح و روشن ساختن متن. بنابراین، این مفهوم، سوای «معنی لغوی» است که توضیح آن فوقاً آمد. اگر خود متن مبهم و پیچیده باشد، «معنی لغوی» در هر صورت، واضح و روشن نخواهد بود. ما به محض آنکه کلمه «روشن» را به کار می بریم، لازم

می‌آید که «ذهنی» را تصور کنیم که معنی مورد نظر برای آن روشن است. بنابراین، خود را بلافاصله در برابر این پرسش قرار می‌دهیم که «روشن برای چه کسی؟» این پرسش، نمایانگر معضلاتی مربوط به «عقل» در دوران مدرن است که کمی بعد به آن خواهیم پرداخت.

در انگلستان، خاصه، در مناقشات نیمه دوم قرن شانزدهم، این معضلات به اوج خود رسید. نهضت پیوریتن‌ها به امید آنکه بتواند گونه‌ای از کالونیسزم را در انگلستان اشاعه دهد، همان‌طور که قبلاً در اسکاتلند چنین کرده بود، استدلال می‌کرد که چون کتاب مقدس به تنهایی «دارای حُجیت» است، فقط آن دسته از مراسم و آیین‌ها می‌توانند به حیات کلیسا راه یابند که صریحاً مورد تأیید کتاب مقدس قرار گرفته باشند. در تقابل با پیوریتن‌ها، ریچارد هوکر (حدود ۱۵۵۴-۱۶۰۰) نظریه‌ای را معرفی می‌کرد که در عین تأکید مجدد و قاطعانه بر آموزه‌های اساسی اصلاح‌گران، مانند پارساشمردگی از طریق ایمان، از جنبه‌های دیگر، نگاه به آکویناس و جهان‌بینی کل‌نگرانه قرون وسطا داشت. وی تأکید می‌ورزید که کل واقعیت، تحت حاکمیت قانون طبیعی قرار دارد و قانون طبیعی، خود، بی‌نهایت عقلانی است و از «عقل» متعال خدا مایه می‌گیرد و تجلی و تبلور آن است. از نظر هوکر، پیوریتن‌ها برنامه بسیار ساده‌انگارانه‌ای را دنبال می‌کردند. وی به این نکته اشاره می‌کند که جامعه بشری، رشد می‌یابد و تغییر می‌کند و کلیسا چون از یک نظر، جامعه‌ای بشری است، حیاتی پویا دارد و ایستا و ساکن نیست و بنابراین باید به‌طور مناسب رشد یابد و تغییر کند. همچنان که کلیسا رشد می‌کند و تحول می‌یابد، خواه ناخواه از دایره تعلیمات صریح کتاب مقدس فراتر می‌رود، همچنانکه این امر را به‌وضوح در اعتقادنامه‌های کلیسایی می‌توان دید. شیوه‌های اداره کلیسا نیز که یکی از مسائل خاص و مطرح در آن زمان بود، خواه ناخواه تغییر می‌کند و رشد می‌یابد.

بنابراین، تأکید هوکر بر «عقل» برای آن نبود تا ارزش کتاب مقدس بکاهد، بلکه وی در پی آن بود تا جامعه‌ای که حیات خود را بر شالوده کتاب مقدس استوار کرده است، زندگی و رشد سالمی داشته باشد و به

جای آنکه کورمال کورمال در تاریکی حرکت کند، مسیر خود را در نور عقل بیمایند، عقلی که از کتاب مقدس تغذیه می‌شود و در هماهنگی با قانون طبیعی است که ایسن قانون طبیعی در درجه نخست از خدا سرچشمه یافته است. به این ترتیب، کتاب مقدس نقش محوری خود را حفظ می‌کند، ولی این عقل خدادادی و منور به نور کتاب مقدس، کلیسا را توانا می‌سازد تا در هماهنگی با بیانات صریح کتاب مقدس رشد یابد، هرچند که این رشد لزوماً به وسیله این بیانات صریح به تصویر در نیامده باشد.

اینجاست که به درستی می‌بینیم مراد هوکر از «عقل» چه بود و چطور با مفهومی که بعدها از این کلمه شکل گرفت، فرق داشت. از بازی‌های روزگار در دوران اصلاحات، یکی آنکه تأکید پیوریتن‌ها بر حق افراد برای تفسیر کتاب مقدس (موقعی که معنویت فراموش شده و کلیسا در مسیر زورگویی افتاده بود)، راه را بر شکلی از عقل‌گرایی گشود که از قرن هجدهم به بعد، تأکید می‌ورزید که فرد می‌تواند فقط با تکیه بر عقل انسانی خود، بر روح و سرنوشت خویش حاکم شود و به این ترتیب، خود را، هم از تعالیم کتاب مقدس و هم کلیسا، بی‌نیاز سازد.

هوکر اگر این تحول را می‌دید، به وحشت می‌افتاد. از نظر او، «عقل» بخشی از کل نظام طبیعی بود و ذهن انسان را به سوی خدای واحد حقیقی هدایت می‌کرد، خدایی که به گونه‌ای کامل و نهایی در عیسای مسیح ظاهر شده بود. بنابراین، این فکر که «عقل» را می‌توان منبعی کاملاً جداگانه از اطلاعات دانست و آن را در تقابل با کتاب مقدس و / یا سنت نهاد، با کل نظام فکری هوکر در تضاد است. هوکر گنجینه تفکر قرون وسطا را در قالبی از الاهیات اصلاح شده عرضه داشت. بخشی از میراث او دقیقاً همان جهان‌بینی کل‌نگرانه‌ای بود که به جای تأکید بر سپردن کتاب مقدس به قضاوت «عقل» و ناقص یافتش<sup>۱</sup> تأکید می‌ورزد که مطالعه

۱ تلمیحی است از دانیال ۲۷:۵ که در آن خدا خطاب به بلشصر (پادشاه بابل) می‌گوید: «در میزان سنجیده شده و ناقص درآمده‌ای.» (مترجم)

و تفسیر کتاب مقدس باید با اندیشه روشن و داوری بر پایه دانسته‌های تاریخی صورت گیرد.

البته، در اینجا نیز ظاهراً با همان پرسشی روبه‌رو می‌شویم که اصلاح‌گران، با طرح «معنی واضح متن»، با آن روبه‌رو شدند، یعنی: ما اندیشه روشن و قضاوت تاریخی «چه کسی» را ملاک قرار می‌دهیم؟ این موضوع نگاه ما را به دورانی متوجه می‌سازد که در آن پرسش فوق مسکوت گذاشته شد، و «عقلی» به ظاهر خنثی، به ملاک و میزانی مبدل گردید که کتاب مقدس با آن سنجیده شد و ناقص درآمد.

## چالش دوران روشنگری

ما فرزندان، نوادگان یا لااقل فرزندخواندگان دوران روشنگری در قرن هجدهم هستیم، و همچنان که دستاوردهای مثبت این دوران جای سپاس دارد، از برخی نتایج آن نیز باید نگران بود. (حتی قسمت‌هایی از جهان که مستقیماً عرصه روشنگری نبوده‌اند، که پدیده‌ای اساساً مختص غرب اروپا و آمریکای شمالی بود، هم‌اکنون بخوبی و به‌راستی، بر اثر جهانی شدن تجارت و تلویزیون و جهانگردی، از نتایج آن بهره‌مند گردیده‌اند.)

از آنجا که نقد مفروضات و فعالیت‌های روشنگری، اخیراً باب شده است<sup>۱</sup> از همان آغاز باید بگوییم که روشنگری برای دنیا برکات فراوان به ارمغان آورده است. علم و فن‌آوری، هم‌شگفتی خلق کرده‌اند (طوری که دیگر کسی حاضر نمی‌شود به دندان‌پزشکان پیش از روشنگری مراجعه کند!)، و هم مصیبت (امکان ساخت اتاق‌های گاز و بمب اتم تا سیصد سال قبل وجود نداشت). بخصوص باید گفت که تأکید روشنگری بر پرسش و تحقیق در باب مسائل تاریخی، بر بسیاری از زمینه‌های مهم در اندیشه مسیحی، نوری عظیم تابانده است، هرچند که نتیجه منفی آن، غالباً عبارت بوده از بدبینی عقل‌گرایانه‌ای که تیشه را برداشته و بر ریشه‌های مسیحیت کوبیده است.

تلاش روشنگری برای متزلزل ساختن مسیحیت از طریق عقل‌گرایی - انحرافی جدید در مفهوم «عقل»

روشنگری (که متفکران شاخص آن عبارت بودند از هیوم، ولتر، توماس جفرسون و کانت)، عمدتاً جنبشی ضد‌مسیحی بود. بخشی از

---

۱ در این باره می‌توان به برخی از آثار فیلسوف فقید انگلیسی، آیزایا برلین، مانند آزادی و خیانت به آزادی و مجوس شمال اشاره کرد که در چند سال گذشته، به فارسی ترجمه شده و بوسیله نشر ماهی به چاپ رسیده است. (مترجم)



سردرگمی مسیحیانی که در دوران «مدرن» زندگی می‌کنند (که در تداول عام، «مدرن» به معنای دوران بعد از روشنگری است) مربوط به این مسئله می‌شود که چگونه باید دربارهٔ مفروضات روشنگری وارد گفتگو شد و آنها را در بوتۀ آزمون نهاد، کدام مفروضات را باید مؤدبانه کنار گذاشت، و به کدام توان‌آزمایی‌های آن باید تن داد، و چگونه و کدام دستاوردهایش را باید پذیرفت و اعتلاء بخشید. با آنکه پست‌مدرنیسم بخش مهمی از جهان‌بینی روشنگری را به مبارزه طلبیده، امروزه اکثر مردم غرب، و بسیاری دیگر، کماکان عوامل متعددی از جهان‌بینی مدرن را یگانه راه نظر افکندن به جهان می‌دانند.

به‌طور خاص، روشنگری تأکید می‌کند که «عقل»، توانمندی محوری انسان است که ما را به تفکر و عمل صحیح، توانا می‌سازد؛ از همین رو، روشنگری، انسان‌ها را ذاتاً خردورز و خوب به‌شمار می‌آورد. به این ترتیب، این عقل بود که حکم می‌داد کدام دسته از ادعاهای مذهبی و الاهیاتی را باید حفظ کرد (می‌توان به کتاب معروف کانت به نام «دین در حدود عقل محض»<sup>۱</sup> اشاره کرد). این بدان معنا بود که بسیاری از متفکران دوران روشنگری گرایش به انکار وجود خدا داشتند. کسانی هم که اعتقاد به نوعی وجود الاهی را حفظ کردند، به جای اعتقاد مسیحی به خدا، یا به مفهومی ذهنی از خدا گرایش یافتند که مبتنی بر تثلیث نبود و یا به‌سادگی موضعی دئیستی اختیار کردند (یعنی اعتقاد به خدایی که از صحنۀ زندگی انسان دور است). این فضا، در سطوح متعدد، تأثیر عمیقی بر شیوۀ مردم برای مطالعهٔ کتاب‌مقدس و طرز فکر آنها دربارهٔ حُجیّت کتاب‌مقدس نهاد. در دو قرن اخیر، هر کتابی که دربارهٔ حُجیّت کتاب‌مقدس به نگارش درآمده است، یا تابع اصول و روش روشنگری بوده، یا در برابر آن واکنش نشان داده، و یا کوشیده تا راه میانه‌ای بیابد.

۱ Religion Within the Limits of Reason Alone ترجمۀ عنوان این کتاب از ترجمۀ فارسی کتاب فلسفۀ کانت نوشتهٔ اشتفان کورنر / ترجمۀ عزت‌الله فولادوند، استخراج گردید. (مترجم)

## مطالعه کتاب مقدس در فضای دنیای روشنگری

به طور خاص می توان گفت که ظهور تحقیقات تاریخی در زمینه کتاب مقدس، لااقل دارای نتایج دوگانه بوده است. نخست آنکه، روشنگری کلیسا را در برابر چالشی ضروری و مفید قرار داد که بی شباهت به اقدام اصلاحگران دویست سال پیش از روشنگری، نبود: به این معنی که کتاب مقدس را باید با توجه به زمینه تاریخی آن مطالعه کنیم و در پی معنای اصلی و اولیه آن باشیم، بی آنکه تصور کنیم کتاب مقدس، به سادگی، و دربست، مهر تأیید بر تمام مطالبی خواهد زد که کلیسا مدت ها بعد از نگارش کتاب مقدس بیان داشته است. این نگرش تاریخی به کتاب مقدس، کماکان به قوت خود باقی است: زمان چندانی نیست که این اجماع گسترده حاصل شده که، برای مثال، عبارت «پسر خدا» در بسیاری از نوشته های عهد جدید، به خودی خود به معنی «شخص دوم تثلیث» نیست، بلکه برای یهودیان قرن اول، این کلمه بیشتر به معنی «مسیح موعود» بود تا «الوهیت» (بنابراین، دیدگاه مسیح شناختی رفیعی<sup>۱</sup> را که بی تردید مورد اذعان عهد جدید است، در همین چارچوب باید درک کرد).

دوم، با این همه، از قرن هجدهم به این سو، مورخان متعددی که در چارچوب اصول روشنگری فعالیت می کردند، در تلاشی عمده می خواستند ثابت کنند که اگر کتاب مقدس را مطابق این اصول در بوته نقد بگذاریم، ادعاهای محوری مسیحیت زیر سؤال خواهند رفت. آنها ادعا می کردند که از کتاب مقدس می توان اشکالات تاریخی گرفت (چون به رخدادهایی اشاره دارد که اصلاً رخ نداده اند)، می توان اشکالات علمی

۱ High Christology منظور نگاهی به مسیح است که اوصاف الهی او را در کانون توجه قرار می دهد. برای مثال، یکی از تفاوت های انجیل یوحنا با سه انجیل دیگر، در آن است که یوحنا از همان آغاز و در سراسر انجیل خود، اوصاف الهی مسیح را در نظر دارد، اگرچه این هرگز به معنای نفی جنبه انسانی وجود مسیح و ابعاد تاریخی زندگی او نیست. در همان انجیل یوحنا، بلافاصله پس از آنکه مسیح به عنوان «کلام» خدا معرفی می شود، می خوانیم که «کلام جسم گردید» و در محدوده واقعیت مادی - یعنی در زمان و مکان و تاریخ انسانی - ظاهر شد. (مترجم)

گرفت (چون می‌گویند که خدا جهان را در هفت روز آفرید، ولی امروزه می‌دانیم که مخلوقات جهان، نتیجه تکاملی طولانی هستند) و همچنین اشکالات اخلاقی بر آن وارد است (چون مثلاً در آن گفته شده که خدا به اسرائیلیان دستور می‌دهد تا کنعانی‌ها و عمالیقی‌ها را سلاخی کنند). اینها همه بخشی از حملات معمول به مسیحیت در سراسر دوران مدرنیسم است.

این موضوع نیز تا امروز ادامه دارد. هر بار که کتابی چاپ می‌شود و نویسنده‌اش «در مقام مورخ» ادعا می‌کند که از نگاهی به اصطلاح «بی‌طرفانه» به بررسی خاستگاه‌های مسیحیت پرداخته و آنها را در میزان سنجیده و ناقص یافته است، به مصداقی از این امر برمی‌خوریم. ناشران نیز مانند خبرنگاران، هنوز دوست دارند ساز قدیمی روشنگری را بزنند، اگرچه در چند دهه اخیر، متفکران جدی، دیری است که دریافته‌اند چیزی به اسم نگاه بی‌طرفانه وجود ندارد. بنابراین، قسمت عمده تحقیقات دو قرن اخیر در زمینه کتاب مقدس، میان دو قطب قرار گرفته است: تحقیقات ضروری و جالب تاریخی در یک سو و در سوی دیگر، بازنگاری رخدادهای تاریخی که بر محوریت عقل صورت گرفته و هدف از آن، جدال با کلیسا و مبارزه با ادعاهای آن بوده است. باید اذعان داشت که برخی کسان، اصول روشنگری را در بست کنار گذاشته و اعلام کرده‌اند که روشنگری و تمام محتویات و ملحقاتش، به قدری عیب و ایراد دارد که باید تاویل تاریخی را کنار گذاشت و چسبید به همان تفسیرهایی که کلیسا همواره از کتاب مقدس داشته است. به گمانم بدانم که اصلاحگران، و بخصوص ژان کالون، چه پاسخی به این گروه می‌دادند.

از آنجا که ادعا می‌شود این دو هدف - یعنی «تحقیقات تاریخی» و «بازسازی تاریخی» که به منزله سلاحی بر ضد کلیسا به کار رفته‌اند - به نوعی در امتداد هدف‌های اصلاحگران است، پژوهشگران پروتستان کتاب مقدس، اغلب نتوانسته‌اند بین تحقیقات تاریخی (یعنی تشخیص اعتبار تاریخی یک متن سوای مسئله «حجیت» آن) و مفهوم بسیار متفاوت

«عقل» در نزد متفکران روشنگری فرق بگذارند. بنابراین، پژوهشگران یادشده، «عقل» را (مانند هوکر) به این معنا نگرفته‌اند که تأویل ما از کتاب مقدس باید در چارچوب نگرشی جامع به خدا و جهان، مفید به معنا باشد. در عوض، آنها نیز مانند پیروان دیدگاه روشنگری، «عقل» را منبعی مستقل دانسته‌اند که ساز خود را می‌زند. نتیجه این امر، چیزی شده که به آن می‌گوییم «عقل‌گرایی»، با همه بازنگری‌ها و تفسیرهای بدبینانه‌اش از کتاب مقدس که عقاید محوری مسیحیت را به باد انتقاد می‌گیرد و به آنها انگ «کهنه» و «پیش‌مدرن» و غیره می‌زند. این انتقادهای و خوارداشت‌ها، با وجود حملات فزاینده‌ای که به اصول و دیدگاه‌های روشنگری صورت می‌گیرد، و به آنها اشاره خواهیم کرد، کماکان در محافل دانشگاهی و غیردانشگاهی به قوت خود باقی است و آنچه در پایان کار، از مفهوم «حُجَّت کتاب مقدس» باقی می‌گذارد، تعبیری است آب‌رفته از آن دایره بر این نگرش که کتاب مقدس امکان رسیدن ما را به نوع خاصی از تجربه روحانی فراهم می‌سازد. چنین نگرشی درباره حُجَّت کتاب مقدس، نه فقط در مقایسه با مفهوم غنی و استوار آن، جان و رنگی ندارد، بلکه ذاتاً سست‌بنیاد است، چون عهد جدید (با وجودی که مقصود اصلی‌اش این نیست)، به انواع «تجربیات مذهبی» اشاره دارد و موارد متعددی از آنها را صریحاً رد می‌کند. ضعف و ورشکستگی نگرش این افراد به موضوع «حُجَّت کتاب مقدس»، زمانی آشکار می‌شود که محققان کتاب مقدس، همچنانکه اخیراً بارها اعلام داشته‌اند، همه تجربیات مذهبی قرون اولیه مسیحیت را درست می‌شمارند، در حالی که خود عهد جدید بر آنها خط بطلان کشیده است.<sup>۱</sup> اینجاست که تعبیر این

۱ مراد نویسنده، اشکال اولیه دیدگاه‌های «غنوسی» است که پیروانش «ماده» را شریک می‌پنداشتند و بنابراین، ادعا می‌کردند که عیسی فاقد بدن «مادی» بوده است و خدای عهدعتیق با خدای عهدجدید فرق دارد و در ضمن، این افراد به «سلسله مراتب» در الوهیت قایل بودند. خدایی که در رأس این سلسله قرار می‌گیرد، خدای نیکو و آفریننده جهان غیرمادی است، و جهان مادی بوسیله خدایان مادون آفریده شده است. این دیدگاه‌ها را عمدتاً در انجیل‌های غیرکاتبی می‌توان یافت که علت عدم پذیرش آنها در کاتب عهدجدید، همین بود که چنین دیدگاه‌هایی را بازتاب می‌دادند. یکی از این انجیل‌ها که کشف آن در حدود چند دهه قبل سر و صدای

افراد از «حُجیت کتاب مقدس» طوری در هم می‌شکنند که تقریباً چیزی از آن باقی نمی‌ماند.

### دیدگاه بدیل روشنگری درباره نقطه اوج تاریخ

در پس بدبینی آشکار اندیشمندان روشنگری درباره محتویات تاریخی کتاب مقدس، انگیزه‌هایی عمیق‌تر پنهان بود. آنها می‌خواستند به هم‌روزگاران خود ثابت کنند که انسان سرانجام به بلوغ رسیده است. ولتر اعلام داشت که سراسر تاریخ، تلاشی مستمر برای رسیدن به این فرهنگ تازه و متکی بر عقل بوده است. در واقع، ایده پیشرفت، میراثی ماندگار از دوران روشنگری است. وقتی مردم می‌گویند: «در این دوره و زمانه ...» یا «حالا که ما در قرن بیست و یکم زندگی می‌کنیم ...»، در واقع مقصودشان این است که از قرن هجدهم به این طرف، دنیا خودش را از نظر اخلاقی و اجتماعی و فرهنگی، بر مدار عقلانیت، از نو سامان می‌دهد و در این سامان‌دهی مجدد، قوانین و عقاید قدیمی یا کنار گذاشته می‌شوند یا در صورتی حفظ می‌گردند که با عقل هماهنگی یابند. فیلسوفان اعلام داشتند که دنیا وارد دوران جدیدی شده و اکنون همه چیز متفاوت است.

این بدان معنا بود که روشنگری، دیدگاه آخرت‌شناختی خاص خود را عرضه می‌داشت که رقیب و مشابه تصویر کتاب مقدس از پادشاهی خدا بود که به وسیله عیسی افتتاح شده است، منتها عناصر دینی از این تصویر زدوده شده بود. مسیحیت قبلاً اعلام کرده بود که پادشاهی خدا به طور قطعی به وسیله عیسی، بخصوص از طریق مرگ و قیامش، آغاز شده است. این نقطه عطف تاریخی در قرن اول، به قدری در قسمت عمده‌ای از الاهیات مسیحی، از سر و ته‌اش زده شد - مثل جایگزین کردن مباحث مربوط به نجات و اخلاق به جای آخرت‌شناسی - که

---

بسیاری به راه انداخت، انجیل موسوم به یهودا است. جمعی از پژوهشگران عهد جدید، البته با گرایش‌های رادیکال و لیبرال، معتقدند که مسیحیت درست و چهره واقعی مسیح را باید در همین انجیل‌های غیرکائی جست. اشاره نویسنده به این افراد است. (مترجم)



روشنگری براحتی توانست بدلِ آخرت‌شناسی مسیحی را بزند. این نکته‌ای است که اغلب از نظر دور مانده. همین دستِ بالا را گرفتن در آخرت‌شناسی، سبب شد که متفکران روشنگری، تصویر کتاب‌مقدس از پادشاهی آینده‌خدا را به تمسخر گیرند. اقدامی که متفکران یادشده انجام دادند، هنوز هم در اکثر محافل آکادمیک بدیهی انگاشته می‌شود:

اولاً، آنها تعریف نادرستی از آخرت‌شناسی مسیحی ارائه می‌کنند و می‌گویند: «همه مسیحیان قرن اول انتظار داشتند که دنیا به یکباره پایان یابد» سپس، این تعریف را به مضحکه می‌گیرند و می‌گویند: «آنها چنین طرزفکری داشتند چون یک مشت افراطی خیال‌باف بودند و آخر سر هم ثابت شد که اشتباه می‌کنند.» این ژستِ ما-بهرتر-می‌دانیم اندیشمندان روشنگری، مشخصه‌جریان‌ات متعدد در تفکر روشنگری بوده است (و هم‌اکنون بخشی از ذهنیت و احساسات غربیان را تشکیل می‌دهد). اما همین فضل‌فروشی، این واقعیت را از چشم مردم پنهان می‌داشت که اعتقادی که روشنگری می‌خواست به جای آخرت‌شناسی مسیحی بنشانند، به همان اندازه افراطی و خیال‌بافانه بود: اندیشمندان روشنگری اعتقاد داشتند که جهان غرق در تاریک‌اندیشی و خرافات بود تا آنکه قرن هجدهم فرارسید و در غرب اروپا و آمریکای شمالی، تاریخ از مرحله‌ای جدید گذشت و به یاری علم و تکنولوژی، گام به نور نهاد!<sup>۱</sup>

### دیدگاه جدید روشنگری درباره‌ شر

به این ترتیب، روشنگری تحلیل و راه‌حل جدیدی برای مسئله شر به دنیا ارائه کرد که با آنچه یهودیت و مسیحیت عرضه کرده بودند، تفاوت اساسی داشت. به اعتقاد روشنگری، علت اصلی شرارت این بود که مردم از عقل خود برای اندیشیدن و عمل کردن استفاده نمی‌کردند، و عقل‌گرایی روشنگری می‌خواست به آنها بیاموزد که چگونه شرایط

۱ نویسنده جملات خود را به عمد طوری نوشته است که با روایت مسیحی درباره تاریکی جهان و آمدن پادشاهی خدا از طریق عبور مسیح از مرگ و ورودش از طریق قیام به آفرینش جدید خدا، مشابهت یابد! (مترجم)

اجتماعی و سیاسی لازم را برای پیاده کردن اصول عقلی خلق کنند. پژوهش‌های کتاب مقدس نیز که در فضای روشنگری شکل گرفت، همین خط را دنبال کرد و عمل خدا در عیسای مسیح را تنزل داد و در حد تعلیم و الگوی اخلاقی صرف دانست. (جای شگفتی است که امروزه مردم اغلب طوری اعلام می‌کنند «مسیح معلم اخلاق بزرگی بیش نبوده است» که گویی این دیدگاه درباره او، جدید است، در حالی که این ادعا ۲۰۰ سال قدمت دارد و در همان زمان هم که مطرح شد، بشدت محدود بود و تا امروز هم ثابت نشده است.) نکته این بود: اگر پیشرفت روشنگری مسئله شر را حل می‌کند، عیسی کاری جز این نباید می‌کرد که راه را به مردم نشان دهد، یعنی به آنها بگوید که محبت و رحمت به چه معناست. مردم اگر معقول باشند، از الگوی او پیروی می‌کنند. اگر نکردند، مفهومی آن است که باید عقل و منطق آنها را تقویت کرد.

قسمت اعظم تفکر به اصطلاح مسیحی (از جمله تفکر به اصطلاح «کتاب مقدس» مسیحی) در دو قرن گذشته، تلویحاً این ادعاهای گزاف را پذیرفته و به این ترتیب، «پادشاهی خدا» را تبدیل کرده است به «امید رفتن به آسمان بعد از مرگ». این تفکر، مرگ عیسی را نیز در بهترین حالت، مبدل کرده به مکانیسمی که باعث می‌شود گناهکاران بخشیده شوند و برای زندگی آخری خود امید حاصل کنند. به این ترتیب، میدان را برای سیاستمداران و اقتصاددانان روشنگری گشوده تا زمام امور، و به عبارتی، زمام دنیا را به دست گیرند (به هر روی، این خط مشی سیاسی، از اهداف مهم روشنگری بوده است: یعنی «خدا» را به طبقه بالا فرستادن، تبدیل کردن مذهب به مسئله‌ای فردی و سامان دادن جهان به نفع خود. شعار دنیای غرب تا امروز همین بوده است، و همین فلسفه جدید تا امروز امپراتوری‌های متعددی را در دنیای غرب تغذیه کرده و آبشخور نظام‌های توتالیتار و استبدادی بسیار وحشتناک و فاسدی بوده که دنیای معاصر ما را سراسر آشفته است. ولی تمام این بحث‌ها را باید به فرصتی دیگر موکول کرد.) در این میان، خود کتاب مقدس از هر دو سو، وادار به سکوت شده است. از یک سو، سکولارها آن را به بهانه اینکه به درد

فرهنگ معاصر بشر نمی خورد و از لحاظ تاریخی معتبر نیست و غیره، به سکوت واداشته اند تا خواب سلطه شان بر دنیا را آشفته نکند. از سوی دیگر، بسیاری از مسیحیان سرسپرده، این موضوع را نادیده گرفته اند که پیام کتاب مقدس شامل مسائل مربوط به جهان و عدالت است و کتاب مقدس را صرفاً تبدیل کرده اند به ابزار رسیدن به تقدس و منبعی که راه صحیح را برای نجات ابدی تعلیم می دهد. آنچه این مسیحیان با کتاب مقدس کرده اند، اگر نه بیشتر، به اندازه کار سکولارها، مایه نگرانی است. تفسیرهای سکولار و روحانی - و پژوهش هایی که بین این دو قطب در نوسان بوده اند - مسئول به وجود آمدن تفسیرهای کم مایه ای هستند که معضل فعلی ما را تشکیل می دهند، همان که در مقدمه به آن اشاره کردیم.

### مباحثات آشفته مربوط به پژوهش های جدید کتاب مقدس

پژوهش های کتاب مقدس در دو قرن گذشته، به رغم ادعاهای مکرر، هیچگاه «بی طرفانه» یا «عینی» نبوده است. برعکس، این پژوهش ها از رابطه ای پیچیده با فرهنگ معاصر آن، یا سود برده و یا لطمه خورده، و به طور خاص تحت تأثیر جو سیاسی وقت قرار گرفته است، بخصوص جنبش نازی ها و واکنش در برابر آن که سبب شد الاهی دانانی مانند دیویس بر درک خاستگاه های «یهودی» مسیحیت قرن اول تأکید کنند (نمونه ای از تأثیر جنبش نازی را بر پژوهش های کتاب مقدس، می توان در الاهی دانانی برجسته چون گرهارد کتل دید که هر چند جزو ویراستاران اثر مشهور فرهنگ الهیاتی عهد جدید بود، عمیقاً تحت تأثیر فضای یهودستیزی روزگار خود قرار داشت).

جالب اینکه، همین ادعای محققان تاریخی درباره «عینیت»، به این معنی است که غالباً تأثیری که فرهنگ بر پژوهش های آنها در زمینه کتاب مقدس نهاده، از نظر دور مانده است. دیگر نمی توان ادعا کرد که «پژوهش های مدرن در زمینه کتاب مقدس»، به نتایج ثابت و تغییرناپذیری رسیده اند که سابقاً در کالج ها و دانشکده های الهیات

تدریس می‌شد. این نکته مهمی است، چون بسیاری از کسانی که امروزه به بحث درباره موضوعات مهم در زندگی کلیسا می‌پردازند، در کالج‌ها و دانشکده‌های آن زمان تحصیل کرده‌اند، و از همین رو تفسیر و استفاده آنها از کتاب مقدس، لااقل می‌توان گفت، بر پایه پیش فرض‌های خاصی قرار دارد.

در واقع، همان‌طور که در تحقیقات مختلف کتاب مقدس می‌توان دید، کافی است یک نفر از چشم‌اندازی جدید به شواهد نگاه کند (مثلاً در کتابی جدید درباره عیسی، نظیر «عیسی و یهودیت» نوشته ای. پی. سنדרز)؛ از این نگاه جدید، تمام شواهدی که قبلاً غیرتاریخی به شمار می‌آمد - در این مورد، درک عیسی از رسالت‌اش در خصوص احیای اسرائیل - ناگهان در مرکز توجه قرار می‌گیرد و از نظر تاریخی نه فقط قابل درک، بلکه نیز قانع‌کننده می‌گردد. البته، منظور این نیست که پژوهش‌های تاریخی نمی‌تواند به نتایج ثابت و استوار برسد؛ در واقع، من معتقدم که کار سنדרز و امثال او، گامی عمده و مهم و رو به جلو است، اگرچه همان‌گونه که من و دیگران نشان داده‌ایم، هنوز نیازمند پرورش و اصلاح است. امروزه اکثر دانشمندان کتاب مقدس بر این نکته آگاهند که هم خود و هم طرف گفتگوی‌شان، هر دو دیدگاه‌های خود را با توجه به فضایی مطرح می‌کنند که تحقیقات‌شان پیوسته با آن در تعامل است و بنابراین کار آنها نیز باید با توجه به تعامل‌اش با این فضا، مورد داوری قرار گیرد.

حال در این چارچوب، استناد به «حُجَّیَّت کتاب مقدس» به چه معناست؟ گاه وقتی کسی از این عبارت استفاده می‌کند، در واقع می‌خواهد بگوید: «لعنت بر هر چه تحقیق است؛ ما فقط به کتاب مقدس ایمان داریم و بس». البته، این حرف که بی‌اساس است. اگر محققان کتاب مقدس نبودند و فرهنگ لغت یونانی نمی‌نوشتند و بر مبنای آنها، متن عهد جدید را ترجمه نمی‌کردند، امروزه جز معدودی نمی‌توانستند عهد جدید را بخوانند. اگر تحقیقاتی برای تشریح دنیای قرن نخست میلادی صورت نمی‌گرفت، امروزه معدود کسانی شروع به درک عهد جدید می‌کردند

(همچنانکه اغلب کسانی که این توضیحات را نشنیده‌اند، در خواندن عهد جدید به صدای بلند مشکل دارند، چه رسد به تفسیر آن). همواره به گونه‌ای از تحقیقات نیاز است؛ ولی اغلب، اعتراض به تحقیقات، متأسفانه، به این معنی است که مفسر به جای آنکه به خود زحمت بدهد و ذهن خود را بیدار سازد و در مسیر اندیشه‌های نو به حرکت درآید، ترجیح می‌دهد به آموخته‌های پیشین خود اکتفا کند، حال آنکه این آموخته‌ها بر مبنای پژوهش‌هایی قرار دارند که اکنون درستی آنها به عنوان دانش مشترک، بدیهی انگاشته می‌شود. دوباره شاهد آن هستیم که این تحقیقات قدیمی، و این تفسیرهای قدیمی، یا نادرست هستند یا باید تکمیل شوند. البته، پژوهش‌ها و دیدگاه‌های جدیدمان هم به دور از نقص و اشتباه نخواهند بود، اما این نباید باعث شود که از تلاش مستمر برای بهتر شدن و از کوشش پایان‌ناپذیر برای درک کامل‌تر کتاب مقدس، خودداری کنیم. تجربه به من نشان داده که چنین تلاش‌هایی پیوسته به پیشرفت‌های واقعی می‌انجامد (نمونه این پیشرفت‌ها را بخصوص می‌توان در تفسیرهای عمیق و چند بُعدی از متن کتاب مقدس دید)؛ همچنین اهتمام به این پژوهش‌ها سبب می‌شود تا به بینش‌های جدید در مسائل شبانی و همچنین به ایده‌های تازه‌ای برای موعظه دست یابیم. تأیید «حُجَّت کتاب مقدس» به این معنی نیست که بگوییم: «ما معنی کتاب مقدس را می‌دانیم و لزومی به طرح پرسش‌های بیشتر نمی‌بینیم». طرح موضوع «حُجَّت کتاب مقدس» همواره به این معنی است که کلیسا در هر نسلی باید تلاش‌های جدید و فعالانه‌ای برای درک عمیق‌تر کتاب مقدس و کامل‌تر زیستن مطابق آن به عمل آورد، حتی اگر این کار به قیمت کنار گذاشتن برخی از تفسیرهای مورد علاقه باشد.

این تلاش‌ها بخصوص زمانی اهمیت می‌یابند که این تفسیرهای محبوب، «کتاب مقدسی» خوانده می‌شوند. همواره کسانی هستند که هرگاه تفسیر جدیدی می‌خوانند، برای آگاهی از درستی آن، به سراغ کتاب مقدس می‌روند و به کاوشی نو در آن می‌پردازند (اعمال ۱۷:۱۱). ولی همواره کسانی هم خواهند بود که در واکنش به هر پیشنهاد جدیدی



خواهند گفت که چون واعظان و معلمان بزرگ گذشته، معنی قسمت بخصوصی از کتاب مقدس را برای ما تشریح کرده‌اند، دیگر یک کلمه نمی‌توان به توضیحات آنها افزود و حتی تلاش برای گفتن مطلبی جدید، به دور از ایمان و متکبرانه است. کاملاً مشخص است که مارتین لوتر چه جوابی به این استدلال می‌داد.

در واقع، کسانی که حاضر نمی‌شوند نگاهی نو به کتاب مقدس بیندازند، اغلب خود را عبد و اسیر جهان‌بینی خاصی می‌کنند که متعلق به دوران بعد از روشنگری است - یعنی جهان‌بینی «بنیادگرایانه» که با وجود ادعای «کتاب مقدسی» بودنش، تمام نکات مهم مربوط به اناجیل و پولس را کنار گذاشته است. از این نکات مهم، اولی، جنبه اجتناب‌ناپذیر سیاسی عهد جدید است و نکته دوم (که بی‌ارتباط به نکته اول نیست)، مسیحا بودن عیسی است (بنیادگرایی معمولاً به جای آنکه کلمه «مسیح» را به همان معنایی درک کند که در قرن اول میلادی متداول بود، یعنی لقبی برای «مسیحای موعود» اسرائیل، بلافاصله آن را به مفهوم الوهیت عیسی تعبیر می‌کند، حال آنکه عهد جدید، موضوع الوهیت عیسی را بر پایه‌های دیگری استوار می‌سازد.) اعتراض این نوع بنیادگرایی به «الاهیات لیبرالی» که به اصطلاح کتاب مقدس را با توجه به اصول مدرن تفسیر می‌کند (و اغلب شکل مذهب را حفظ ولی قدرت آن را منکر می‌شود)، بسادگی پیکاری است میان شکلی از اصول روشنگری با شکلی دیگری از آن. با نگاه به این دیدگاه‌های متعارض، متوجه کوتاه‌بینی کسانی می‌شویم که سی یا چهل سال قبل، با دیدگاهی «لیبرال» آشنا شده‌اند و هنوز همان حرف‌های قدیمی را مانند ورد تکرار می‌کنند و خود را همچون گذشته، «لیبرال» و «امروزی» می‌دانند. انسان از دیدن این وضع، تبسمی تلخ به لب می‌آورد.

### «لغوی» و «غیرلغوی»

این بن‌بست را گاه در تقسیم‌بندی تفسیر کتاب مقدس به «لغوی» و «غیرلغوی» نیز می‌توان دید. همان‌طور که دیدیم، کاربرد فعلی کلمه

«لغوی» و کلمات مشابه آن، تفاوتی اساسی با کاربرد کلمات فوق در مباحثات قرن شانزدهم دارد، و کسانی که خود را «لفظ‌گرا» در معنای امروزی کلمه می‌خوانند، نباید موضع خود را در موازات با اصلاحگران بدانند. در واقع، این کلمات، بخصوص در آمریکا، نه فقط معرف روش‌های تفسیری گوناگون، بلکه نیز معرف دو شیوه متفاوت برای نگرستن به جهان شده‌اند.

این تقسیم‌بندی و جناح‌بندی نادرست منجر به سوء تفاهات جدی شده است، زیرا همه کسانی که می‌کوشند از کتاب مقدس در کلیات و جزئیات پیروی کنند، «بنیادگرا» نیستند؛ و همه آنها را نمی‌توان متهم به کاستی‌های فرهنگی و عقلانی و اخلاقی‌ای دانست که لیبرال‌های آمریکای شمالی (و دیگر نقاط جهان) در محافظه‌کاران آمریکای شمالی (و دیگر نقاط جهان) سراغ می‌کنند. همین طور هم، تمام کسانی که برخی از تعالیم عهد جدید، یا تناسب آنها را با دنیای امروز، به سؤال می‌گیرند، به معنای منفی کلمه «لیبرال» نیستند، یعنی به معنایی که محافظه‌کاران و سنت‌گرایان آمریکای شمالی این کلمه را به کار می‌برند. البته، در طی بحث نباید افراط‌کاری‌های بارز و گاه وحشتناک هر دو جناح را در زمینه مسائل اجتماعی و سیاسی آمریکا از نظر دور داشت. همچنین این مسئله غریب را هم (که ناظر خارجی را به شگفت می‌آورد) نباید فراموش کرد که نزدیک‌ترین افراد به مسیحیت «محافظه‌کار»، اغلب در برخورد با برخی مسائل، تعالیم کتاب مقدس را درباره محبت به دشمنان و عدالت اقتصادی نادیده می‌گیرند و فراموش می‌کنند که بسیاری از اولین و بهترین مفسران کتاب مقدس - یعنی پدران کلیسا - سخت با مجازات اعدام مخالف بودند. بنابراین، اگر می‌خواهیم بچسبیم به معنی لغوی متن، باید تعالیم کتاب مقدس را درباره این موضوعات جدی بگیریم. اما نباید اجازه داد که فضای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی معاصر، تعیین‌کننده معنای متون و موضوعات کتاب مقدس و تناسب آنها با زندگی انسان باشد. سوءاستفاده از کتاب مقدس از همان ابتدا وجود داشته است، چنانکه در دوم پطرس ۱۶:۳ می‌خوانیم، اما بر این اساس نباید نتیجه

گرفت که کتاب مقدس بیهوده است یا استفاده مناسب از آن ممکن نیست (درباره تمام این مطالب می‌توانید به فصل ۵ مراجعه کنید).

### تأویل تاریخی: امری کماکان بنیادین، ولی نه ضامن «قطعیت نتایجی» که مدرنیسم مدعی آنهاست

این مسئله که کلیسا چطور باید از پژوهش‌های «مدرنیستی» کتاب مقدس بهره‌برد، بر اثر جنگ‌های فرهنگی داخل آمریکا، بحث‌انگیزتر شده است. آمریکا در حال حاضر، مرکز عمده پژوهش‌های کتاب مقدس است و از این نظر، جایگاه آلمان را در نسل گذشته، به خود اختصاص داده است. مسئله فوق (با اینکه فعلاً برای اکثر کلیساها مطرح نیست) باید شکل کاملاً متفاوتی به خود گیرد، چون در نیم قرن گذشته، تحقیقات مبسوط و دقیقی در زمینه بستر تاریخی و فرهنگی، همچنین یهودی و یونانی عهد جدید، صورت گرفته است. بسیاری از مواضع گذشته که اساس آنها بر اجماع بود، مستقیماً از دیدگاه‌های عقل‌گرایانه پروتستان ناشی شده‌اند و در این دیدگاه‌ها، هر چه به ویژگی‌های یهودی عهد جدید مرتبط بوده، و یا رنگ و بوی «دوران اولیه کلیسای کاتولیک» را داشته، کنار گذاشته شده است (برخی از این مواضع که بر مبنای اجماع قرار دارند، عبارتند از اینکه مثلاً نویسنده نامه‌های افسسیان و کولسیان پولس نیست و آن دسته از مطالب اناجیل که ویژگی‌های یهودی دارد، دیرتر از مطالبی نوشته شده‌اند که حال و هوای یونانی دارند.) ما به نقطه‌ای در پژوهش‌های کتاب مقدس رسیده‌ایم که سوای مسئله کاربردی بودن نتایج این پژوهش‌ها در کلیسا، باید به تمام عناصر تصویری که در اختیار داریم، نگاهی تازه بیندازیم. مثال بارز این امر، تحقیقات در زمینه عیسای تاریخی<sup>۲</sup> است که فضای

۱ منظور از «اجماع»، توافق جمعی الاهدانان یا پژوهشگران کتاب مقدس درباره برخی مسایل الاهیاتی و کتاب مقدسی است. (مترجم)

۲ Historical Jesus منظور از این عبارت، پژوهش‌هایی است که در زمینه ابعاد تاریخی زندگی عیسی انجام می‌گیرد و کوشش می‌شود تا زندگی و تعالیم عیسی در نور آنچه از کشفیات و

حاکم بر این تحقیقات در سی سال گذشته، تغییر چشمگیری یافته است.

البته، اعتراض من به تقسیم‌بندی تفسیر کتاب مقدس به لغوی و غیرلغوی، به معنی بی‌اعتنایی من به این موضوع نیست که آیا رخدادهای مکتوب در اناجیل به‌راستی اتفاق افتاده‌اند یا نه. به هیچ وجه! منظورم این است که نمی‌توان با تکرار شعارهای بی‌ربط تصور کرد که موضوع حل شده است. عده‌ای می‌خواهند با اثبات سندیت تاریخی تمام مطالبی که در کتاب مقدس آمده است، «صحت» کتاب مقدس را به کرسی بنشانند و عده‌ای نیز خود را متعهد به زندگی مطابق کتاب مقدس کرده‌اند و پذیرای تمام مطالبی هستند که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد و بر آنها تأکید می‌ورزد؛ بین این دو گروه، شکافی بزرگ هست. حال باید پرسید که مسئله اساسی کدام است: اینکه «درستی کتاب مقدس را اثبات کنیم»؟ (و با خیال راحت، همان حرف‌های قدیمی را تکرار کنیم)، یا کتاب مقدس را آن قدر جدی بگیریم که بگذاریم چیزهایی به ما بگوید که تا به حال نشنیده‌ایم و اساساً نمی‌خواستیم بشنویم؟

پیشنهاد ما دایر بر اینکه باید نگاهی نو به مسائل و موضوعات انداخت، دقیقاً به این معنی است که خواهان بازگشت به قرائت‌ها و تفسیرهای پیش‌مدرن از کتاب مقدس نیستیم، در حالی که هوادارن دیدگاه‌های مدرنیستی روشنگری، ما را به چنین خواستی متهم می‌کنند. پیشنهاد ما، برخلاف این اتهام، ثابت می‌کند که ما حاضریم در تحقیقات تاریخی، بیش از آن پیش برویم که مدرنیسم (به‌خاطر دلایل خاص خود) آمادگی پیشروی داشت. در نتیجه تحقیقات تاریخی، درمی‌یابیم

دانسته‌های تاریخی و انجیل‌های رسمی (و غیررسمی) برمی‌آید، بازسازی شود. به‌طور کلی این پژوهش‌ها شامل سه جریان اصلی بوده‌اند و در موج سوم این پژوهش‌های که از چند دهه قبل آغاز شده است، تأکید بسیاری بر زمینه یهودی زندگی عیسی و تعالیم او صورت می‌گیرد و کوشش به عمل می‌آید تا با توجه به همین بستر، زندگی و اهداف و تعلیمات عیسی، درک و بازسازی شوند. البته، نتایج این تحقیقات در برخی موارد، سازگاری چندانی با آنچه کلیسا سنتاً به تعلیم آن مشغول بوده، ندارد. (مترجم)

که بسیاری از معضلات یا «تناقضاتی» که بر اثر پژوهش‌های نقادانه مدرنیستی آشکار شده، در واقع نتیجه نگرستن به کتاب مقدس از دریچه جهان‌بینی‌های بیگانه با آن بوده است. امروز واژه‌نامه‌های ما بسیار بهتر از دوران مدرنیسم است؛ به‌طور فزاینده ویراست‌های جدیدی از متون کهن چاپ می‌شوند؛ کشفیاتی که در زمینه باستان‌شناسی و سکه‌شناسی صورت می‌گیرد، بیش از آن است که اکثر ما مجال مطالعه‌شان را بیابیم. ما باید با قلبی شکرگزار، از تمام این منابع تاریخی استفاده کنیم. همان‌طور که در جایی دیگر گفته‌ام، هرگاه از این منابع استفاده کنیم، خواهیم دید که اجماع قدیمی دانشمندان «مدرنیست» کتاب مقدس، بر اساس همان معیاری که ارادت فراوان به آن داشتند، زیر سؤال می‌رود: یعنی بازسازی جدی تاریخی! همان‌طور که یکی از نویسندگان متأخر می‌گوید: «منتقدان روشنگری چاره‌ای ندارند جز آنکه برای تحسین روشنگری، سلاح آن را بر ضد خودش به کار گیرند.»

روشنگری به تاریخ استناد می‌کند؛ اما این نباید مسیحیان را به وحشت اندازد. اگر به‌راستی خدای زنده، در فلسطین قرن نخست میلادی، زیست و مُرد و از مرگ برخاست، این رخدادها همان اندازه آماده‌مداقه و موشکافی هستند که عیسای قیام کرده آماده بود تا مورد بررسی تومای شکاک قرار گیرد (یوحنا ۲۰: ۲۴-۲۹). همان‌گونه که عیسی به توما گفت، بهتر است انسان، ندیده ایمان آورد. ولی در پاسخ به کسانی که سؤال شکاکان را تکرار کرده‌اند، مسیحیت باید حاضر به ارائه پاسخ درباره‌ی رخدادی باشد که به‌راستی در تاریخ اتفاق افتاد. همچنین مسیحیت باید توضیح دهد که چگونه می‌توان از این رخداد، با توجه به قواعدی که مورخ به کار می‌گیرد، آن نوع «شناختی» را حاصل کرد که برای تحقیقات تاریخی، مقتضی و قابل حصول است. در واقع، باید قدم از این فراتر بگذارم و بگویم که در پرداختن به این سؤال، چیزهایی در کتاب مقدس کشف خواهیم کرد که در تفسیرهای خودمان، به‌آسانی کنار نهاده شده‌اند. شاید فقط تحت تأثیر فشارهای مخالفان است که به سراغ وظیفه‌رها کرده خود می‌رویم، اینکه پیوسته بکوشیم تا بهتر از



گذشتگان مان، متون بنیادی خود را درک و مطابق آنها زندگی کنیم. باید تکرار کنم که زندگی مطابق حُجیَّتِ کتاب مقدس، در عمل چنین شکلی به خود می‌گیرد.

### پست‌مدرنیسم به درستی مدرنیسم را به مبارزه می‌خواند: اصلاح لازم و ساختارشکنی بر مبنای نیست‌گرایی

همان‌گونه که اشاره کردم، مدرنیسم و تفسیرهای آن از کتاب مقدس، همزمان زیر حملاتی از نوع متفاوت بوده است، یعنی حملاتی از سوی جنبش پست‌مدرنیسم. پست‌مدرنیسم با آشکار کردن میل به قدرت در متون و جنبش‌ها، بخصوص جنبش‌های دو قرن اخیر، نه فقط بسیاری از متون کهن و جدید، بلکه خود مدرنیسم را نیز پیوسته از نظر ایدئولوژیک به مبارزه خوانده است - بخصوص هژمونی (احساس برتری) اقتصادی و فرهنگی دنیای غرب را که بر مبنای دستاوردهای روشنگری استوار است. ما انواع و اقسام تفسیرهای جدید از کتاب مقدس را دیده‌ایم - تفسیر فمینیستی، مابعد‌هولوکاستی، تفسیر نژادمدارانه، تفسیر پس‌استعماری، و غیره - تمام این تفسیرها متونی را در کتاب مقدس کشف کرده‌اند که به اصطلاح «حامی ترور» است. عده‌ای هم می‌گویند که این متون اساساً برای همین هدف به نگارش درآمده‌اند. به عبارتی، این متون را سلاحی برای ستمکاری و بدتر از آن دانسته‌اند.

مثالی بارز از این موضوع، فریاد یهودیان در متی ۲۷:۲۵ است: «خون او بر گردن ما و فرزندان ما باد!»<sup>۱</sup> این جمله در ساخت و نقد فیلم «مصائب مسیح»، ساخته مل گیسون، به کانون مناقشه مبدل شد. مثال معروف دیگر، تفسیر ساختارشکنانه از تصویری است که انجیل مرقس از هرود انتیپاس (۱۷:۶-۲۹) ارائه داده است.

۱ منظور این است که عده‌ای به استناد این آیات، گناه مصلوب شدن مسیح را بر گردن کُل نسل یهود انداخته‌اند. این باور به نوعی از عوامل یهودستیزی در کشورهای مسیحی بوده و حتی هیتلر نیز در میان استدلال‌های خود برای توجیه هولوکاست، چنین باوری را دستمایه قرار می‌داد. (مترجم)

مرقس، داستان خود را از نگاهی «مردانه» باز می‌گوید که در آن، هرود انتیپاس نقشی حاشیه‌ای و کم‌رنگ در مرگ یحیای تعمیددهنده دارد و بی‌آنکه کار چندانی از دستش برآید، قربانی توطئه دختر خوانده اغواگر و همسر دسیسه‌چین خود می‌شود. آگاه به دلیل رخداد‌های جدید در عرصه سیاست، برخی از قسمت‌های کتاب مقدس معانی جدید و نامطلوبی می‌یابند. یکی از موارد تکان‌دهنده اما شاید اجتناب‌ناپذیر، آن است که برای مسیحیان فلسطین، سرودن مزامیری که سخن از پیروزی‌های نظامی اسرائیل بر دشمنانش می‌گویند، دشوار و بلکه ناممکن است.

بسیاری چنین نتیجه خواهند گرفت که این نوع تفسیرهای ساختارشکنانه به ما خدمت کرده‌اند، چون اکنون به برکت آنها می‌توانیم چیزی را از متن بشنویم که شاید هدف اصلی متن، انتقال آن نبوده است. همچنین، پدیدآورندگان تفسیرهایی از این دست، خواستار آن شده‌اند که برخی از متون از کانون کتاب مقدس کنار گذاشته شود و متون پیشنهادی مفسران جایگزین گردد (که البته این امر تشدیدکننده عقل‌گرایی مدرنیستی بوده است). در برخی موارد، مفسران ساختارشکن رأی به بی‌فایده بودن برخی از کتاب‌های کتاب مقدس داده‌اند و اتهام این کتاب‌ها چیزی بوده که دنیای پست‌مدرن غرب، با روحیه قضاوت‌گرانه و بینی‌پر بادش، به آن می‌گوید: گناهان ایدئولوژیک نابخشودنی! البته، ساختارشکنی شیوه‌های مرسوم برای تفسیر کتاب مقدس، همیشه منفی یا مخرب نیست؛ ساختارشکنی ممکن است این تأثیر را داشته باشد که تکانی به ما دهد تا نیمه-حقیقت‌هایی را که با آسوده‌خیالی به آنها چسبیده‌ایم، رها کنیم و در کتاب مقدس چیزی را بیابیم که واقعاً در آن

---

۱ این مثالی از قرائت‌ها و تفسیرهای فمینیستی از کتاب مقدس است. یکی از دیدگاه‌های فمینیستی درباره کتاب مقدس این است که فضای حاکم بر آن مردسالارانه است، و به‌طور کلی ویراستاران و نویسندگان کتاب مقدس، این فضا را به تبعیت از فضای کلی جامعه، بر آن حاکم کرده‌اند. بنابراین، باید آن قسمت‌هایی از کتاب مقدس را که از گزند تفکر مردسالارانه در امان مانده و بر نقش و هویت زن تأکید می‌ورزد، از میان متون مردسالارانه بیرون کشید و بر مبنای آنها «الاهیات رهایی‌بخش زنان» را پی ریخت. از نمایندگان برجسته جنبش الاهیات فمینیستی، می‌توان به خانم شوسلر فیورنزا اشاره کرد. (مترجم)

وجود دارد، ولی سابقاً از دید ما پنهان مانده است. با این حال، اغلب از ساختارشکنی، صریحاً، به این منظور استفاده شده تا بر ضد کل متن، علامت هشدار بدین قرار نصب شود: «خطر! در این متن تعصبات ایدئولوژیک وجود دارد!»

بنابراین می‌توان گفت که هم‌اکنون پست‌مدرنیته، و اجزاء متعدد این جنبش، تأثیری منفی بر تفسیر کتاب مقدس در غرب گذاشته‌اند. پست‌مدرنیته هم‌صدا با مدرنیته، دیدگاه‌های آخرت‌شناختی مسیحیت و راه‌حل آن برای مسئله شر را به تمسخر می‌گیرد، اما خودش راه‌حلی پیشنهاد نمی‌کند. به این ترتیب، اگر پست‌مدرنیته میدان‌داری کند، تنها کاری که با کتاب مقدس می‌توان انجام داد این است که خود را سرگرم قسمت‌های مفرح آن کنیم و درباره قسمت‌هایی از آن که باعث رنجش ما یا کسانی می‌شود که (به‌طور انتخابی) با آنها همدردی می‌کنیم، هشدار دهیم. هم‌اکنون بخش عمده‌ای از کلیسای غرب، چنین رویکردی به کتاب مقدس دارد. آنچه این موضع پست‌مدرنیستی را تقویت می‌بخشد، این است که مردم آن را ناخودآگاه، و معمولاً بی‌آنکه حرفی در این باب زده شود، اختیار می‌کنند. این از آن روست که در حال حاضر، پست‌مدرنیته چیزی است که در فرهنگ غرب «صحیح محسوب می‌شود»، و از آنجا که صراحتاً چیزی درباره‌اش نمی‌گویند، در بوته نقد گذاشته نمی‌شود. در واقع، پست‌مدرنیته تحمل هیچ‌گونه نقدی را ندارد، به این بهانه که هرگونه نقدی را کوششی ارتجاعی می‌داند برای بازگشت به مدرنیته یا حتی دوران پیش‌مدرن، و به این ترتیب، ما را با نکته‌ای تناقض‌آمیز روبه‌رو می‌کند، اینکه: خود را در برابر نوعی ایدئولوژی به نام پست‌مدرنیسم می‌بینیم که اعلام می‌کند تمام ایدئولوژی‌های دیگر چیزی جز بازی قدرت نیستند، و در همان حال این ایدئولوژی برای حفظ موقعیت خود، همه حریفان را در نطفه خفه می‌سازد! به این ترتیب، نقادی بیش از حد، چه از سوی مدرنیسم و چه پست‌مدرنیسم، بعد از خروارها پولی که در کالج‌ها و دانشکده‌های الهیات صرف تحقیقات شده است، کلیسا را در موقعیتی قرار داده که نتواند کتاب مقدس را در هیچ چیز چنان که

منظور عیسی و مسیحیان اولیه بود، به کار گیرد. از همین روست که کتاب مقدس نقش چندان مؤثری در حیات بسیاری از کلیساهای عمده آمریکا و انگلستان ندارد. و باز از همین روست که مباحثات ما دربارهٔ حُجیت کتاب مقدس، در حد فریادکشی بر سر یکدیگر، تنزل یافته است. آیا راه بهتری وجود دارد؟

### ناتوانی پست مدرنیته

نمی‌توانیم مانند بنیادگرایان، با توسل به استدلالی پیشینی<sup>۱</sup> (مانند «کتاب مقدس چنین می‌گوید...») از این مسئله بگریزیم. با این حال، در سطح جنبش‌های فرهنگی، باید هم به سلطهٔ فرهنگی مدرنیسم توجه نشان دهیم و هم به ناکامی نقادی پست مدرنیسم در ارائهٔ راه‌حلی برای آن (پست مدرنیسم پرده از این سلطه‌گری فرهنگی مدرنیسم برداشته است، اما از سوی دیگر، با این ادعای تلویحی که فقط پست مدرنیست‌ها شرایط را درست درک کرده‌اند، باعث تداوم این سلطه‌گری شده است). همان‌گونه که نیکلاس بویل<sup>۲</sup> در «هویت ما اکنون چیست؟» می‌گوید، تمام دستاورد این ساختارشکنی عبارت بوده از نوعی نیست‌گرایی که تنها تسکین در آن، نوعی خودشیفتگی هرمنوتیکی است، به این معنی که طوری متن را تفسیر کنیم که از آن لذت ببریم و بگذاریم بقیهٔ دنیا هر کاری می‌خواهد بکند. پست مدرنیسم در برخورد با مسئلهٔ شر ناکام است، زیرا اگر تلاشی در این زمینه صورت داد، خود آن تلاش را می‌توان ساختارشکنی کرد و به انگیزه‌های مخفی عامل آن رسید؛ به این ترتیب، کتاب مقدس و ادار می‌شود تا در قبال شرارت جهان، خاموشانه چشم اغماض بر هم گذارد.

بنابراین، متهم ساختن مرقس به اینکه در یکی از داستان‌های انجیل خود، تعصبات «مردانه» وارد کرده و زیر سؤال بردن گل انجیل او از نظر اخلاقی، ممکن است مانع از توجه ما به این موضوع شود که داستان انجیل مرقس دربارهٔ آمدن پادشاهی خدا از طریق مرگ و قیام عیسی، به منزلهٔ نقد سیاسی و الاهیاتی عمیقی از امپراتوری بت پرست وقت است

که سرربازانش مسیحایی یهودی را به قتل رساندند (برای مثال، نک. به مرقس ۱۰: ۴۲-۴۵). به مثالی دیگر توجه کنید: اینکه نامه‌های افسسیان و کولسیان را به علت مرام «مردسالارانه‌ای» که تعلیم می‌دهند کنار بگذاریم و برای امروز بی‌فایده بدانیم، باز به معنای نادیده گرفتن تصویری است که آنها از کلیسا ارائه می‌دهند که در آن کلیسا، قوم احیاشده و متحدشده خداست که صرفاً با حضور خود، مذهب و امپراتوری بت‌پرست را به مصافی مقتدرانه و بلامنازع می‌خواند. (نک. به کتاب تازه برایان والش و سیلویا کیسمات «الحاق دوباره کولسیان»).

همچنانکه کمی بعد اشاره خواهیم کرد، تفسیری روایتی و مبتنی بر «نقادی واقع‌بینانه» از کتاب مقدس، راهی برای گذشتن از منجلاّب پست مدرنیسم و بیرون آمدن از سوی دیگرش است. عمل به این وظیفه، امروز ضرورت بیشتری دارد، زیرا امپراتوری بزرگ جهانی روزگار ما، در صدد تحمیل اراده اقتصادی و سیاسی و نظامی و فرهنگی خود بر سراسر جهان است، و «در منازعات فرهنگی» امروز، از دست مخالفان این امپراتوری کاری ساخته نیست.

### درباره «تجربه» چه می‌توان گفت؟

امروزه هرگاه در کلیسا سخن از «حُجّیت» می‌گویند، پای «تجربه» به میان کشیده می‌شود. هرچند در بیانیه‌های رسمی کلیسا حرفی از «تجربه» نیست، امروزه بسیاری از رهبران کلیسا، در بحث حُجّیت، از «کتاب مقدس، سنت، عقل و تجربه» سخن به میان می‌آورند، انگار که «سه پایه» معروف حُجّیت اکنون ترقی کرده و یک پایه دیگر از جنس سه پایه قبلی، به آن افزوده شده است. ریشه تاریخی این موضوع باز می‌گردد به تفسیرهای برخی از نویسندگان متأخرتر از تأکید جان وسلی بر موضوع «تجربه». در واقع، برخی سخن از «چهارضلعی وسلی» گفته‌اند، عبارتی که خود وسلی هرگز به کار نبرد. برای او، کتاب مقدس همواره بالاترین حُجّیت را داشت؛ «تجربه‌ای» که وسلی بر آن تأکید می‌کرد، عبارت بود از تجربه زنده محبت خدا و قدرت روح القدس که از طریق آن، گفته‌های



کتاب مقدس در زندگی ایمانداران، جامه حقیقت می پوشد. بنابراین، از گفته‌های فوق، نمی‌توان نتیجه گرفت که «تجربه» منبعی جداگانه برای حُجیت است که می‌توان آن را در تقابل با کتاب مقدس قرار داد، اگرچه امروزه در بسیاری از محافل الهیاتی، این کار باب و تقریباً مرسوم است (معمولاً گفته می‌شود: «کتاب مقدس می‌گوید ... سنت می‌گوید ... عقل می‌گوید ... ولی تجربه می‌گوید ... بنابراین، به حکم تجربه عمل خواهیم کرد.») گاه این مسئله را در پژوهش‌های مربوط به مسیحیت اولیه نیز وارد کرده‌اند، انگار که آنچه به کلیسای نخستین، و در واقع به عهد جدید، جنبه «تجویزی» می‌دهد، شهادت آن به چیزی است که می‌توان «تجربه مسیحیت اولیه» خواندش. این دیدگاه با وجود هماهنگی کامل اش با فضای مدرنیسم و پست مدرنیسم، به نظر من، گمراه کننده است. واقعیت این است که اگر به سه پایه، پایه چهارمی اضافه کنیم، تعادلش را بر هم خواهیم زد.

بنابراین، نخست باید گفت که «کتاب مقدس، سنت و عقل» هرگز از یک جنس نبوده‌اند. تصویر سه پایه‌ای که سه پایه یکسان دارد، خود، گمراه کننده است. همانندی کتاب مقدس و سنت و عقل، بیش از تشابه میان سیب و هلو و پرتغال، به مشابَهت سیب و فیل و پیچ گوشتی می‌ماند. همان گونه که دیدیم صف طولی از الاهی‌دانان، از آکویناس گرفته تا هوکر و تا بسیاری از نویسندگان امروز، تأکید داشته‌اند که «سنت» یعنی میراثی متشکل از آنچه کلیسا در نتیجه تعمق راجع به کتاب مقدس بیان داشته است، و «عقل» یعنی قاعده گفتار که تفکر کلیسا را درباره کتاب مقدس، از گزند مهمل گویی در امان می‌دارد و آن را به دیدگاهی کل نگرانه درباره خدا و جهان پیوند می‌زند. البته، این توضیح نیز فقط بخشی از داستان است و چه بسا برای «سنت» و «عقل»، جایگاهی مستحکم تر از آنچه داستان کلیسا مجاز می‌شمارد، قائل باشد.

اجازه بدهید مثال دیگری بزنیم. کتاب مقدس، سنت و عقل، مانند سه ردیف از کتاب‌های متفاوت در یک کتابخانه نیستند که با مراجعه به هر ردیف، بخواهیم پاسخ پرسش‌های کلیدی خود را بیابیم. در واقع،

کتاب مقدس را می توان به کل این کتابخانه تشبیه کرد؛ سنت، عبارت از خاطره اهل خانه از خواندن و درک (شاید هم درک نادرست) کتاب های این کتابخانه است؛ و عقل عبارت از عینک هایی است که مردم به چشم می زنند تا از آنچه می خوانند، سر در آورند - هر چند، این عینک ها در طول زمان تغییر کرده اند، و نشانه هایی در دست است دال بر اینکه عده ای از خوانندگان، کتاب ها را از دریچه «عقل و استدلالی» خوانده اند که سخت باعث کج فهمی این متون شده است. «تجربه» از مقوله ای متفاوت و مربوط به تأثیری است که خواندن این متون بر خوانندگان می گذارد، و یا مربوط است به تأثیر عواملی از قبیل جهان بینی، تجربیات زندگی، شرایط اقتصادی و غیره بر مطالعه این متون.

این را می توان - به «تجربه» دید! - یعنی در هرج و مرجی که اگر حکمیت نهایی را به تجربه تفویض کنیم، پیش می آید. چه در نظر سنجی های رسمی و چه در شواهد غیر رسمی، آنچه مسیحیان و غیر مسیحیان، بر پایه «تجربه» خود می گویند، همواره و به گونه ای اجتناب ناپذیر، باعث خلق همزمان داستان هایی می شود که با یکدیگر همخوانی ندارند. «تجربه»، لغزان تر و نامطمئن تر از آن است که شالوده ای برای «حجیت» ایجاد کند، مگر آنکه، به قول کتاب داوران هر کس بخواهد کاری را که به نظرش درست می آید، انجام دهد. و البته این بدان معنا خواهد بود که اصلاً حجیتی در کار نیست. در واقع، تأکید بر «تجربه»، باعث شکل گیری نوعی تکثرگرایی در دنیای غرب شده است که امروزه آن را در آستانه هرج و مرج و پریشانی قرار داده.

اما مسئله عمیق تری که باید به آن پرداخت، در اصل، مسئله ای منطقی است. «تجربه» مسیحیان، و کلیساها، همان چیزی است که تفسیر کتاب مقدس، حجیت خود را بر آن و در چارچوب آن، اعمال می کند. «تجربه» ذاتاً سیال و سرگردان و سردرگم است و تمام انسان ها، از جمله مسیحیان سرسپرده ممکن است تن به خودفریبی جدی و گسترده ای بدهند که دامنه اش به باورها و استدلال های عقلانی شان نیز گسترده شود (همان طور که ارمیاء سوگوارانه می گوید، قلب از همه چیز

فریبنده‌تر است [۹:۱۷]؛ دقیقاً به همین دلیل، «حُجَّیْتِ کتاب مقدس» باید بالاترین جایگاه را داشته باشد. این، نیز، موضوع مهمی است که به «تجربه» کشف می‌کنیم! بنابراین، اگر «تجربه» را واجد حُجَّیْتِ بدانیم، خود کلمه «حُجَّیْتِ» مفهومش را از دست خواهد داد، و دیگر نه به معنای قدیمی‌اش، «مرجع صدور حکم» خواهد بود و نه به معنای کتاب مقدسی‌تر آن، ابزاری خواهد بود که «خدا از طریق آن قدرتش را برای برقراری پادشاهی خود به کار می‌گیرد.» این بی‌معنا شدن حُجَّیْتِ، - یعنی مهار زدن بر چالشی که خدا از دنیای بت پرست به عمل می‌آورد - یکی از اهداف عمده (ضدمسیحی) روشنگری بود که به شکلی دیگر در پست مدرنیسم هم ادامه یافته است. اگر حُجَّیْتِ را به «تجربه» بدهیم، دیگر نمی‌توانیم مخاطب کلامی قرار بگیریم که منشاء آن در خارج از وجود ماست. به این ترتیب، الاهیات و زندگی مسیحی به جای آنکه ریشه در وجود خدا داشته باشند، ریشه در ما خواهند داشت؛ به بیان دیگر، اینها مبدل به شکلی از بت پرستی خواهند شد که در آن، حقیقت مربوط به خدا را با دروغی انسانی معاوضه خواهیم کرد. نمونه‌های این موضوع را در اشکال امروزی و عامه‌پسند دیدگاه‌های غنوسی می‌توان دید که مهم‌ترین دستاورد دینی انسان را در کشف «خود» و «صداقت» نسبت به آن می‌دانند. اما اغراق درباره این خودپژوهی و نشان دادن آن در جایگاه رفیعی که امروزه برای آن ادعا می‌شود، گامی است که ما را از هر شکلی از باورهای درست مسیحی، فرسنگ‌ها دور می‌سازد (البته، هویت شخصی انسان یا همان «خود»، در حال حاضر سخت زیر ضربات پست مدرنیته است، گویانکه در گفتگوهای مربوطه، این نکته معمولاً از نظر دور می‌ماند).

### «تجربه» و متن

جنبه مثبت استناد به «تجربه»، توجه به متنی است که در چارچوب آن، صدای کتاب مقدس را می‌شنویم. تجربه از آنجا که ضرورتاً قلمرو ذهنی تمام دانسته‌های ما را تشکیل می‌دهد، فضایی است که ما در آن،

صدای خدا را می شنویم، محبت اش را می شناسیم، و حکمت اش را درک می کنیم. بسیار ضرورت دارد که مسیحیان، قدرت و محبت خدا را در زندگی خود «تجربه» کنند. منظور به هیچ وجه این نیست که «حُجَّتِ خدا» به طور مکانیکی در انسان عمل می کند، چون انسان عروسک نیست، بلکه حامل صورت خداست. باید گفت که دقیقاً به خاطر مسئله وجود شر در ساختار وجود ما و در جهان (مسئله ای که روشنگری در تلاش برای کوچک نمایی آن بود)، کلام خدا باید در فضای همین تجربه، یعنی در همین قلمرو ذهنی، ما را در خطاب گیرد و در بوتۀ نقد گذارد، نه اینکه وضعیت ما را آن طور که هست، مورد تأیید و تصویب قرار دهد. می توان موضوع را چنین توضیح داد. «تجربه» چیزی است که به خودی خود در باغ می روید. «حُجَّتِ» به معنی کاری است که باغبان برای حفظ گل های واقعی و گیاهان مفید انجام می دهد به این ترتیب که علف های هرز را ریشه کن می کند تا زیبایی و ثمردهی باغ، بر نابسامانی و خار و خاشاک پیروز شوند. کلیسایی که بیش از حد بر حُجَّتِ متکی باشد، و اعتنایی به «تجربه» نکند، می کوشد تا برای حل مسئله، سطح باغ را با سیمان بپوشاند. کلیسای بیش از حد متکی بر تجربه نیز، برای حل مسئله (واقعی یا خیالی) سیمان (یعنی اشکال خشک و «قضاوتگرانه» ایمان)، اجازه می دهد تا هر چیزی در باغ بزوید و گاه اسم سیمان را می گذارد «شریعت» و هر علف هرزی که از خاک در آمد، تحت عنوان رفتار «فیض آمیز»، وجودش را گرامی می دارد. خدا ما را در مقام انسان های مخلوق به صورت او، تأیید می کند، ولی این تأیید همواره توأم با آن است که هرگاه بر اثربت پرستی، صورت او را در خود تار و تباه می کنیم، وی از یک سو در پی اصلاح مان بر می آید و از سوی دیگر، به ما وعده می دهد که از طریق عهد جدیدی که در عیسی برقرار شد، ما را ببخشد و از نو بیافریند. این بخشی از آفرینش جدید است که از هم اکنون آغاز شده و یک روز به کمال خواهد رسید. البته (چون مُستعد خود فریبی هستیم)، پیوسته باید خود را به محکم کتاب مقدس بسنجیم تا مبادا از کلام فیض خدا و از اینکه خدا ما را در مقام انسان های آفریده به صورت او، باز-تأیید

می‌کند، دستاویزی بسازیم برای اعتبار بخشیدن به مُدعیاتی که در واقع، چیزی نیستند جز شکلی بت‌پرستانه و منحرف از کاستی‌های انسانی! هرگاه اجازه دهیم تا خدا کتاب مقدس را وسیله قسار دهد و با اعمال اقتدار خود، جوامع و زندگی فردی ما را داوری کند و شفا بخشد، تأیید خدا را به‌راستی «تجربه» خواهیم کرد و به این ترتیب، خواهیم شناخت، چنانکه نیز شناخته شده‌ایم.<sup>۱</sup>

\*W. D. Davies; 2 Gerhard Kittel; \*E. P. Sanders; 2 SCM, 1985; \*M.J. Inwood, in *The Oxford Companion to Philosophy*, ed. T. Honderich [OUP, 1995], 237). \*A Priori Argument; \*Nicholas Boyle; \*University of Notre Dame Press, 1998; \*Brian Walsh Sylvia Keesmaat; \*IVP, 2004; \*Wesleyan Quadrilateral

۱ اشاره است به اول قرن‌تین ۱۲:۱۳ که آن نیز بازمی‌گردد به آنچه پولس در ۳:۸ گفته است، یعنی: «آن که خدا را دوست می‌دارد، نزد خدا شناخته شده است.» (مترجم)



## قرائت‌های نادرست از کتاب مقدس

در این فضای پیچیده فرهنگی، جای شگفت نیست که انواع تفسیرها و قرائت‌ها از کتاب مقدس شکل گرفته‌اند، چه در میان «هواخواهان کتاب مقدس» و چه در میان کسانی که با وجود احتراز از این برچسب، مدعی نوعی ارتباط با سنتی هستند که حول کتاب مقدس شکل گرفته است. بسیاری از این قرائت‌های نادرست، امروز چنان رواج گسترده‌ای دارند که در بخش عمده‌ای از کلیسا، درستی‌شان بدیهی انگاشته می‌شود. این قرائت‌ها را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد، هر چند ممکن است این تقسیم‌بندی گمراه‌کننده باشد. آنچه در پی می‌آید، فهرستی کوتاه است؛ اما مثال‌های متعدد دیگری نیز می‌توان به آن افزود. به دلیل محدودیت، و آشکارا به بهای کوچک‌نمایی موضوع، مجبورم بحث را بسیار خلاصه کنم. تردیدی نیست که هر یک از مقولات زیر را می‌توان با شرح و بسط بیشتری مورد بحث قرار داد.

### قرائت‌های نادرست «راست‌گرایان»

در آغاز، قصد اشاره به مواضع بسیاری را دارم که معمولاً از آنها به «راست‌گرایی» تعبیر می‌شود. این مواضع، کلاً یا جزئاً، بر اساس درک بسیار نادرستی از کتاب مقدس قرار دارند. به مواردی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- تفسیری از اول تسالونیکیان بساب ۴ که آشکارا مبتنی بر دوگانه‌انگاری است و مبنای اعتقاد به «ربوده شدن کلیسا در آخر زمان» را تشکیل می‌دهد (مجموعه بسیار پرطرفدار بازماندگان<sup>۱</sup> بر پایه همین

---

۱ مجموعه داستان‌هایی است نوشته تیم لائی و جری جنکینز درباره رویدادهای آخر زمان که تفسیر آخرت‌شناختی خاصی از کتاب مکاشفه را دنبال می‌کنند. (مترجم)

عقیده ساخته شده و عمیقاً منعکس کننده دیدگاه‌های جناح راست آمریکاست). جالب آنکه، تفسیر مورد اشاره، رابطه بسیار نزدیکی با نکته زیر (یعنی ۲) دارد.

۲- درکی آشکارا مادی‌گرایانه از وعده‌های کتاب مقدس که به «انجیل کامیابی» مشهور است.

۳- حمایت از برده‌داری. (کتاب مقدس همواره کوشیده است که اگر نمی‌تواند رسم و سنتی را بر اندازد، لااقل ویژگی‌های انسان‌دوستانه در آن ایجاد کند. کتاب مقدس با دستمایه قرار دادن روایت خروج، پیوسته داستان خدایی را بازگفته که اسیران را آزاد می‌سازد؛ در مواردی هم، نظیر فیلیمون، بمبی ساعتی در کنار کل نظام برده‌داری کار گذاشته است.)

۴- نژادپرستی شایع در قسمت اعظم فرهنگ غرب (گروه‌های نئوآپارتاید کماکان می‌کوشند تا ایدئولوژی‌های نژادپرستانه خود را بر مبنای کتاب مقدس توجیه کنند).

۵- اعمال روشی یکدست برای تفسیر عهدعتیق و عهدجدید بدون در نظر گرفتن تفاوت آنها که البته این نکته، ارتباطی بسیار نزدیک با نکته ذیل (۶) دارد.

۶- ایجاد گزیده‌ای سلیقه‌ای از کتاب مقدس که در واقع، بازتاب نوعی کائن-در-کائن<sup>۱</sup> تلویحی است. (عده انگشت‌شماری از مسیحیان، قربانی‌های حیوانی تقدیم کرده‌اند یا از خوردن خوک و صدف و غیره اجتناب ورزیده‌اند، ولی فقط معدودی از آنها، به علت کار خود آگاهی دارند؛ برخی کلیساها بر خطاهای جنسی بسیار سخت می‌گیرند، اما همان موضع را در قبال خشم و خشونت ندارند. برخی دیگر از کلیساها نیز موضعی عکس این اختیار می‌کنند؛ امروزه بسیاری حتی متوجه این مطلب نیز نشده‌اند که کتاب مقدس پیوسته نزول‌خواری را منع کرده است.)

۱ Canon-Within-the-Canon منظور از این عبارت، به‌طور ساده این است که در کائن کتاب مقدس (یعنی در فهرست رسمی کتاب‌های کتاب مقدس که معیار ایمان و عمل هستند) برخی کتاب‌ها، یا قسمت‌ها، را ارجح‌تر و بنیادی‌تر بشماریم. مثلاً این عقیده که رساله یعقوب در حد رسالات پولس نیست، یا فلان کتاب به اندازه بهمان کتاب، برای بنای ایمانداران مفید نیست. (مترجم)

۷- ارتباط دادن مفاهیم مربوط به «اسرائیل جدید» (مثلاً قرائتی از کتاب تثیبه) به طرح‌ها و برنامه‌های گوناگون روشنگری. (مثالی بارز از این موضوع، ایالات متحده آمریکا است، اما جالب آنکه شکلی از همین عقیده را در کلیسای کاتولیک رومی فرانسوی در کبیک کانادا نیز می‌توان یافت.)

۸- حمایت از مجازات مرگ (در حالی که اکثر پدران کلیسای اولیه با آن مخالف بوده‌اند.)

۹- کشف مفاهیم «مذهبی» و حذف مفاهیم «سیاسی» که این اغلب به معنی حمایت ضمنی از وضعیت اجتماعی موجود است. این امر در برخی از فرهنگ‌ها با نکته ۱ بخوبی عجین شده است.

۱۰- تفسیرهایی از اندیشه پولس به‌طور کلی و رساله رومیان به‌طور خاص که بُعد یهودی آن را تماماً کنار می‌گذارد، در حالی که این رساله را جز با در نظر گرفتن محتوای یهودی آن، نمی‌توان درک کرد؛ این نکته غالباً با نکته ذیل (۱۱) همراه است.

۱۱- حمایت به اصطلاح «کتاب مقدسی» از دولت فعلی اسرائیل بر این مبنا که تشکیل آن در نتیجه تحقق وعده‌های کتاب مقدس بوده است.

۱۲- به‌طور کلی عدم توجه به زمینه و چارچوب مطالب کتاب مقدس و اصول هرمنوتیک.

بخش وسیعی از این نکات، متأسفانه، مشخصه‌الاهیات «محافظه‌کارانه» مسیحی است. بخش وسیعی از مسیحیت «لیبرال»، ضمن تشخیص این کاستی‌ها، به‌درستی آنها را به خرده‌فرهنگی ارتباط می‌دهد که از جهات دیگر نیز با آن اختلاف نظر دارد و به این ترتیب، صراحتاً موضعی مخالف اتخاذ می‌کند (با شعارهایی نظیر «رها کردن کتاب مقدس از کمند بنیادگرایی» و غیره).

### قرائتهای نادرست «چپ‌گرایان»

فهرست قبلی با قرائتهایی به همان اندازه نادرست و مرسوم در گروهی دیگر موسوم به «چپ‌گرایان»، متعادل می‌شود.

- ۱- ادعای «عینیت» یا قرائتی «بی طرفانه» از متن (دیدگاه کلاسیکِ مدرنیستی).
- ۲- ادعای اینکه تاریخ یا علم نوین، به اصطلاح «کتاب مقدس را از اعتبار ساقط کرده» و یا کاری کرده است که برخی از مدعیاتِ محوری آن، نامتناسب، ناخوشایند یا باور نکردنی شوند.
- ۳- استدلال بر مبنای «نسبیت فرهنگی» که می گوید: «کتاب مقدس کتابی قدیمی و متعلق به فرهنگی متفاوت است. بنابراین نمی توانیم در دنیای مدرن آن را جدی بگیریم.»
- ۴- بازنویسی تاریخ بر مبنای اصول عقل گرایی که آغازگاه ثابت آن، چیزی است که روشنگری در صدد اثبات آن بوده اما موفق نشده است (اینکه، مثلاً برخی از جنبه های داستان عیسی «ممکن نیست اتفاق افتاده باشد.»)
- ۵- کوشش برای نسبی کردنِ تعالیمِ کثیرالتکرار و مشخص کتاب مقدس با استناد به «اصلی» که مورد تعمیم قرار گرفته و به احتمال بسیار از فرآورده های روشنگری است (مثلاً اصل «رواداری [تساهل]» یا «پذیرش همگان»); لطفاً توجه داشته باشید که وقتی عیسی تصمیم گرفت نهار را در خانه زکای خراجگیر صرف کند (لوقا ۹: ۱-۱۰)، مردم یگه خوردند، اما زندگی زکا تغییر یافت. در مثالی دیگر، عیسی زنی را که در حین زنا گرفتار شده بود «پذیرفت» و تکبر و خودپسندی متهم کنندگانش را آشکار کرد (یوحنا ۸: ۱-۱۱) اما در همان حال به او گفت که دیگر گناه نکند.
- ۶- ارائه تصویری ناقص و کم مایه از تعالیم کتاب مقدس درباره برخی موضوعات، به این هدف که تعالیم آن درباره برخی موضوعات دیگر کنار نهاده شود: با وجود ادعاهای مکرر مخالفان، عهد جدید طلاق را در برخی شرایط خاص مجاز می شمارد؛ و کاملاً موافق آن است که زنان، رسول و شماس باشند و عبادت کلیسا را رهبری کنند؛ عهد جدید سخت می کوشد تا در وهله اول، انسانیت را به فضای برده داری تزریق کند و در گام بعدی، آن را به مبارزه طلبد.

۷- کشف مفاهیم «سیاسی» در کتاب مقدس به بهای کنار نهادن مفاهیم «مذهبی» آن، اغلب بدون در نظر گرفتن اینکه اگر این نوع تفسیرها از کتاب مقدس، نیرویی برای تغییر ایجاد نکند، حاصلی جز یک مشت شعارهای تو خالی نخواهد داشت، شعارهایی که، بدون ایجاد تغییری در وضع جهان، به مؤمنان احساس آرامش کاذبی خواهد داد، چون به ذهن‌شان القاء خواهد کرد که بینش اخلاقی آنها، در موضع بالاتری قرارشان می‌دهد («خداوندا، شکر می‌کنم که من مانند این خشکه مقدسانی نیستم که هیچ اهمیتی به مسائل سیاسی نمی‌دهند.»)

۸- طرح این موضوع که عهد جدید از عهد عتیق به شیوه‌ای کاملاً دلخواه یا ناموجه استفاده کرده است؛ گاه همان‌طور که دیدیم، به استناد همین موضوع نتیجه‌گیری می‌شود که باید از عهد جدید نیز به همین روش استفاده کرد. همواره نیز به این مثال‌ها استناد می‌شود: استفاده متی از هوشع (۱۵:۲) و استفاده پولس از موتیف<sup>۱</sup> «بذر» (غلاطیان ۳:۱۶). در واقع، هر این دو مورد مربوط می‌شوند به پیوندی میان عیسی و اسرائیل که از نظر بسیاری از محققان پروتستان دوره مدرن دور مانده است، اما این «پیوند» اکنون موضوعی کاملاً آشنا در تحقیقاتی است که به استفاده عهد جدید از موضوعات و روایت‌های عهد عتیق، توجه نشان داده است.

۹- ادعای اینکه نویسندگان عهد جدید فکر نمی‌کردند که آنچه می‌نویسند، «کتاب مقدس» است. بنابراین، این در حکم عدول از واقعیت خواهد بود اگر به نوشته‌های آنها به عنوان «کتاب مقدس» استناد کنیم (نک. به صص. ۸۱-۸۲).

۱۰- اشاره به این موضوع که برای کلیسا مدتی طول کشید تا کائن کتاب مقدس را تعیین کند (و اینکه برخی از مباحثات مربوط به تعیین کائن، شامل عواملی غیر از مسائل الاهیاتی بود، نظیر ملاحظات سیاسی). به استناد این موضوع، استدلال می‌شود که باید کائن را کنار

۱ Motif یعنی درون‌مایه، موضوع و مضمون اصلی که مرتباً تکرار می‌شود. (مترجم)



نهاد و کتاب‌های دیگری (مانند «انجیل توما») را مبنا قرار داد که متکی بر جهان‌بینی متفاوتی هستند. گاه همین استدلال سبب می‌شود تا تاریخی متقدم‌تر برای کتاب‌های غیرکاننی پیشنهاد شود (نک. به صص. ۹۲-۹۵).

۱۱- برداشتی سطحی از موضوع «تفسیر کتاب مقدس با توجه به زمینه تاریخی آن»، به گونه‌ای که تصور می‌شود اگر کتاب مقدس را با توجه به «زمینه تاریخی» آن تفسیر کنیم، دیگر مجبور نیستیم مفهوم متن را با شرایط خود انطباق دهیم.

۱۲- کوشش برای تقلیل دادن «حقیقت» به بیانات «علمی»، و یا به طور کلی، ساختارشکنی «حقیقت».

با کمال تأسف باید گفت که بخش اعظم این نکات، مشخصه تفسیر به اصطلاح «لیبرالی» کتاب مقدس است. کلیساها و دانشکده‌های بزرگ پروتستان در غرب، پیوسته بر این باور بوده‌اند و چنین تعلیم داده‌اند که تمام نکات مذکور، نتایج قطعی تحقیقات مدرن هستند و هرگونه تلاشی برای نقد هر گوشه‌ای از آنها، نشانه نوعی بازگشت به دوران عقل‌ستیز پیش مدرن است و چنین ارتجاعی می‌تواند موقعیت، اعتبار و به احتمال بسیار، درآمد ناقد را به خطر اندازد. نتیجه این امر عبارت بوده از: غفلتی عظیم از آنچه کتاب مقدس هست و تعلیم می‌دهد؛ ناتوانی در استفاده‌ای جدی و بالغانه از کتاب مقدس که منطبق بر اصول ایمان مسیحی باشد؛ و، البته، برانگیختن واکنشی از جانب مسیحیان «محافظه‌کار» که با مشاهده این کاستی‌ها و ربط دادن به حق آنها به عوامل فرهنگی و اجتماعی دیگری که با آنها نیز مخالف‌اند، صراحتاً موضع مخالف اتخاذ می‌کنند.

**قطبی شدن مباحثات و نیاز به تأویلی نو که ریشه در داده‌های تاریخی دارد و بر محوریت موضوع پادشاهی خدا شکل گرفته است**

قطبی شدن مباحثات جاری، از همین «منازعات» مربوط به کتاب مقدس ناشی می‌شود که مقید به فضای فرهنگی غرب، بخصوص آمریکاست. باز در عرصه همین فضا است که می‌شنویم تفسیرهای مختلف کتاب مقدس، مسئله‌ای شخصی است و همه تفسیرها ارزشی

یکسان دارند. البته، این دیدگاه، شکلی از موضع کلاسیک پست مدرنیسم است که می گوید چیزی به اسم متن وجود ندارد. آنچه هست، تفسیرهای مختلف افراد است و بس، چون متنی که من می خوانم «مبدل می شود» به متنی متفاوت با آنچه تو می خوانی (باز هم اصلِ عدم قطعیتِ هایزنبرگ). این دیدگاه آشکارا نادرست است. من و بسیاری دیگر کوشیده‌ایم نشان بدهیم که قرائتی مبتنی بر «نقادی واقع‌بینانه» می‌تواند ضمن جدی گرفتن نقادی‌های پست‌مدرنیسم، به درکی به‌راستی تاریخی از کتاب مقدس برسد. من در بخش دوم «عهد جدید و قوم خدا» به این موضوع پرداخته‌ام. باید به پرسش‌ها دقت کنیم و با بررسی آنها به پاسخ برسیم. نمی‌توانیم چشم‌های خود را به روی آنها ببندیم و به اعلام و تأیید مواضع قبلی خود اکتفا کنیم؛ از طرفی هم نمی‌توانیم در برابر آنها خود را بیازیم و دست‌های مان را بالا ببریم. بررسی‌های معتبر تاریخی، کماکان ابزاری مناسب برای کشف منظور دقیق نویسندگان کتاب مقدس است. ما واقعاً به گذشته دسترسی داریم؛ البته، درست است که ما گذشته را از نگاه خود می‌بینیم و نگاه ما متأثر از فرهنگ مان است، به گونه‌ای که برخی چیزها را می‌بینیم و برخی چیزها را نمی‌بینیم. اما به هر حال، چیزهایی هست که می‌بینیم و اگر باب گفتگو را با کسانی که از چشم‌اندازی متفاوت به مسائل می‌نگرند، باز نگاه داریم، به‌راستی این فرصت را در اختیار خواهیم داشت که کمابیش به چگونگی ماقوع پی ببریم. بنابراین، واقعاً امکان آن وجود دارد که با توجه به بررسی‌های تاریخی، با کمال قطعیت، برخی از تفسیرهای موجود از متون باستانی را بر تفسیرهای دیگر، ترجیح دهیم. (مثلاً اکنون می‌توانیم به شیوه‌هایی جدی و نه صرفاً ذهنی ثابت کنیم که کتابی که ادعا می‌کند انجیل مرقس کلاً درباره‌ی ترک اعتیاد به الکل است - واقعاً کتابی با این ادعا وجود دارد - کمتر به واقعیت نزدیک است تا کتابی که می‌کوشد انجیل مرقس را با توجه به جنگ قدرتی درک کند که میان یهودیان و رومیان وقت جریان داشت، و سپس می‌کوشد تا ضمن درک دنیای امروز مذهب و امپراتوری، آن را با همان پیام انجیل مرقس در خطاب گیرد.) واقعاً می‌توان شرایط تاریخی

را کشف کرد؛ مورخان واقعی تمام مدت به همین کار مشغول‌اند. قرائتی واقعی و تازه از کتاب مقدس که بدقت با معیارهای تحقیقات تاریخی سنجیده شده باشد، واقعاً می‌تواند دیده‌ها و بینش‌های جدیدی برای ما به ارمغان آورد و به‌راستی چنین نیز می‌کند.

طرح این موضوع، برخلاف آنچه عده‌ای مشتاق به گفتن‌اش هستند، به معنی سر فرود آوردن در برابر ایدئولوژیِ روشنگری نیست. فقط به این دلیل که بنّایان در دوره‌ای خاص، از نقشه‌ای نامناسب و مصالحی نامرغوب برای ساختمان‌سازی استفاده کرده‌اند، نمی‌توانیم کلاً دور زندگی در ساختمان را قلم بگیریم و در چادر زندگی کنیم. تاریخ - هم «آنچه در گذشته اتفاق افتاده» و هم «مطالعه» ما دربارهٔ آنچه در گذشته اتفاق افتاده» - بخشی از دنیای آفریدهٔ خداست که باید با ابزار مناسب در آن به کنسودو کاو پرداخت. تاریخ واقعی باید با الیهات واقعی ادغام و ترکیب شود که این خود (به دلیل تجسم)، ضرورت و شایستگی کار مورخ را پررنگ‌تر می‌سازد. تنها در صورتی که به یاری این ابزار، راهی از میان مباحثات ایدئولوژیکِ معاصر به سوی دیگر آن بگشاییم، می‌توانیم امیدی به شفاف‌تر شدن موضوعات داشته باشیم. نیل به نتایج قطعی که جای خود دارد. تنها با این کار می‌توانیم نیمچه ادعایی داشته باشیم که مطابق کتاب مقدس زندگی می‌کنیم، زندگی تحت اقتدار کتاب مقدس که جای خود دارد. خوشبختانه، همچنان که در تحلیل حاضر نشان دادیم، هم قرائت‌های مدرنیستی و هم پست‌مدرنیستی از کتاب مقدس را می‌توان در ترازوی کتاب مقدس، سنت مسیحی و عقل نهاد و سنجید و آنها را ناقص یافت. چارهٔ هر این دو قرائت نادرست - و راه خروج از گُمخانهٔ نقادی پست‌مدرنیته - پیچیده و ضروری است. فصل آخر کتاب، به این چاره‌اندیشی اختصاص دارد.

## بازگشت به مسیر درست

ما به دیدگاهی منسجم درباره عبارت فشرده و پیچیده «حُجَّیْتِ کتاب مقدس» نیاز داریم. چنین دیدگاه منسجمی باید بر نقش کتاب مقدس به عنوان عامل مقتدر و دگرگون کننده خدا تأکید ورزد، و باید توجه خود را به آرمان پادشاهی خدا معطوف سازد که عیسی آن را چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز آغاز نهاد و روزی هم به کمال اش خواهد رساند. در این دیدگاه، کلیسا واجد این مشخصه است که کانون زندگی آن تشکیل یافته از گوش سپردن به کتاب مقدس توأم با دعا، تفحص شورمندانه در کتاب مقدس، اطاعت فروتنانه از آن و اعلام مقتدرانه اش، بخصوص در خدمات رهبران رسمی کلیسا. بخش های ذیل شامل پیشنهادهایی در این خصوص هستند:

### خدا، کتاب مقدس و رسالت کلیسا

کل استدلال من تا اینجا به این نتیجه عمده منتهی می شود: اگر عبارت فشرده «حُجَّیْتِ کتاب مقدس» را باز کنیم، به تصویری خواهیم رسید از نقشه جهان شمول و نجات بخش خدا برای تمام هستی که عیسی اجرای آن را آغاز کرد و هم اکنون کلیسا باید با زندگی پر از روح القدس خود، و دقیقاً در مقام جامعه ای که کتاب مقدس را می خواند، دستاورد عیسی را به کار گیرد. همین کلمه «خواندن» در عبارت اخیر به وظایفی اشاره دارد که به آنها خواهیم پرداخت. اما می خواهیم بر این نکته تأکید کنیم که فقط زمانی می توانیم به ماهیت و حیات درونی کلیسا پی ببریم که ابتدا رسالت کلیسا را در نظر بگیریم، و رسالت کلیسا را نیز زمانی درک می کنیم که ابتدا هدف خدا را برای سراسر جهان، چنانکه مثلاً در پیدایش ۱-۲، پیدایش ۱۲، اشعیا ۴۰-۵۵، رومیان ۸، اول قرن تیان ۱۵، افسسیان ۱

و مکاشفه ۲۱-۲۲ آمده است، مدّ نظر قرار دهیم. ما کتاب مقدس را به این منظور می خوانیم که خاطره و درک ما از روایتی که خود در آن ایفای نقش می کنیم، تجدید شود و به خاطر آوریم که این روایت از کجا آغاز می گیرد و به کجا می رود، و بنابراین نقش ما در آن چه باید باشد.

این بدان معناست که «حُجّیت کتاب مقدس» زمانی به راستی منشاء اثر می شود که کلیسا به ابزاری برای تحقق پیام انجیل در جهان تبدیل گردد، و انجیل این خبر خوش است که در عیسای مسیح، خدای زنده بر قدرت های شرارت پیروز شده و کار آفرینش جدید را آغاز کرده است. زمانی که کلیسا در دست و در عقل و در دل، حامل کتاب مقدس شود - و منابع خود را به روزنامه و اخبار و احوال سیاسی روز محدود نکند - می تواند در جهان فعالیت کند و مطمئن باشد که نه قیصر، بلکه عیسی، خداوند است. نوع حکمتی که در کتاب مقدس توصیه شده (مثلاً در کولسیان ۴:۵-۶؛ اول پطرس ۳:۱۵) ایجاب می کند که ما فعالیت خود را در جهان، به بیان گفته های کتاب مقدس محدود نکنیم. در قدرت و حکمت روح القدس باید طوری اولویت های انجیل و شیوه آن را برای در هم کوبیدن قلعه های شریر (دوم قرن تیان ۱۰:۳-۶) درک کنیم که در برخورد با موقعیت ها و شرایط خاص، بدانیم خدا از ما چه می خواهد، همان خدایی که از روی محبت خود خواهان رهانیدن جهان از جهالت و ستمگری و شرارت است. به این ترتیب، حُجّیت کتاب مقدس زمانی می تواند به بهترین وجه، ذهن کلیسا را دگرگون و اراده ما را تحکیم کند که نتایج رستاخیز عیسی را در عرصه های گوناگون زندگی جلوه گر سازیم، و بدین گونه در انتظار روزی باشیم که خدا همه هستی را نو خواهد ساخت و عدالت و سعادت و سلامت به پیروزی خواهد رسید (افسیان ۱:۳-۲۳).

از این منظر، نقش مشخص کتاب مقدس آن است که انسان ها را به طور فردی با پیام انجیل به چالش گیرد. افراد با شنیدن انجیل، به طور شخصی ایمان می آورند و زندگی شان، مطابق الگویی که به کرات در عهد جدید ذکر شده، اساساً متحول و زیر و رو می شود. به این ترتیب، انجیل به



چالش جهانگیر کتاب مقدس، حالتی شخصی و انفرادی می‌بخشد. این بدان معناست که از تمام کودکان و زنان و مردان دعوت به عمل می‌آید تا با ایمان، خود را تسلیم خداوندی عیسای مصلوب و قیام کرده سازند و به این ترتیب، از طریق تعמיד و عضویت در بدن مسیح، مبدل به انسان‌هایی شوند که تجسم زنده انتظار برای آفرینش جدید هستند (نگاه کنید به غلاطیان ۶: ۱۵؛ دوم قرنتیان ۵: ۱۷). قدرت خدا از طریق پیام انجیل عمل می‌کند تا به این هدف تحقق بخشد و آنچه قدرت خدا را پیوسته برای این منظور به حرکت درمی‌آورد، ترکیب قدرت روح القدس با کلام مکتوب یا بیان شده است و در سراسر تاریخ خدمات مسیحی، این کلام، همان کلام کتاب مقدس بوده که خواننده و موعظه و تشریح و به کار گرفته می‌شود. عبارت «حُجَّتِ کتاب مقدس» بخصوص اشاره به این دارد که خدا از طریق کتاب مقدس، عیسی را آشکار می‌سازد و با قلب و ذهن افراد، با قدرتی دگرگون‌کننده سخن می‌گوید و با نیروی شفابخش روح القدس، زندگی‌شان را به کل متحول می‌سازد. این نتیجه، زمانی هم که فرد کتاب مقدس را به اصطلاح در «جزیره تنهایی خود» و در انزوا می‌خواند، قابل حصول است، اما معمولاً از کار گروهی قوم خدا حاصل می‌شود، از کار کسانی گرفته که کتاب مقدس را ترجمه و منتشر کردند (حتی در جزیره هم انسان از وجود دیگران بی‌نیاز نیست) تا کار کسانی که به دیگران در درک کتاب مقدس و زندگی مطابق آن، کمک کرده‌اند. از این جهت، خدمت این افراد را می‌توان به کار فیلیپس در باب ۸ اعمال رسولان تشبیه کرد که به خواجه‌سرای حبشی در درک کتاب مقدس یاری داد.

بنا بر آنچه آمد، «حُجَّتِ کتاب مقدس» در چارچوب عملکرد پادشاهی خدا معنا می‌یابد، عملکردی که همه سطوح هستی، از بُعد جهانی و سیاسی تا بُعد شخصی زندگی انسان را در بر می‌گیرد. هرگاه از این منظر به اقتدار و حُجَّتِ کتاب مقدس، که دایره تأثیر آن همه هستی را شامل می‌شود، نظر افکنیم در خواهیم یافت که چگونه اقتدار و حُجَّتِ کتاب مقدس به زندگی کلیسا سامان می‌دهد و کلیسا را مبدل به ابزار خدا

برای اجرای رسالت‌اش می‌سازد؛ همچنین در خواهیم یافت که چگونه کتاب مقدس تمام مسیحیان را فرامی‌خواند تا در همهٔ زمینه‌های زندگی خود، تحت اقتدار خدا زندگی کنند.

برای بررسی بیشتر این موضوع، باید ابتدا نگاهی بیندازیم به جایگاه مستمر سنت و عقل.

### جایگاه سنت: زیستن در گفت‌و شنود<sup>۱</sup> با قرائت‌های پیشینیان از کتاب مقدس

با توجه به آنچه آمد، یعنی نقش کتاب مقدس در انجام پذیرفتن رسالت الهی کلیسا در جهان، باید پرسید که کلیسا زندگی خود را چگونه سامان می‌دهد؟ اندکی بعد به این موضوع خواهیم پرداخت که اقتدار و حجیت کتاب مقدس (یعنی اقتدار خدا که از طریق کتاب مقدس عمل می‌کند) در بُعد عمل چگونه ظاهر می‌شود. اما پیش از آن، اجازه می‌خواهم کمی دربارهٔ نقش سنت تأمل کنیم.

توجه به سنت بدان معناست که با دقت (یعنی فروتنانه اما نه بدون نگاه نقادانه) توجه کنیم که کلیسا کتاب مقدس را در گذشته چگونه تفسیر و در زندگی خود به کار برده است. باید پیوسته به مسئولیت خود در مشارکت مقدسین توجه داشته باشیم، بی‌آنکه سخن پیشینیان گرانقدر خود را نهایی فرض کنیم یا از آن «حجیتی ثانوی» در کنار کتاب مقدس بسازیم. هرگاه آنها یکصدا دربارهٔ مطلبی سخن می‌گویند، باید سراپا گوش شویم. شاید گاه اشتباه کرده باشند. به راستی هم چنین است؛ اما اگر به رأی و نظر آنها بی‌اعتنایی کنیم، به زیان خودمان تمام خواهد شد. در نهایت، مطالعهٔ تاریخ کلیسا، «موضوعی» سوای تلاش برای درک و تفسیر درست کتاب مقدس نیست. در هر دوره‌ای، هر یک از شخصیت‌های کلیدی تاریخ کلیسا، چه مرد و چه زن، تأثیر خود را بر شیوهٔ تفسیر

۱ منظور از گفت‌و شنود یا دیالوگ در اینجا، آن است که مفسران فعلی کتاب مقدس باید دربارهٔ آنچه اسلاف آنها در تفسیرشان از کتاب مقدس گفته‌اند، تأمل کنند و دیدگاه‌های آنها را بسنجند و بکشند تا به درک عمیق‌تر و جدیدتری از متون مورد نظر دست یابند. (مترجم)

کتاب مقدس بر جای گذاشته‌اند، و هر چه آگاهی ما به این موضوع کمتر باشد، به همان میزان نیز کمتر خواهیم فهمید که چرا متنی را «عادتا» به فلان روش تفسیر می‌کنیم.

این گونه زندگی با سنت، و خواندن کتاب مقدس در نور آن، به ابتدای مسیحیت بازمی‌گردد. «مسیح مطابق با کتب مقدس در راه ما مُرد»؛ به مجرد آنکه شخصی این مطلب را بیان داشت (و، بر طبق لوقا ۲۴، عیسی نیز چیزی بسیار شبیه آن گفت)، کسانی که این ادعا را شنیدند و درباره‌اش به تعمق پرداختند، موظف شدند تا از آن پس، کتاب مقدس را با توجه به این اعلان جدید بخوانند. پولس که گاه از سنت‌ها و باورهای بسیار متقدم کلیسا سخن می‌گفت که برای انتقال آنها می‌کوشید (اول قرنتیان ۱۱: ۲۳؛ اول تسالونیکیان ۱: ۴). در نسل‌های بعد، کسانی که اعتقادنامهٔ رسولان را نوشتند، و نیز کسانی که اعتقادنامهٔ مهم نیقیه را در قرن چهارم به نگارش درآوردند و ویراست جدیدی از آن را در قسطنطنیه تنظیم کردند، در واقع الگو و شیوه‌ای برای تفسیر کتاب مقدس فراهم می‌ساختند. البته چنین نیست که این الگو، کامل و از هر نظر کافی و وافی باشد؛ در این اعتقادنامه‌ها، ذکری از موضوع محوری اناجیل به میان نیامده است - اینکه عیسی پادشاهی خدا را اعلام و افتتاح می‌کند (مگر آنکه عبارت «پادشاهی او را پایانی نخواهد بود» را اشاره‌ای به این موضوع بدانیم). با این وصف، کلیسا همواره این اعتقادنامه‌ها را خلاصه‌ای غنی و چندبُعدی از اعتقاداتی دانسته است که مسیحیان با گذشت زمان به آنها رسیده‌اند، و آنچه این اعتقادات را در مسیحیان پدید آورده، عبارت بوده است از تلاش سخت برای درک کتاب مقدس و اطاعت از خدا با قلبی شکرگزار، یعنی صفاتی که مشخصهٔ زندگی مسیحی است.

با توجه به گذشتهٔ نه چندان دور، مسیحیان امروز باید بدانند که خود، در قلمرو چه سنت‌هایی قرار دارند. در هر سنتی، بسیاری چیزها هست که باید مایهٔ شکرگزاریِ پیروانش باشد. البته، هیچ سنتی به خودی خود کامل نیست - از جمله سنت‌هایی که، (نظیر آنچه پیشتر اشاره کردم)، به «کتاب مقدسی» بودنشان می‌بالند. برای ارزیابی ارزش یک سنت، یا

نقائص آن، یک شیوه آن است که ببینیم سنت مزبور تا چه اندازه امکان قرائت همگانی و مطالعه شخصی کتاب مقدس را فراهم می‌سازد بی‌آنکه دست به دامان قرائت‌های گزینشی و ترفندهای تفسیری شود. در اینجا نیز باید بر لزوم تأویل تاریخی مناسب کتاب مقدس (برخلاف تأویل نامناسبی که می‌کوشد پایه‌های ایمان مسیحی را سست سازد) تأکید نهاد. تأکید بر لزوم زندگی با سنت، به این معنی نیست که مطابق آنچه دیدگاه رسمی کلیسای کاتولیک رومی را تشکیل می‌دهد، سنت و کتاب مقدس را دو جریان موازی بدانیم که به نهری واحد سرازیر می‌شوند، بلکه باید بگذاریم سنت همان چیزی باشد که هست، یعنی صدای زنده کلیسای انسانی که در تلاش و تقلای خود برای فهمیدن کتاب مقدس، گاه دچار کج‌فهمی می‌شود و گاه به درکی شکوهمند از آن می‌رسد. از همین روست که این چالش برای هر نسلی از مسیحیان تجدید می‌شود. سنت‌ها به ما می‌گویند که از کجا آمده‌ایم. اما کتاب مقدس، هادی بهتری به سوی مقصد است.

### جایگاه عقل: توجه به زمینه، معنا، و شناخت گسترده‌تر از همه نوع

به همین سان، عقل نیز به این معناست که تفسیرهای صرفاً دلخواه و بلهوسانه از کتاب مقدس را کنار گذاریم و به مسائل مربوط به معنای لغوی متن و زمینه و بستر تاریخی آن، توجه مبذول کنیم. کار عقل، سنجش تفسیرهای خیالی و نسنجیده از متن است (برای مثالی از این نوع تفسیرهای نسنجیده می‌توان به دیدگاهی اشاره کرد که اخیراً در یکی از تحقیقات بی‌مایه عهد جدید ابراز شده دایر بر اینکه عیسی یک فراماسون مصری بوده است). عقل الزام می‌کند که تفسیر ما دارای معنای منطقی باشد. البته، همچنان ناگزیر از پاسخ گفتن به این دو پرسش خواهیم بود که «معنی داشتن یعنی چه؟» و «ملاک ما عقلی چه کسی است؟»، اما وجود این پرسش‌ها سبب نمی‌شود که بحث ما یکسره بیهوده باشد. کاربرد عقل همچنین به این معنی است که به زمینه فکری و فرهنگی روزگار خود و تعصبات و سوگیری‌های آن، توجه کنیم. از همین روست که

گفتگوها و مناظره‌های عمومی، و نه فریادکشی بر سر یکدیگر، ضرورت تام دارند. در اکثر گفتگوهایی که دربارهٔ مباحث جنجالی صورت گرفته است، طرف‌های گفتگو کوشیده‌اند حریف را به میدان نیامده کیش و مات کنند!

استفاده از «عقل» به این معنی خواهد بود که به کشفیات گسترده و عظیم در زمینهٔ زیست‌شناسی، باستان‌شناسی، فیزیک و اخترشناسی توجه کنیم و آنها را گرامی داریم، زیرا این کشفیات سبب شده‌اند تا درک بهتری از دنیای آفریدهٔ خدا و موقعیت انسان کسب کنیم. البته، منظور این نیست که در برابر فشارهای دیدگاه‌های علمی متمایل به الحاد یا عقل‌گرایی، تسلیم شویم. هرگز نباید فراموش کنیم که علم، بنا بر تعریف، به مطالعه در امور تکرارپذیر می‌پردازد، حال آنکه تاریخ دربارهٔ امور تکرارناپذیر مطالعه می‌کند. از سویی نیز، نمی‌توان [شهادت] «عقل» را با «نتایج حاصل از علوم جدید» به‌طور سرسری درآمیخت و یک کرد، چنانکه گویی مسیری مستقیم، یا به عبارتی نوعی الاهیات طبیعی، وجود داشته باشد که ما را از آنچه در بوتۀ آزمایش می‌یابیم، مستقیماً به مطلبی برساند که می‌توانیم و باید دربارهٔ خدا و پادشاهی‌اش بیان کنیم. «عقل» را بیشتر می‌توان به قوانین هارمونی و کنترپوان<sup>۱</sup> تشبیه کرد: عقل، ملودی را تحریر نمی‌کند، بلکه زبانی برای غنا بخشیدن به ملودی پدید می‌آورد. البته، با وجود تمام اینها، عقل را نمی‌توان جایگزینی برای کتاب مقدس یا سنت دانست یا منبعی مستقل در برابر آنها به حساب آورد. عقل، مکملی ضروری، یا ابزاری لازم برای آن است که اطمینان حاصل کنیم آنچه می‌شنویم، به‌راستی صدای کتاب مقدس و سنت است و نه بسامدهای صدای خودمان. وانگهی، عقل نقشی اساسی برای حصول اطمینان از این مطلب دارد که ما واقعاً به سخنان یکدیگر گوش می‌دهیم و فراموش نکرده‌ایم که همهٔ ما ساکنان دنیایی واحد هستیم که آفریده و تحت حمایت خدایی واحد است، خدایی که او را در عیسای مسیح



شناخته‌ایم. گفتگوی مبتنی بر عقل و منطق، شیوه‌ای برای زندگی است که خدا می‌خواهد جایگزین شیوه مبتنی بر خشونت و آشفتگی سازد. شاید تا حدودی به این دلیل است که پولس می‌گوید «عبادت معقول ما» آن است که به جای هم‌شکل شدن با جهان، تمام وجودمان بر اثر تازه شدن ذهن مان، دگرگون شود (رومان ۱۲:۲). تمام این کارکردهای عقل و خرد، همان اندازه در گفتگو راجع به کتاب مقدس ضرورت دارد که در هر گفتگوی دیگری.

### شکل دادن به دیدگاهی چندلایه‌ای: الگوی نمایش پنج‌پرده

دقیق‌تر بگوییم، ما به دیدگاهی چندلایه‌ای درباره کتاب مقدس نیاز داریم، نظیر آنچه در میان مسیحیان اولیه رواج داشت و قبلاً به آن اشاره شد (نک. به صص. ۸۳-۸۸). ما باید به اهمیت تام ژانر، موقعیت، سبک ادبی و غیره توجه کنیم و در نظر داشته باشیم که توجه به این موضوعات، چه تفاوت عظیمی در درک و قرائت ما از متن ایجاد می‌کند. اگر اینها نادیده گرفته شوند، بار دیگر گرفتار بحث‌های بی‌حاصل بین کسانی خواهیم شد که می‌گویند: «کتاب مقدس می‌فرماید... والسلام!» با کسانی که پاسخ می‌گویند: «بله، ولی همان کتاب مقدس در عین حال می‌گوید که باید زناکاران را سنگسار کرد و نباید لباس‌هایی پوشید که از دو نوع پارچه تهیه شده‌اند!» ضرورت بسیار دارد که ما از این بن‌بست غیرضروری عبور کنیم و وارد بحث‌های جدی‌تری درباره کتاب مقدس شویم.

اینجاست که نوبت به طرح پیشنهادی من درباره روشی برای تفسیر کتاب مقدس می‌رسد که مبتنی بر «پنج پرده» است (رجوع شود به «عهد جدید و قوم خدا»، فصل ۵). همان‌گونه که در «عهد جدید و قوم خدا» اشاره کرده‌ام، خود کتاب مقدس الگویی برای تفسیرش ارائه می‌کند. در این الگو، باید بدانیم که جایگاه ما در کل «نمایش» کتاب مقدس چیست و هر پرده از این نمایش چه چیزی اقتضا می‌کند. این پرده‌ها عبارتند از: آفرینش، «سقوط»، اسرائیل، عیسی، و کلیسا؛ اینها مراحل متمایز و

متفاوت نمایش الاهی را تشکیل می دهند که در کتاب مقدس ارائه شده است.

درباره این الگو باید به سه نکته مقدماتی اشاره کرد:

۱. دیگران طرحی متفاوت از این الگو ارائه داده اند. از آنجا که آنچه من ارائه کرده ام، طرحی پیشنهادی است، از امکان چنین جرح و تعدیل هایی استقبال می کنم، اما برای هدف فعلی، طرح اولیه خود را مبنا قرار می دهم.

۲. من با خوشحالی اذعان می کنم که آخرین صحنه تصویر عهد جدید از آینده، در کتاب مکاشفه، آغاز نمایشی تازه به نظر می آید که شروع آن از نقطه ای است که صحنه حاضر به پایان می رسد.

۳. من همچنین به صراحت اذعان می کنم که این الگو، بر مسئله «سقوط» بیش از آن تأکید می کند که بسیاری از نویسندگان کتاب مقدس تأکید کرده اند. البته، قصد ندارم بیش از این وارد جزئیات بحث شوم، اما باید تأکید کنم که داستان پیدایش<sup>۳</sup>، در پس بسیاری از قسمت های عهد جدید، و نه فقط تفکر پولس، نهفته است. با آنکه یهودیان قرن اول چندین دیدگاه بسیار متفاوت درباره منشأ شرارت داشتند، این تصویر کلی که خلقت نیکو دچار تباهی شده، در بین آنان کاملاً متداول بود و کمابیش همه مسیحیان اولیه به آن باور داشتند.

ما چه این الگوی بخصوص را بپذیریم چه نپذیریم، باید کتاب مقدس و رابطه مان را با آن، در قالب روایتی جامع و فراگیر درک کنیم که قسمت های مختلف کتاب مقدس در پرتو آن معنی می یابند. کتاب مقدس را نه می توانیم به مجموعه ای از «حقایق نامقید به زمان» تقلیل بدهیم و نه می توانیم آن را صرفاً وسیله تأمین غذای روحانی خود بدانیم. هر یک از این تلقی ها، با نادیده گرفتن ساختار کتاب مقدس، به آن خیانت می ورزد.

در طرح پیشنهادی من برای تفسیر کتاب مقدس، ما هم اکنون در پنجمین پرده نمایش الاهی زندگی می کنیم، یعنی در دوران کلیسا. این پرده با قیام و پنتیکاست آغاز شد؛ صحنه های آغازین آن را نیز دوران رسولان تشکیل می داد؛ منشور آن، عهد جدید است؛ و هدف آن، یعنی صحنه نهایی اش، به روشنی در قسمت هایی نظیر رومیان ۸، اول قرنتیان ۱۵ و

مکاشفه ۲۱-۲۲ ترسیم شده است. این الگو در کانون دیدگاه چندلایه‌ای درباره عملکرد «اقتدار کتاب مقدس» قرار دارد و نکته اصلی آن چنین است: کسانی که در این پنجمین پرده نمایش زندگی می‌کنند، رابطه‌ای دوگانه با چهار پرده قبلی دارند، البته نه به دلیل عدم وفاداری، بلکه دقیقاً به سبب آنکه پرده‌های پیشین را بخشی از داستان می‌دانند و به آنها وفادار هستند. اگر کسی در پرده پنجم نمایشنامه هملت، به جای دیالوگ‌های آن، به تکرار دیالوگ‌های پرده‌های قبلی پردازد، کل نمایشنامه خراب خواهد شد. بازی ما باید مناسب این لحظه خاص از داستان باشد؛ به این ترتیب، نقش آفرینی ما مستقیماً در ادامه پرده‌های قبلی خواهد بود (نمی‌توانیم ناگهان به روایتی دیگر، یعنی نمایشنامه‌ای کلاً متفاوت گریز بزنیم)، اما این پیوستگی با پرده‌های قبلی همچنین متضمن ناپیوستگی با آنهاست، یعنی شامل لحظه‌ای است که اتفاقاتی به‌راستی نو، ضرورتاً رخ می‌دهد. از این روست که باید در عین وفاداری کامل به آنچه در گذشته رخ داده، شادمانه پذیرای رخداد‌های بعدی باشیم.

بنابراین، برای مثال:

۱. نمی‌توانیم فرض کنیم که در شرایطی مانند باغ عدن زندگی می‌کنیم، یعنی دنیایی بدون شرارت. از این رو، نمی‌توانیم مستقیماً بر مبنای «شکل فعلی امور» استدلال کنیم و به «شکلی که امور باید باشند» برسیم، ولی اصولاً طرح این استدلال بر مبنای شکلی که امور قبلاً بودند (یعنی مطابق آنچه در باب‌های اول و دوم پیدایش می‌یابیم)، امکان‌پذیر است. با این حال، از نظر عملی این استدلال دشواری‌هایی دارد. اولاً به این دلیل که باب‌های ۱ و ۲ پیدایش خلاصه هستند و از سبک ادبی خاصی تبعیت می‌کنند، و ثانیاً نجات و رهایی وعده داده شده در کتاب مقدس، به منزله بازگشت به وضعیت باغ عدن نخواهد بود، بلکه قدم نهادن به آفرینش جدید خواهد بود که در آن، آفرینش قدیمی، به شکل اولیه‌اش باز نخواهد گشت، بلکه تحول خواهد یافت و به کمال خواهد رسید.

۲. نمی‌توانیم تصور کنیم که در جهان، بدون امکان رهایی و نجات زندگی می‌کنیم؛ بنابراین، نمی‌توانیم استدلال کنیم که شرارتی که همه

ما از آن آگاهیم، در دنیای ما دارای حضور و قدرت مطلق است و هیچ کاری درباره آن نمی توان کرد.

۳. ما به قوم اسرائیل تاریخی تعلق نداریم؛ بنابراین، به عنوان مثال مجبور نیستیم که معبد اورشلیم را بازسازی کنیم یا قربانی های حیوانی بگذرانیم.

۴. ما در دوران خدمات عمومی عیسی زندگی نمی کنیم. از این رو، برای مثال، نمی توانیم فرض کنیم که منع موقت موعظه انجیل به غیریهودیان در متی ۱۰: ۵-۶، امروز برای ما لازم الاجراست. (این «منع» را از آن رو می توان موقتی دانست که پس از رستاخیز عیسی، صراحتاً در متی ۱۹: ۲۸ لغو شد. البته، تمام موارد به این سادگی نیست؛ برخی از این موارد بسیار پیچیده اند، مثلاً دست و پنجه نرم کردن پولس با مسائل مربوط به شریعت یهود؛ اما معمولاً سرنخی برای حل و فصل موضوع وجود دارد.)

شاید بتوان مسئله را این گونه بیان کرد. پیدایش ۱-۳ را که می خوانیم، اولین پرده نمایشی است که ما در پنجمین پرده آن هستیم. پیدایش ۳-۱۱، دومین پرده این نمایش است. کل داستان اسرائیل را که از ابراهیم تا ظهور مسیحا می خوانیم (چنانکه پولس در غلاطیان ۳ یا رومیان ۴ آن را مرور می کند)، سومین پرده نمایش است. وقتی داستان عیسی را می خوانیم با پرده چهارم روبه رو می شویم که سرنوشت ساز است و در آن، داستان به اوج می رسد. البته، ما امروز در این پرده زندگی نمی کنیم - یعنی در فلسطین به دنبال عیسی راه نیفتاده ایم و او را در حالی نمی بینیم که شفا می بخشد و موعظه می کند و با مطرودان جامعه به بزم می نشیند و غرق در برنامه ریزی برای آخرین عزیمت اش به اورشلیم است. با این حال، پرده ای که هم اکنون در آن زندگی می کنیم (پرده پنجم) بر بنیاد همین پرده چهارم استوار است. در واقع، یکی از مهم ترین وظایف پرده پنجم آن است که داستان عیسی را به منزله نقطه اوج داستان اسرائیل و نیز کانون نمایشنامه ای بازگوید که در آن، خدای خالق برای رهایی بخشیدن به جهان خود، گام پیش می نهد. از همین رو، داستان هایی که

شفاهاً درباره عیسی نقل می شده‌اند و نهایتاً نگارش اناجیلی کائنی در این قالب داستان وار، یکی از مهم ترین اجزای تشکیل دهنده پرده پنجم بوده و است و خواهد بود.

بنابراین، زندگی کردن در پرده پنجم به این معنی است که تمام موضوعات بالا را از پیش مفروض بینگاریم، و آگاه باشیم که ما مردمی هستیم که روایت مزبور هم اکنون از طریق آنها به سوی مقصد نهایی اش پیش می رود. هرگاه به این مقصد رسیدیم، همان طور که دیگر نه معبدی خواهد بود، نه آیین های مقدس، و نه حتی، شاید بتوان گفت، دعا به شکل کنونی اش - چون همه چیز در حضور و محبت بلافاصله خدا مستحیل خواهد شد - به خواندن کتاب مقدس هم دیگر نیازی نخواهد بود. البته، نه از آن رو که مطالبش دیگر تناسبی با موقعیت جدید نخواهد داشت، بلکه چون کتاب مقدس مانند نقشه ای خواهد بود که ما را به مقصد رسانده است و دیگر نیازی به وجود آن نیست. در آخرین پاراگراف این کتاب، نگاه من متوجه همین نقطه می گردد.

این بدان معناست - و این نکته ای بس مهم در بسیاری از گفتگوهای معاصر است - که رابطه ما با عهد جدید، مانند رابطه ما با عهد عتیق نیست. اذعان به این امر، چیزی از تعهد ما به عهد عتیق نمی کاهد و عهد عتیق کماکان برای ما قسمتی از «کتاب مقدس» است که در ضرورت وجود آن هیچ بحث و تردیدی نیست. عهد جدید، منشوری است که پرده پنجم، اساس بر آن دارد. در فاصله میان دوران رسولان تا نگارش اناجیل و تا روزگار ما، تغییری در نمایش الهی از این لحاظ که پرده جدیدی در آن آغاز شود، رخ نداده است (به رغم همه تغییراتی که در فرهنگ بشر رخ داده)؛ هیچ تغییری صورت نگرفته که با تغییر مضاعف پرده های نمایش، در دوره فاصل بین تورات، انبیاء و نوشته ها و دوره رسولان سنجدنی باشد (یعنی از پرده ۳ به ۴ و از پرده ۴ به ۵). با همه تعهدی که نویسندگان عهد جدید (به رغم ادعاهای مکرر مخالفان) به عهد عتیق داشتند (نک. به صص. ۸۲-۸۸)، تفاوت موقعیت ما با آنها، همسان تفاوت موقعیت آنها با نویسندگان عهد عتیق نیست.



ما که خود را مسیحی می خوانیم، باید خود را متعهد سازیم که داستان عیسی را اولاً به عنوان نقطه اوج داستان اسرائیل و ثانیاً به عنوان داستانی تعریف کنیم که ایمان مسیحی ما بر بنیاد آن شکل گرفته است. ما خود را اخلاف مستقیم کلیساهای قرن‌تس، افسس و بقیه کلیساهای مذکور در عهد جدید می دانیم، و باید به مطالبی که به آنها گفته شده طوری توجه کنیم که انگار به ما گفته شده‌اند. نمی توانیم به اتکاء دورانی که از نظر زمانی بین ما و آنها فاصله افتاده، نامه‌های عهد جدید را نسبی بدانیم، و یا آنکه بگوییم در خلال این دوره فاصل، تحولات فرهنگی چنان گسترده‌ای رخ داده که مطالب این نامه‌ها دیگر تناسبی با موقعیت فعلی ما ندارند و بسا که حتی گمراه‌کننده باشند. از ضروریات شاگردی مسیحی یکی آن است که عهد جدید را پی و بنیاد پرده پنجم بدانیم که همچنان ادامه دارد (و هنوز پایان آن فرانسیده) و همچنین درک کنیم که برای این پرده، نه می توان جایگزین یافت و نه مکمل. پرده پنجم ادامه دارد، اما پرده نخست آن قابل بحث نیست، و معیاری است که باید تمامی «اجراهای فی البداهه» و گوناگون صحنه‌های بعدی را با آن سنجید. برای کلیسا، معنی زندگی تحت اقتدار کتاب مقدس - یا چنانکه تا اینجا تأکید کرده‌ام، زندگی تحت اقتدار خدا که از طریق کتاب مقدس اعمال می شود - همین است.

عهد جدید گوشه‌هایی از پایان داستان را به ما نشان می دهد: داستان، برخلاف آنچه در بسیاری از سرودهای روحانی و دعاها به آن اشاره شده، با «رفتن ما به آسمان» پایان نمی گیرد، بلکه به آفرینش جدید ختم می شود. ما وظیفه داریم به یاری روح القدس و دعا، راه‌های مناسبی برای اجرای فی البداهه آن قسمت از نمایش بیابیم که در یک سوی آن، رخدادهای سرنوشت‌ساز و منشور ایمان واقع است و در سوی دیگر آن، فرارسیدن نهایی پادشاهی خدا. هرگاه این چارچوب را درک کنیم، تمام مسائل دیگر در جای مناسب خود قرار خواهند گرفت.

مفهوم «اجرای فی البداهه» مهم است، اما گاه این مفهوم به درستی درک نشده. همچنانکه تمام نوازندگان می دانند، اجرای فی البداهه [بداهه‌نوازی] به این معنی نیست که شخص آزاد است «هر طور خواست»

بنوازد، بلکه دقیقاً به این معناست که باید به صدای تمام سازهایی که در اطراف مان نواخته می‌شوند، به‌طور نظام‌مند و دقیق گوش فرادهیم و پیوسته و با دقت به تم‌ها و ریتم‌ها و هارمونی‌های موسیقی اجرا شده تا رسیدن نوبت ما توجه کنیم، چون ادامه این اجرا با ماست. البته، «بداهه‌نوازی» در عرصه تفسیر و کاربرست کتاب مقدس ایجاب می‌کند که در عین وفاداری به موسیقی اجرا شده، و توجه کامل به نواهایی که در اطراف خود می‌شنویم، دست‌مان برای خلاقیت و نوآوری باز باشد، منتها به شرطی که در پایان، بداهه‌نوازی‌های ما به آن راه‌حل قطعی و نهایی ختم شود که در عهد جدید، به عنوان هدف ترسیم شده است، یعنی خلقت کاملی که با رستاخیز عیسی، شکوه‌مندانه آغاز شد.

موسیقی اجرا شده، نواهایی که در اطراف خود می‌شنویم، و هارمونی نهایی دنیای جدید خدا، تمامی اینها، عواملی هستند که نشان می‌دهند چگونه می‌توانیم در عین حفظ پابندی خود به هدف نهایی، شیوه‌های خلاقانه‌ای برای تفسیر کتاب مقدس و اعلام و کاربرست [پیام] انجیل آن، اتخاذ کنیم. تمام مسیحیان و تمام کلیساها آزادند تا با بداهه‌نوازی‌های دلخواه خود، اجرای این موسیقی را ادامه دهند. ولی هیچ مسیحی و هیچ کلیسایی اجازه ندارد خارج از ثبوت بنوازد. اجازه دهید دوباره به استعاره تئاتر بازگردیم: تمام بازیگران، و تمام گروه‌های تئاتر که بازیگران فوق در آنها عضویت دارند (یعنی کلیساهای مختلف)، آزادند تا فی‌البداهه صحنه‌های جدیدی را در نمایش خلق کنند. البته، هیچ‌یک از بازیگران یا هیچ‌یک از گروه‌های تئاتر حق ندارد در بداهه‌پردازی خود، صحنه‌ای از یک نمایش دیگر، یا صحنه‌ای با پایانی متفاوت را، به نمایش اضافه کند. اگر این موضوع را درک کنیم، کلیساهای ما می‌توانند در عین احترام متقابل و رابطه‌ای سالم با یکدیگر، تحت اقتدار کتاب مقدس زندگی کنند.

**تدابیری برای محترم داشتن حُجیت کتاب مقدس**

چگونه می‌توانیم اطمینان حاصل کنیم که درک ما از کتاب مقدس و «بداهه‌پردازی‌های» ما در تفسیر و کاربرد کتاب مقدس، تسهیل‌کننده کاری

است که روح القدس در ما، به عنوان فرد، به عنوان اعضای کلیسای محلی و به عنوان اعضای کلیسای جهانی، انجام می‌دهد؟ به این منظور، قرائت<sup>۱</sup> ما از کتاب مقدس باید (۱) کاملاً زمینه‌مند<sup>۲</sup> باشد، (۲) با نیایش کلیسایی عجین باشد، (۳) توأم با مطالعه شخصی باشد، (۴) بر اثر پژوهش‌های مناسب روزآمد شود و (۵) به وسیله رهبران رسمی کلیسا تعلیم داده شود. به این ترتیب، به پیشنهادهایی عملی در این باره می‌رسیم که چگونه حُجیت و اقتدار کتاب مقدس - یعنی اقتدار اعمال شده به وسیله خدا از طریق کتاب مقدس - می‌تواند در زندگی قوم خدا به نیرویی پویا و پیش‌برنده تبدیل شود و به آنها توش و توان لازم را بدهد تا رسالت خود را به انجام رسانند و زندگی خود را مطابق این رسالت سامان دهند.

### قرائتی از کتاب مقدس که کاملاً زمینه‌مند است

ما باید به قرائتی کاملاً زمینه‌مند از کتاب مقدس متعهد باشیم. هر کلمه‌ای را باید با توجه به آیه‌ای درک کنیم که این کلمه در آن به کار رفته و هر آیه‌ای را با توجه به فصلی که این آیه در آن آمده و هر فصلی را نیز با توجه به کتابی از کتاب مقدس که این فصل در آن نگاشته شده و نهایتاً هر کتابی را هم باید با توجه به زمینه تاریخی و فرهنگی آن و جایگاهش در کانون کتاب مقدس درک کنیم. (البته امکان دارد که میان موقعیت تاریخی قسمتی از کتاب مقدس و جایگاهی که این کتاب هم‌اکنون در کُل کانون کتاب مقدس دارد، تنش وجود داشته باشد؛ در این صورت، هم موقعیت تاریخی کتاب و هم جایگاه آن در کانون کتاب مقدس باید در نظر گرفته شوند.) کل کتاب مقدس «مقید به چارچوب فرهنگی زمان خود» است.

۱ یادآوری می‌کنیم که «قرائت» تسامحاً به معنی «تفسیر» است و نباید آن را با «روخوانی» یا خواندن صرف اشتباه گرفت. (مترجم)

۲ منظور از زمینه‌مند Contextual، اشاره به در نظر گرفتن چارچوب و زمینه فرهنگی و تاریخی و غیره متن است که سبب می‌شود خواننده به درک درست‌تر و عمیق‌تری از متن نایل شود. برای مثال، درک اعیاد و باورهای یهودیان و موقعیت اجتماعی-سیاسی آنها در قرن اول، سبب می‌شود تا موضوعات مربوط به «شام آخر» را در انجیل‌ها بهتر درک کنیم. (مترجم)

ساده لوحانه است اگر تظاهر کنیم که بخش‌هایی از آن چنین نیست، و بنابراین می‌توان آنها را «بنیادین» و «جهانشمول» دانست، اما قسمت‌های دیگر کتاب مقدس را که متأثر از فرهنگ روزگار خود است، می‌توان با خیال راحت کنار نهاد. آموزه الوهیت و خداوندی عیسی نیز مقید به چارچوب فرهنگی روزگار خود است: همان‌گونه که پولس می‌گوید، تجسم، زمانی صورت گرفت که «زمان به کمال رسید» (غلاطیان ۴:۴)، و بخشی از این کمال را فرهنگی تشکیل می‌داد که بازتاب آن در رخدادهای جدید دیده می‌شد. آموزه پارساشمردگی (عادل‌شمردگی) از طریق ایمان نیز مقید به چارچوب فرهنگی روزگار خود است: فقط در دنیایی که به مفاهیمی نظیر عدالت خدا، شریعت یهود، و وعده‌های خدا به ابراهیم آشنا بود، تصور چنین مفهومی امکان داشت. ما باید کتاب مقدس را با کامل‌ترین و روشن‌ترین درک ممکن از این‌گونه زمینه‌ها درک کنیم.

این کار با همه جذابیت‌اش بسیار دشوار و طاقت‌فرسا است. خوشبختانه، امروزه منابعی که می‌توانیم از آنها یاری بجویم، بیش از گذشته‌اند: آن‌قدر منابع متنوع هستند که فرد تازه‌کار نمی‌داند از کجا باید شروع کند (در ضمیمه کتاب، پیشنهادهایی در این زمینه ارائه شده‌اند). ولی کار ما به درک زمینه مطالب کتاب مقدس محدود نمی‌شود. همچنانکه بسیاری از صاحب‌نظران اشاره کرده‌اند، به همان اندازه نیز مهم است که فرهنگ روزگار خود را درک و ارزیابی کنیم و بدانیم که این فرهنگ چگونه سبب می‌شود تا ما برخی از مطالب کتاب مقدس را مورد تأکید قرار دهیم و برخی دیگر را کاملاً نادیده بگیریم. من قبلاً در بحث خود راجع به زمینه فرهنگی معاصرمان (نک. به فصل ۵) و سنت (نک. به صص. ۱۴۹-۱۵۲)، به این مطلب اشاره کردم.

این قرائت زمینه‌مند از کتاب مقدس، طرح و برنامه‌ای است که پایانی ندارد. هرگز نباید برای کشف گنجینه بی‌کران متن، فقط به کنکاش در خود آن اکتفا کنیم، و بنابراین همواره باید خوشحال باشیم از پیشرفت‌هایی که در زمینه فرهنگ‌نویسی، باستان‌شناسی و سایر تحقیقات صورت می‌گیرد، چون این پیشرفت‌ها افق‌های جدیدی در پژوهش‌های

ما می‌گشایند. (البته منظور این نیست که هرگز نمی‌توان به پاسخ‌های خوبی برای پرسش‌های دشوار دست یافت. برای مثال، اگر تحقیقات انجام‌شده در زمینه عهد جدید، پالایش بیشتری یابند، دو آموزه‌ای را که کمی قبل به آنها اشاره کردم - یعنی الوهیت عیسی و پارسا شمردگی از طریق ایمان را - زیر سؤال نخواهند برد، بلکه به فهم بهتر آنها یاری خواهند رساند.) بر همین قیاس، ما به قدری با یکدیگر، چه از نظر فردی و چه از نظر جهانی، تفاوت داریم و حتی با کسی که چند سال پیش بودیم، فرق می‌کنیم که حتماً باید قرائت‌ها و تفسیرهای مان را از کتاب مقدس همواره مورد ارزیابی مجدد قرار دهیم و از دیدن پیشرفت خود و نگاه جدیدی که به متن می‌یابیم، لذت ببریم. اگر تفسیر زمینه‌مند و مناسبی از کتاب مقدس به عمل آوریم، گوناگونی غنی کانن کتاب مقدس را خواهیم ستود و تن به این وسوسه نخواهیم داد که این گوناگونی را تبدیل سازیم به مجموعه‌ای همسان و یکنواخت و تک‌رنگ. اما در همان حال، همواره باید در جستجوی وحدتی بزرگ‌تر در کتاب مقدس بود که کلیه تأکیدهای مختلف را در بر گیرد. یکی از راه‌ها برای اصلاح دیدگاه یا تأکید محدود و گمراه‌کننده آن است که به جای استناد به قسمت‌هایی از کتاب مقدس، تمامیت آن را در نظر بگیریم (یا چنانکه برخی پیشنهاد کرده‌اند، «کتاب مقدس را طوری بخوانید که انگار نوشابه می‌خورید، نه مثل قهوه که جرعه جرعه می‌نوشند.») اما این روش هم به اندازه روش قبلی می‌تواند مبدل به دستاویزی شود برای احتراز از قسمت‌هایی که احیاناً در تصویر بزرگ‌تر مفسر نمی‌گنجند.

این قرائت زمینه‌مند از کتاب مقدس، در واقع قرائتی مبتنی بر تجسم است، چون به جنبه کاملاً انسانی متن و خواننده توجه می‌کند. باید دعا کرد تا «الوهیت» متن - یعنی «الهام» کتاب مقدس، و عملکرد قدرت روح القدس در کلیسایی که کتاب مقدس را می‌خواند - از این طریق، به گونه‌ای تازه کشف شود. اغلب، کشمکش‌های قدیمی بر سر تجسم عیسی، در مباحثات مربوط به ماهیت کتاب مقدس نیز بازتاب یافته است، به گونه‌ای که «محافظه‌کاران» بر جنبه الهی کتاب مقدس و



«لیبرال‌ها» یا «رادیکال‌ها» بر جنبهٔ انسانی کتاب مقدس تأکید ورزیده‌اند. (می‌دانم که تشبیه کتاب مقدس به شخصیت عیسی، تشبیه دقیقی نیست و عده‌ای اشکالاتی جدی در آن یافته‌اند؛ با این حال، معتقدم که این تشبیه مفید است، منتها به شرطی که آن را در حد تشبیه بشماریم و عیسی و کتاب مقدس را «معادل» هم فرض نکنیم!). راست دینی حقیقی، به هر دو جنبهٔ یادشده و به رابطهٔ متقابل و مناسب میان آنها، نیاز دارد.

### قرائتی از کتاب مقدس که با نیایش کلیسایی عجین است

عبادت، مهم‌ترین زمانی است که کلیسا به کتاب مقدس گوش می‌سپارد. (کمی بعد به موضوع مطالعهٔ فردی کتاب مقدس خواهم پرداخت، اما من اعتقاد دارم که اولویت با عبادت دسته‌جمعی است.) این عادت مستقیماً برگرفته از قرائت عمومی تورات به وسیله عزرا، قرائت کتاب اشعیا توسط عیسی در کنیسهٔ ناصره و خوانده‌شدن نامه‌های پولس در جماعت‌های کلیسایی و غیره است. هر اندازه هم که ما از نظر فردی و فرهنگی و محیط زندگی و غیره با یکدیگر تفاوت داشته باشیم، به هنگام خواندن کتاب مقدس، با سایر مسیحیان در هر موقعیت زمانی و مکانی که باشند، مشارکت می‌یابیم. این بدان معناست که مثلاً قرائت کتاب مقدس در جلسات کلیسایی، باید به طرز مناسبی صورت گیرد، یعنی قسمت‌های مناسبی برای قرائت انتخاب شوند و کسانی که عهده‌دار قرائت هستند، با دریافت آموزش لازم، این کار را با کمال شایستگی به انجام رسانند. اگر می‌خواهیم کتاب مقدس نیرویی حرکت‌آفرین در کلیسا تولید کند، ضرورت دارد که قرائت آن در کلیسا، به «پوستر شنیداری» تبدیل نشود، یعنی به آوایی دلپسند و تا حدودی مذهبی که وقتی مرغ خیال‌مان افلاک را طی می‌کند، زمزمه‌اش را دورادور می‌شنویم. آنچه گفتیم همچنین بدین معناست که در عبادت دسته‌جمعی هر کلیسایی از هر فرقه‌ای، کتاب مقدس باید جایگاه محوری داشته باشد. در فرقهٔ من، یعنی کلیسای انگلیکن (اسقفی)، جلسات دعای صبح و عصر به «نمایشگاه کتاب مقدس» می‌ماند؛ جلسات دعای ما، همان کاری را با کتاب مقدس

(از طریق دعا، سرود و نیایش) انجام می‌دهند که نمایشگاهی مجهز، برای معرفی یک اثر هنری بزرگ به انجام می‌رسانند: یعنی این جلسات ما را آماده می‌کنند تا با دل و جان از کتاب مقدس تعلیم یابیم، قدر آن را بیشتر بدانیم و بهتر بتوانیم در آن تعمق کنیم. قرائت عمومی کتاب مقدس صرفاً به این هدف صورت نمی‌گیرد تا محتوای کتاب مقدس به مردم تعلیم داده شود، هرچند حصول چنین نتیجه‌ای جای خوشحالی دارد.

به علاوه، هرگاه در عبادت کلیسایی، کتاب مقدس جایگاه مناسب خود را می‌یابد، اقتدار خدا مستقیماً اقتدار قدرت‌های حاکم را به مصاف می‌طلبد، به ویژه اقتدار کسانی را که از وسایل ارتباط جمعی برای شکل دادن به ذهنیات و زندگی مردم جامعه استفاده می‌کنند. اما قرائت کتاب مقدس در درجه نخست از آن رو انجام می‌گیرد که این کار، خود، عبادت است و سبب می‌شود داستان خدا، قدرت و حکمت او و، بالاتر از همه، پسر خدا را گرامی بداریم. از طریق این نوع عبادت است که زندگی کلیسا، به شکل صورت خدا تازه می‌شود و به این ترتیب، کلیسا متحول و در رسالت خود، هدایت می‌گردد. کتاب مقدس، ابزاری کلیدی است که از طریق آن، خدای زنده قوم خود را برای عمل به این رسالت، هدایت و تقویت می‌کند. چنانکه در سراسر این کتاب استدلال کرده‌ام، معنی عبارت موجز «پادشاهی خدا» در واقع همین است.

در جلسات صبح و عصر کلیسای ما، یک بار از عهدعتیق قرائت می‌شود و بار دیگر از عهدجدید. هدف از این کار، بازگفتن کل داستان عهدعتیق و عهدجدید است، به این ترتیب که هر یک از این قرائت‌های کوتاه، پنجره‌ای کوچک به روی چشم‌انداز گسترده روایت کتاب مقدس می‌گشایند. اگر از سر و ته قرائت‌ها بزنیم و به جای دو، یک قرائت داشته باشیم و آن هم مقدمه‌ای باشد برای موعظه (و احتمالاً همراه شود با نیم ساعت خواندن «سرودهای پرستشی»)، به بازگویی روایت کتاب مقدس در تمامیت آن، آسیب خواهیم زد و قدرت و معنی کتاب مقدس را تقلیل خواهیم داد و محدود خواهیم کرد به دادن اطلاعات، تعلیم یا اندرزگویی. همین طور هم، اگر قرائت‌هایی به طول نود ثانیه را میان سرودهایی که

پنج تا ده دقیقه طول می کشند، بگنجانیم (چنانکه در عبادت برخی از «کلیساهای جامع» مرسوم است)، مانند این خواهد بود که در جامی بلورین، یک قطره شراب بچکانیم! البته، جام هم مهم است، اما شراب است که در اصل اهمیت دارد. در نیایش هایی که برنامه ای برای قرائت از کل کتاب مقدس به اجرا درمی آورند (که در برخی از کلیساهای به این برنامه می گویند lectionary)، قرائت ها باید طوری تنظیم شوند که تمام شرکت کنندگان در پرستش، تا جای ممکن، مرتباً با کل کتاب مقدس روبه رو شوند، بخصوص با کل عهد جدید.

در برخی کلیساهای نیز برای جلوگیری از طولانی شدن جلسات، گرایش به کوتاه کردن قرائت ها وجود داشته است، و این مبدل به دستاویزی شده برای حذف و کنار گذاشتن آن قسمت هایی از کتاب مقدس که شاید به جای ایجاد احساسات مطبوع در شنوندگان، مانند همان «پوستر شنیداری»، سبب می شود تا یگه بخورند و قرائت را با دلواپسی دنبال کنند. بسیاری از مباحثات در داخل کلیسا، مختل شده و ناکام مانده اند، چرا که قسمت هایی از متون بنیادی کتاب مقدس - آیه ای در اینجا و فصلی در آنجا - کاملاً از عرصه زندگی اجتماعی کلیسا حذف شده اند. هیچ بهانه و دستاویزی برای کنار گذاشتن آیات یا پاراگراف ها یا فصل هایی از کتاب مقدس، بخصوص عهد جدید، وجود ندارد. ما حق نداریم کتاب مقدس را رام و بی خطر کنیم. کتاب مقدس، منشور بنیادین ایمان و زندگی ما است؛ حق نداریم، به دلخواه خود با آن رفتار کنیم.

موعظه که از همان ابتدای حیات کلیسا، اساساً در حکم تشریح کتاب مقدس یا ارائه تأملی بر آن بود، با قرائت کتاب مقدس در کلیسا رابطه ای نزدیک دارد - البته، لزومی به تکرار این نکات نیست که اولاً هدف از قرائت کتاب مقدس، موعظه کردن بر مبنای آن نیست و ثانیاً روش های متعددی برای موعظه از کتاب مقدس وجود دارد. در واقع، این یکی از مواردی است که آن را می توان از اختصاصات «پرده ۵» به شمار آورد. دقیقاً زمانی که کتاب مقدس به شیوه ای که توضیح دادم، قرائت شود، انواع فرصت ها در اختیار واعظ قرار می گیرد تا قسمت های قرائت شده را با

نگاهی نو تفسیر کند، و در همان حال به مفاهیم جدیدی اشاره کند که این متون برای زندگی امروز و برای فردای ما می‌توانند داشته باشند.

سرانجام آنکه، قرائت کتاب مقدس در طی عشاء ربانی، یعنی در کانون حیات و شهادت و عبادت کلیسا، نقش بسیار مهم خود را به این ترتیب عملی می‌سازد که وقتی قوم خدا با کمال جدیت گرد می‌آیند تا «مرگ خداوند را تا زمان آمدنش اعلام کنند»، کاری می‌کند تا آنها واقعاً تبدیل به قوم خدا شوند. در این چارچوب، قرائت کتاب مقدس، در شکل‌گیری شخصیت تمام شرکت‌کنندگان در مراسم عشاء، نقشی حیاتی ایفا می‌کند. کتاب مقدس به قوم خدا شکل می‌دهد، و قلب‌های‌شان را مانند شاگردانی که به سوی عماثوس می‌رفتند به شور می‌آورد، تا هنگام شکسته شدن نان، چشمان‌شان گشوده شود و خداوند را بشناسند.

### قرائتی از کتاب مقدس که در چارچوب مطالعه شخصی صورت می‌گیرد

آنچه در نکات بالا گفتیم، زمانی می‌تواند تأثیری ژرف و دگرگون‌کننده بر ما بگذارد و باعث پیشرفت پادشاهی خدا شود که مسیحیان عادی، کتاب مقدس را شخصاً، چه به‌طور فردی و چه به صورت گروهی، مطالعه و بررسی کنند و تأثیر آن را در زندگی شخصی خود ببینند. آیه معروف دوم تیموتائوس ۱۶:۳-۱۷ درباره الهام کتاب مقدس، بیش از آنکه نوشته شده باشد تا مردم اعتقاد درستی درباره کتاب مقدس داشته باشند، نوشته شده تا آنها را به مطالعه و بررسی شخصی کتاب مقدس تشویق کند. فردگرایی غربی متمایل به آن است که اولویت را به مطالعه شخصی کتاب مقدس بدهد، و گوش سپردن به کتاب مقدس طی نیایش جمعی در کلیسا را در درجه دوم اهمیت قرار دهد و به این ترتیب، شکافی در شهادت دسته‌جمعی کلیسا پدید آورد که از باورهای دوران روشنگری مایه می‌گیرد؛ من با وارونه کردن این ترتیب، به هیچ وجه قصد ندارم از اهمیت مطالعه شخصی کتاب مقدس بکاهم. مطالعه کتاب مقدس در تمام سطوح، چه در تنهایی و چه با دیگران، بخشی از دعوت دائمی کلیسا است برای اینکه به کتاب مقدس چه در کلیت آن و چه به بخش‌های گوناگون

آن، با دقت بیشتری گوش سپارد. به یاری کتاب مقدس است که می توانیم، چنانکه از ما خواسته شده، در دوست داشتن خدا با تمامی ذهن (از طریق یادگیری) و با تمامی قلب (از طریق مطالعه کتاب مقدس برای تغذیه روحانی) رشد کنیم. کتاب مقدس بخشی از آن مسیر چندبُعدی است که از طریق آن، هر مسیحی، به طور همزمان به عبادت و دعا خوانده می شود، به درک جدیدی نایل می آید، از پرسش های تازه به فکر فرومی رود (و به این ترتیب به مطالعه و طرح پرسش های بیشتر برانگیخته می شود) و برای قرار گرفتن در جایگاه خود در روایت قوم خدا و هم گام شدن با آنها در اجرای رسالت الهی، تجهیز می گردد. اقتدار کتاب مقدس دقیقاً به چنین شکلی در زندگی مسیحیان عادی، روز به روز و هفته به هفته، ظاهر می گردد - و باید گفت همه مسیحیان، مسیحیان عادی هستند.

این نکته، تأثیر جانبی مهمی دارد. اگر این بخشی از امتیاز و وظیفه هر مسیحی است که کتاب مقدس را مطالعه و بررسی کند، و آن را به هدف تغذیه روحانی بخواند، مهم است که کلیسا بتواند به آنچه فرد فرد خوانندگان در متن کشف می کنند، گوش سپارد. البته، همه مطالعات شخصی به بینش ها و چشم اندازهای مهم منتهی نمی شوند؛ اما بسیاری هم می شوند. کلیسا باید از طریق گروه های کوچک مطالعه کتاب مقدس و شیوه های دیگر، کاری کند تا همه در جریان این دیدگاه های خاص فردی قرار گیرند تا علاوه بر بنا و غنی شدن جمع بزرگ تر مؤمنان، تفسیرهای سلیقه ای و به وضوح نادرست، با ملایمت و به گونه ای مناسب، اصلاح شوند.

قرائتی از کتاب مقدس که بر اثر پژوهش های مناسب، روزآمد شده است

پژوهش های آکادمیک در زمینه کتاب مقدس، هدیه بزرگ خدا برای کلیساست که به آن کمک می کند تا با عمل به وظیفه خود، به درک عمیق تری از کتاب مقدس نایل شود و برای به انجام رساندن وظایفی که ما در جهان و برای جهان به آنها خوانده شده ایم، تازه و تقویت گردد.



بسیاری از کلیساهای، از جمله کلیسای من، تأکید اصلاح‌گران کلیسا بر «معنی لغوی» کتاب مقدس را حفظ کرده‌اند، البته منظور آنها این نیست که «همه چیز را باید تحت‌اللفظی معنی کرد»، بلکه می‌خواهند بگویند به جای حدس و گمان‌های نسنجیده، «باید دید منظور نویسندگان چه بوده است.» همان‌گونه که قبلاً اشاره کردم، «معنی لغوی» یعنی معنای اراده شده در وهله نخست؛ بنابراین، روشن ساختن معنای «لغوی» یک مثل به این معنی است که آن را همان مثل بدانیم و نه حکایتی از آنچه به راستی رخ داده است. پی بردن به معنای اصلی و اولیه کتاب مقدس، برای محقق و واعظ و خواننده عادی کتاب مقدس، وظیفه‌ای دائمی است.

پژوهش‌های کتاب مقدس باید آزادی این را داشته باشد که به تحقیق در معانی مختلف متن پردازد. این فقط وظیفه محقق مدرن نیست که برای کسب ارتقاء یا احراز کرسی دائم استادی، مرتباً تحقیق کند و نظریه‌های جدیدی ارائه دهد. عمل به این وظیفه برای کلیسا نیز ضرورت دارد. هر کلیسایی، به ویژه کلیساهایی که به «کتاب مقدس» بودن خود می‌بالند، باید پذیرای استنباط‌های جدید از کتاب مقدس باشند. این یگانه راه در امان ماندن از جزر و مدهای روزگار یا گرفتار آمدن در بند تفسیرهای ناقص شخصی و یا تفسیرهای مغلوطن کسان است که ادعا می‌کنند از «آنچه کتاب مقدس می‌گوید» تفسیری کامل و دقیق ارائه می‌دهند. در همان حال، اگر پژوهش‌های کتاب مقدس می‌خواهد در خدمت کلیسا باشد و چنین نشود که در قبال باورهای ریشه‌دار کلیسا فقط پوزخند تحویل دهد، باید که این پژوهش‌ها به جامعه مسیحی، در زمان و مکان، وفادار بماند. هرگاه محقق کتاب مقدس، یا هر الاهدان دیگری، قصد آن می‌کند تا چشم‌اندازی نو درباره یکی از مباحث معروف ایمان مسیحی ارائه کند، موظف به توضیح درباره این است که چگونه این نگاه نو، رسالت و زندگی کلیسا را، به جای آنکه مورد تهدید قرار دهد، غنی و بارورتر می‌سازد.

بیان این نکته اعتراضاتی را به دنبال خواهد داشت. برخی از این اعتراضات به سادگی دال بر آن است که اعتراض‌کنندگان کماکان در

فضای فکری مدرنیسم به سر می‌برند و تظاهر به «بی‌طرفی» می‌کنند که البته توهمی بیش نیست.

من به تجربه دریافته‌ام که معنی وفاداری، در عمل بهتر آشکار می‌شود تا در سخت گرفتن بر یکدیگر در خصوص تقریرات دگماتیک<sup>۱</sup> چیزی که خود بازتابی از تعاریف به مراتب محدودتر در برخی از محافل مسیحی است. کتاب مقدس چندان که باید غنی است و کلیسا هم باید آن قدر سعه صدر داشته باشد که میان پژوهندگان کتاب مقدس و کسانی که به فراخور دعوت خود، به خدمات دیگری مشغولند، رابطه‌ای از اعتماد متقابل برقرار سازد. بی‌تردید، در چند نسل گذشته، تلاش بسیاری برای ایجاد این رابطه به عمل آمده است. گاه تنش میان آزادی برای تحقیق از یک سو، و وفاداری به کلیسا از سوی دیگر، تحمل‌ناپذیر شده. برخی از محققان کتاب مقدس، رابطه خود را با کلیسا گسسته‌اند یا نظریه‌هایی عنوان کرده‌اند که ظاهراً اکثر باورهای ریشه‌دار مسیحی را به تمسخر گرفته است. بسیاری در کلیسا به مطالعه و تحقیق جدی پشت کرده و نوعی موضع تفکرستیزی اختیار کرده‌اند و از بیم آنکه مبدا ایمان ناب‌شان از کف برود، حاضر نیستند حتی یک کلمه از محققان بیاموزند! زمان آن رسیده که به این بن‌بست پایان بدهیم و دگر بار نوعی هرمنوتیک مبتنی بر اطمینان پایه‌گذاری کنیم (که این خود نشانه‌ای از انجیل است!). چنین هرمنوتیکی را باید جایگزین هرمنوتیک سوءظن کرد که تحفه ویرانگر دنیای پست‌مدرن برای کلیسا بوده است. پیشنهادی که در این قسمت ارائه شد، برای این منظور بود که میان جنبه‌های گوناگون زندگی کلیسا که حامی یکدیگرند، نوعی آشتی و همسازی پدید آید.

**قرائتی از کتاب مقدس که رهبران رسمی کلیسا آن را تعلیم می‌دهند**

سرانجام آنکه، باید انگیزه و زمینه لازم را برای قرائتی از کتاب مقدس فراهم سازیم که به وسیله رهبران رسمی کلیسا تعلیم داده می‌شود.

۱ منظور از «تقریرات دگماتیک» بیانات مربوط به اصول قطعی و جزئی ایمان است. (مترجم)

(البته، کلمه «رهبر» به دلایل گوناگون چندان مناسب نیست، اما من این کلمه را در اینجا برای اشاره به خدمات گوناگونی به کار می‌برم که در افسسیان ۱۱:۴ و جاهای دیگر عهد جدید فهرست شده‌اند.) بدیهی است که آنچه گفتیم دربارهٔ کسانی نیز که در سطوح مختلف خدمت می‌کنند، صادق است، از جمله افرادی که مسئول کانون شادی یا کلاس‌های خانگی هستند. اما در کلیسای من، کلمه «رهبر» به‌طور خاص به اسقف اطلاق می‌شود و شاید در این سطح است که برخی چیزها باید بیان شود.

شاید بدیهی به نظر آید که رهبران کلیسا باید معلم کتاب مقدس باشند، اما امروزه لزوماً چنین نیست. این روزها، اغلب، رهبران رسمی کلیساهای گوناگون به قدری گرفتار کارهای اجرایی و اداری هستند که هر چند موعظه و گه‌گاهی هم سخنرانی می‌کنند، لیکن وقتی برای آنها نمی‌ماند تا با دعا و تفحص عمیق در کتاب مقدس، سخن تازه‌ای به کلیسا بگویند. بنابراین، آنچه می‌گویند تکرار آموخته‌های سال‌ها قبل است به‌علاوه الهامی که از مقتضیات روز می‌یابند. مشکلی که به این نحو پیش می‌آید، صرفاً آن نیست که کلیسا فرصتی برای شنیدن دیدگاه‌های نو نمی‌یابد و همان حرف‌های سابق را بارها و بارها می‌شنود، بلکه خطر اصلی این است که رهبران کلیسا فراموش می‌کنند «اقتدار و حُجیت کتاب مقدس» در عمل به چه معناست. به این ترتیب، بعید نیست که این اقتدار چنانکه باید و شاید منشاء اثر نشود.

همچنانکه در این کتاب استدلال کرده‌ام، «اقتدار و حُجیت کتاب مقدس» در واقع شکل موجز این جمله است: «اقتدار خدا که از طریق کتاب مقدس اعمال و پیاده می‌شود»؛ و اقتدار خدا صرفاً حق او برای اداره و سامان دادن کلیسا نیست، بلکه قدرت متعال اوست که در و از طریق عیسی و روح القدس عمل می‌کند تا همه چیز را در آسمان و بر زمین به اطاعت و انقیاد حاکمیت خدا درآورد که همزمان، داوری‌کننده و شفافبخش است. (افسسیان باب ۱، این نکته را مشخص‌تر از اکثر قسمت‌های عهد جدید بیان می‌کند.) به بیان دیگر، اگر می‌خواهیم، در

ژرف‌ترین سطح، حق مطلب را درباره معنای واقعی اقتدار کتاب مقدس ادا کنیم، باید تعبیر ما از معنای آن چنین باشد: خدا از طریق کتاب مقدس فعالیت می‌کند (به عبارتی، از طریق کار روح القدس در مردم، وقتی کتاب مقدس را می‌خوانند و بررسی می‌کنند و تعلیم می‌دهند و موعظه می‌کنند) تا کلیسا را در رسالت جاری خود، قوت بخشد و توانمند سازد و جهت دهد و از این رهگذر، به راستی مقدمات روزی را فراهم کند که همه چیز در مسیح نو خواهد شد. در همان حال، خدا با همین ابزار مشغول فعالیت است تا به حیات کلیسا، و زندگی یکایک مسیحیان، سامان دهد تا اتحاد و زندگی پاک آنها، نمونه و تجسمی باشد از برنامه خدا برای متحقق ساختن آفرینش جدید. رهبر کلیسا، تسامحاً بنا به تعریف، کسی است که این رسالت را تحقق می‌بخشد بدین ترتیب که توش و توان و هدایت خود را از کتاب مقدس کسب می‌کند. همچنین باز این رهبر کلیسا است که با قدرت و قوتی که از کتاب مقدس می‌یابد، عاملی می‌شود برای ایجاد و حفظ این اتحاد و پاکی.

بنابراین، اگر کسانی که در کلیساها به خدمت و رهبری خوانده شده‌اند، به سازماندهی و اداره امور داخلی کلیسا اکتفا کنند، درست در جایی که باید حیاتی زنده و تپنده وجود داشته باشد، خلأئی را وا می‌گذارند. البته، شکی نیست که رهبران مسیحی باید برای مدیریت و اداره سازمان، تجهیز و تربیت شوند. کلیسا اگر عملکردی خام و ناشیانه داشته باشد، پیشرفتی حاصل نخواهد کرد و نمی‌تواند به امید آن باشد که با پاکدامنی و نیک‌خواهی، تلافی خام‌کاری خود را درآورد. اما چقدر بیشتر، خادم مسیحی باید بتواند با مهارت و تخصص، کتاب مقدس را به کار گیرد و کشف کند که چگونه کتاب مقدس به او در موعظه، تعلیم، دعا و کار شبانی یاری می‌رساند و چگونه او را در رویارویی با مسائل فردی و اجتماعی تجهیز می‌کند. اگر برخورد ما با مسائل دیگر، حرفه‌ای و تخصصی است، باید شرم کنیم از اینکه آمادگی لازم را نداریم تا هم خودمان کتاب مقدس را مطالعه و بررسی کنیم و هم آنکه کلام همواره تازه آن را به دیگران برسانیم.

بنابراین، تعلیم و موعظه کتاب مقدس، همگام و در رابطه‌ای تنگاتنگ با آیین‌های کلیسایی، با محوریت آیین عشاء، گرانگاه حیات کلیسا را تشکیل می‌دهد. (کتاب حاضر، درباره آیین‌های کلیسایی نیست، اما برای جلوگیری از این تصور که تأکید من بر ارزش کلام خدا به بهای بی‌توجهی به ارزش آیین‌های کلیسایی تمام می‌شود، می‌خواهم خوانندگان را ارجاع دهم به کتاب کوچکم به نام «شامی که عیسی به ما داد». اینکه چه مطالبی را می‌توان در موعظه گنجانند و چه مطالبی را باید برای کلاس‌های کتاب مقدس و غیره نگاه داشت، از کلیسایی به کلیسای دیگر و از جایی به جای دیگر فرق می‌کند. دور از انصاف نیست اگر بگوییم که اکثر کلیساها، حتی کلیساهای برخوردار از برنامه‌های آموزشی بسیار سازمان‌یافته، هنوز آموختنی‌های بسیاری در زمینه نحوه تعلیم کتاب مقدس دارند. همچنین باید به واعظان یادآوری شود که همان‌گونه که برخی از اصلاحگران کلیسا، آیین‌های کلیسایی را به منزله «کلام بصری و مرئی خدا» می‌دانستند، موعظه‌های ما نیز باید «آیین‌های سمعی و شنیداری» باشند. موعظه صرفاً برای انتقال اطلاعات نیست، اگرچه این کار مهم است، چون روز به روز سطح اطلاعات مردم دنیا از برخی از بنیادی‌ترین اصول کتاب مقدس و الاهیات، تنزل می‌کند. هدف از موعظه، نه تشویق صرف است و نه سرگرم کردن شنوندگان. موعظه باید یکی از آن لحظاتی در زندگی مسیحیان باشد که آسمان و زمین به یکدیگر می‌رسند. هم واعظ و هم شنونده، خواننده شده‌اند تا صدای کلام خدا را به کمک روح القدس، هم به قلب و هم به گوش انسان‌ها برسانند. موعظه راهی است اساسی برای آنکه اقتدار شخصی خدا در زندگی کلیسا عمل کند، اقتداری که به کتاب مقدس تفویض یافته و از طریق روح القدس فعال است.

با کاوش در این معنی پویای «اقتدار و حُجیت کتاب مقدس»، به این نکته پی می‌بریم که «اقتدار» رهبران رسمی کلیسا فقط به‌خاطر ساختارهای قانونی کلیسا نیست، اگرچه ساختارهای کلیسایی و قوانین و تشکیلات آن در جای خود مهم‌اند. اقتدار رهبران کلیسا نیز مانند رسولان باید قائم



بر اعلام کلام خدا با قوت روح القدس باشد. کلیسای غرب، به مدت چندین نسل اجازه داده است تا «جدایی» خطرناکی میان شخصیت‌های تأثیرگذار پدید آید، به این معنی که کار تعلیم کتاب مقدس به استادان الاهیات سپرده شده و کار اداره کلیسا به روحانیانی که با وجود برخی استثنائات چشمگیر، آنچه از کتاب مقدس می‌دانند، اولاً به‌طور درستی محصول استنباط دیگران است و ثانیاً روزآمد نیست. (البته، همیشه هم جدیدترین تحقیقات، بهترین تحقیقات نیستند؛ ای کاش معلمان بیشتری در کلیسا، از آثار کسانی چون لایتفوت\* و وستکات تعلیم یافته بودند!) معضل یادشده نه فقط به فقر تعلیمی و روحانی کلیسا، بلکه نیز به بوروکراسی فزاینده‌ای منجر می‌شود، زیرا رهبران کلیسا به اقداماتی جایگزین رو می‌آورند، به این معنی که تمام وقت خود را صرف شرکت در جلسات و کمیته‌ها و امور اجرایی کلیسا می‌کنند به امید آنکه با صرف وقت در این امور، بتوانند همان کاری را انجام دهند که در واقع باید از طریق دعا و مطالعه و تعلیم کتاب مقدس و کار شبانی انجام گیرد. همان‌گونه که پروفیسور الیور دونووان\* چندی قبل در موعظه‌اش به مناسبت تقدیس یکی از اسقفان بیان داشت:

اسقف، اگرچه بی‌بهره از اختیارات قانونی و غیره نیست، باید بتواند از مرجعیتی یاری جوید که به مراتب غنی‌تر از هرگونه اقتدار دنیوی است. او به اقتداری نیاز دارد که یکسره از حضور و کار خدا و روح القدس در میان ما، سرچشمه می‌یابد... این مخاطره‌آمیزترین و بزرگ‌ترین شکل اقتدار است، اما بیش از هر شکل دیگری از اقتدار، گواه بر ماهیت کلیساست.

الگوهای رهبری کلیسا که لااقل ما در غرب، بی‌آنکه کسی چندان متوجه باشد، اختیار کرده‌ایم، به زحمت ممکن بود برای کلیسای سه قرن نخست مسیحیت، الگوهای مأنوس و آشنا باشد. باید اضافه کرد که این الگوها، به هیچ وجه و از هیچ نظر، سنخیتی با خدمت «رسولان» ندارد. البته کار تعلیم فقط مختص اسقف و سایر رهبران کلیسا نیست. فعالیت و تدریس محققان تمام‌وقت کتاب مقدس، کماکان از منابع ضروری

کلیساست. کار تعلیم در همه رده‌های کلیسایی باید صورت گیرد. اما اگر اسقفان و سایر رهبران کلیسا نتوانند کتاب مقدس را چنانکه باید و شاید تعلیم دهند و کلیسا را در رسالت آن در جهان، هدایت کنند و طوری زندگی داخلی کلیسا را سامان دهند که وحدانیت و قداست خدا را بازتاب دهد، آنگاه باید گفت که «اقتدار و حُجَّت کتاب مقدس»، به معنایی که بررسی کردیم، عمل نمی‌کند. بحران‌های گوناگون در کلیسای امروز غرب - کم‌شدن اعضاء و منابع، معضلات اخلاقی، شقاق و جدایی‌های داخلی، ناکامی در ارائه منسجم پیام انجیل به نسل جدید - همه اینها و بسیاری معضلات دیگر باید ما را برانگیزند تا دعا کنیم که کتاب مقدس جایگاه اصلی خود را باز یابد؛ همچنین باید دعا کنیم تا معلمان و واعظانی که قادر به توضیح و تشریح کلام خدا هستند، بتوانند کلیسا را در رسالت خود تقویت و راهنمایی کنند و ترتیبی دهند تا محبت کلیسا به خدا، نو و تجدید شود؛ مهم‌تر از همه آنکه، باید دعا کنیم تا کلام خدا کار خود را در جهان انجام دهد و، مطابق رویای اشعیا، آفرینش جدید را پدید آورد - دنیای جدیدی را که در آن پیامدهای ناگوار گناه سرانجام از میان برمی‌خیزند:

چنانکه باران و برف از آسمان می‌بارد  
و به آنجا بر نمی‌گردد بلکه زمین را سیراب کرده،  
آن را بارور و برومند می‌سازد  
و برزگر را تخم و خورنده را نان می‌بخشد،  
همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد، خواهد بود.  
نزد من بی‌ثمر نخواهد برگشت  
بلکه آنچه را خواستم به جا خواهد آورد  
و برای آنچه آن را فرستادم کامران خواهد گردید.  
زیرا که شما با شادمانی بیرون خواهید رفت و با سلامتی هدایت  
خواهید شد.

کوه‌ها و تل‌ها در حضور شما به شادی ترنم خواهند نمود و جمیع  
درختان صحرا دستک خواهند زد.

به جای درخت خار، صنوبر و به جای خس، آس خواهد رویید  
و برای خداوند، اسم و آیت جاودانی که منقطع نشود، خواهد بود.  
اشعیا ۵۵:۱۰-۱۳

## روز شَبَّات

### مقدمه

بحث نظری به جای خود. ولی سؤال این است که چگونه می توان موضوعات خاصی را با توجه به بحث هایی که در این کتاب مطرح شد، بررسی کرد؟ به این منظور، من دو موضوع کاملاً متفاوت را برگزیده ام. هر دو موضوع هم گهگاه بحث انگیز بوده اند، ولی فعلاً هیچ کدام موضوعات به اصطلاح «داغی» نیستند. اگر غیر از این بود، شاید این برداشت ایجاد می شد که من در بحث خود، از موضع به خصوصی جانبداری می کنم و همین فکر سبب می شد تا مبانی نظری بحث نیز به بیراهه افتد. بررسی این دو موضوع، از یک طرف سطحی بودن برخی از تفسیرهای رایج را آشکار خواهد کرد و از طرف دیگر نمونه ای خواهد بود از روشی پخته تر برای تفسیر کتاب مقدس که موضوع کلی این کتاب بوده است. همین روش است که به کتاب مقدس اجازه می دهد تا ابزاری واقعی برای اعمال اقتدار خدا باشد.

نخستین موضوع به روز شَبَّات مربوط می شود. شهادت کتاب مقدس درباره این موضوع بسیار جالب توجه است. در عهد عتیق، دستور مربوط به حفظ روز شَبَّات، محکم و مؤکد و بی چون و چراست. این دستور ریشه در دو روایت بزرگی دارد که قوم اسرائیل کهن را شکل داد. از این دو روایت، یکی مربوط به آفرینش و دیگری مربوط به خروج از مصر است. روز شَبَّات باید نگه داشته می شد، چون خدا در هفتمین روز پس از آنکه کار آفرینش جهان را به پایان برد، آرام گرفت. علت دیگر این دستور خدا آن است که خدا قوم بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد. چنانکه در کتاب مقدس می خوانیم، هرگاه کل قوم یهود، یا اشخاصی در میان این قوم، روز شَبَّات را نگه نمی داشتند یا به آن بی توجهی می کردند، اتفاقات

ناگواری می افتاد. در کتاب اشعیا ۴:۵۶-۷ چنین می خوانیم که هرگاه قوم بنی اسرائیل متعهد می شد تا با جدیت روز شَبَّات را نگه دارد، جایگاه تازه‌ای در نظر خدا می یافت. یهودیان مؤمن در چند سده پیش از میلاد مسیح، حفظ روز شَبَّات را به یکی از نشانه‌های آشکار ایمان خود تبدیل کرده بودند. بدین سان مردم عادی که به این قوم تعلق نداشتند، یکی از چند چیزی که درباره این قوم عجیب یهودی نام می دانستند (به استثنای ختنه و قوانین مربوط به خوراک آنها) این بود که هفته‌ای یک روز را به بی کاری می گذرانند. این سؤال که آیا یهودیان در روز شَبَّات مجاز به دفاع از خود هستند یا نه زمانی شکل حاد به خود گرفت که دشمن از این فرصت برای حمله استفاده کرد. (جنگ ۱۹۷۳ نیز در همین روز، یعنی یوم کیپور آغاز شد.)

اما در عهد جدید این موضوع به کل تغییر کرده است. بحثی را مطرح خواهیم کرد و دوباره به عیسی و اناجیل باز خواهیم گشت. این نکته شایسته تأمل است که پولس، یکی از اولین نویسندگان عهد جدید، تقریباً هیچ چیز درباره روز شَبَّات نگفته است! او در نامه‌های خود اغلب به دو موضوعی می پردازد که برای یهودیانی که در میان بت پرستان زندگی می کردند، اهمیت تام داشت: آیا مسیحیان هم باید ختنه شوند؟ و آیا مسیحیان ملزم به حفظ قوانین یهود درباره خوراک هستند؟ پولس پاسخ می دهد: نه، به هیچ وجه! در واقع تأکید بر لزوم ختنه غیر یهودیانی که به مسیح ایمان می آوردند، در حکم وارد کردن آنها به خانواده جسمانی ابراهیم بود، در حالی که آنها به واسطه ایمان جدید خود، به قوم واحد و نوشده خدا پیوسته بودند، قومی که در عیسی و بر محور کار او شکل یافته بود. موضوع کل نامه به غلاطیان همین است. به علاوه، این روا نیست که انسان مشارکت خود را با سایر مسیحیان به خاطر نوع خوراک یا کسانی که خوراک با آنها خورده می شود، محدود کند. اینها درست، ولی درباره شَبَّات چه می توان گفت؟

با وجود آنچه گفتیم، به نظر می رسد که پولس در یکی دو قسمت از نامه‌های خود، اشاره‌ای به این موضوع داشته است. در رومیان ۱۴:۵-۶



او می گوید که برخی از مسیحیان دوست دارند روزهای خاصی را نگه دارند، و برخی دیگر حاضر به این کار نیستند، اما هیچ یک نباید دیگری را به خاطر نگه داشتن یا نداشتن این ایام خاص سرزنش کند. در غلاطیان ۴:۱۰ پولس به تندی کسانی را که «روزها و ماهها و فصلها و سالها» را نگه می دارند، سرزنش می کند. شاید این اشاره ای کلی به جشن های یهودی باشد - که آشکارا دایره شمول آن گسترده تر از تنها روز شَبَّات است - ولی بر پایه این اشاره نمی توان به طور دقیق گفت که نظر پولس درباره روز شَبَّات چه بوده یا چرا چنین بوده.

این سؤالی شایسته تأمل است که چطور می شود پولس با آن همه پایبندی اش به یهودیت، درباره مسئله ای چنین مهم حتی نظری گذرا هم ابراز نکرده باشد. عجیب تر اینکه پولس بارها و بارها از ده فرمان موسی که نگه داشتن روز شَبَّات جزو واجبات آن است، نقل قول می کند. جالب است که درست همان جا که پولس می گوید پیروان عیسی وظیفه دارند به یاری روح القدس به فرامین الهی عمل کنند، شَبَّات را از فهرست فرامین کنار می گذارد (برای مثال در رومیان ۱۳:۹). در فهرست پولس، این موارد از ده فرمان تکرار شده: قتل و دزدی و زنا و طمع نکن، به پدر و مادر خود احترام بگذار، و البته مهم تر از همه آنکه خدای یگانه حقیقی را پرستش کن و حرمت و تقدس نام او را حفظ نما. اما هیچ سخنی از شَبَّات به میان نمی آید.

البته در گفته های عیسی و در اناجیل اشاره های فراوان به روز شَبَّات می توان دید و ظاهراً عیسی هر بار با اقدامات خود در این روز، موجی از اعتراض برمی انگیزخته است! می گویند کلیسایی در ارتفاعات اسکاتلند بود که در مورد نگه داشتن روز شَبَّات هیچ تخفیفی قائل نمی شد. یک روز که مشایخ کلیسا درباره این موضوع بحث می کردند، یکی از آنها گفت که عیسی نه فقط بارها قانون مربوط به این روز را زیر پا گذاشته بلکه سخنانی هم بر ضد آن گفته است. شخص دیگری از مشایخ به این اعتراض چنین پاسخ داد: «بله، کاملاً درست است. متأسفانه حتی مسیح هم آن طور که ما می خواهیم این مسئله را جدی نگرفته است!»

آیا بحث ما در اینجا پایان می‌یابد؟ یکی از صاحب‌نظران معروف عهد جدید مدتی قبل برای حل این مسئله اظهار داشت که عیسی<sup>۱</sup> «رادیکال» بود [یعنی از اصل و اساس با مسئله مخالفت داشت] و پولس هم «لیبرال» بود [یعنی چندان اهمیتی به مسئله نمی‌داد]. آیا این راه حل کفایت می‌کند؟ یا توضیح بهتر، عمیق‌تر و قانع‌کننده‌تری می‌توان داد که با کتاب مقدس سازگارتر باشد؟ برای این منظور، نگاه دقیق‌تری به جایگاه شَبَّات در عهدعتیق و عهد جدید و به نقش عیسی<sup>۱</sup> در این میان خواهیم انداخت. آیا می‌توان به سادگی گفت که این هم جزو مواردی است که عهد جدید دستور عهدعتیق را لغو کرده است؟ در این صورت، چنین «تضادی» را چگونه می‌توان توضیح داد؟ آیا نمی‌توان گفت شَبَّات به این علت کنار گذاشته شده که عهد جدید «مذهب فیض» را جایگزین «شریعت‌گرایی» عهدعتیق کرده است؟ آیا احتمال ندارد که ما از اصل و اساس با موضوع متفاوتی روبرو باشیم؟

بحث مشایخ کلیسای اسکاتلند انسان را به یاد فیلم *ارابه‌های آتش* می‌اندازد که برندهٔ جایزهٔ اُسکار شد. موضوع فیلم به المپیک سال ۱۹۲۰ پاریس مربوط می‌شود که در آن اریک لیدل قهرمان دوِ چهارصدمتر شد و هارولد آبراهامس قهرمان دوِ صدمتر. ولی در آغاز امر، لیدل قرار بود در دوِ صدمتر شرکت کند، اما در گرماگرم رقابت‌ها، از شرکت در مسابقه به خاطر اینکه روز یکشنبه برگزار می‌شد، انصراف داد. نکتهٔ جالب داستان همین جاست. اریک لیدل از مسابقه دادن در روز یکشنبه پرهیز کرد، ولی آبراهامس که یهودی بود ظاهراً مشکلی از این بابت نداشت که روز شنبه در مسابقه شرکت کند!

تا حدود دههٔ ۱۹۶۰ اکثر مردم انگلستان مانند لیدل عمل می‌کردند. به خاطر دارم که در ۱۹۵۰ که هنوز پسر بچه بودم حق نداشتیم روزهای یکشنبه در خیابان بازی کنم. یکشنبه‌ها تمام مغازه‌ها بسته بود مگر روزنامه‌فروشی‌ها، آن‌هم برای مدتی محدود. کافه‌ها و رستوران‌های انگشت‌شماری باز بود. از تردد وسایل حمل و نقل عمومی به شدت کاسته می‌شد، و مسابقه برگزار نمی‌شد. البته امروز دیگر وضع کاملاً تغییر کرده

و دربارهٔ اینکه این تغییر خوب بوده یا بد نظرهای مختلفی وجود دارد. به نظر می‌رسد که فروشگاه‌های بزرگ از روی طمع، روزهای یکشنبه را هم به روز کاری تبدیل کرده‌اند (هرچند با این تصمیم، قدرت خرید مشتریان بیشتر نمی‌شود!) البته دلیل اصلی کسانی که مخالف تعطیل کردن روز یکشنبه به خاطر دلایل مذهبی هستند، بی‌شبهت به سایر دلایلی که برای غیردینی کردن جامعه مطرح می‌شود، نیست. به اعتقاد این افراد، نمی‌توان محدودیت کار در روز یکشنبه را که شکل «مسیحی» همان «شَبَّات» یهودی است به جامعه‌ای که از ایمان مسیحی خود روگردان شده و یا اساساً مسیحی نبوده، تحمیل کرد. به خصوص هم که اکثر مردم این جامعه روز یکشنبه نه به کلیسا می‌روند و نه در فعالیت‌های کلیسایی شرکت می‌کنند. در انگلستان گروهی با این شعار که «بگذارید یکشنبه روز خاصی باشد» مسئله را چنین عنوان می‌کنند که چرخه کار و استراحت موضوعی است که به اصول عام انسانی بازمی‌گردد. با وجود فعالیت‌های ارزندهٔ این افراد، اکثر مردم انگلستان چنین کوشش‌هایی را فعالیت یک مشیت مسیحی می‌دانند که سعی دارند سنت پوسیده و مهجوری را از نو باب کنند. از نظر بسیاری از افراد جامعه، مسیحیان که تصمیم گرفته‌اند لااقل یک روز در هفته را به کسالت و دل‌مردگی بگذرانند، می‌خواهند بقیهٔ مردم جامعه را هم با خود همداستان کنند.

اما سؤال این است که چه کسی گفته روز یکشنبه، یعنی نخستین روز هفته، «شَبَّات» مسیحیان است؟ چگونه مسیحیان این قانون قدیمی یهودیان را دربارهٔ روز هفتم هفته، به قانونی مشابه برای اولین روز هفته تبدیل کرده‌اند؟ و چگونه است که نه در بند تفسیر درست بوده‌اند و نه نگران تعارض با دیدگاه عیسی<sup>۱</sup> و پولس دربارهٔ روز شَبَّات؟

مورخان دربارهٔ این سؤال پیچیده اندیشیده و هریک دیدگاه خود را ابراز کرده‌اند. زمانی که سرگرم ویرایش آثار یکی از اصلاحگران اولیهٔ انگلیسی به نام جان فریث<sup>۱</sup> بودم، متوجه شدم که اکثر خوانندگان از

نسخه‌ای از آثار او استفاده می‌کنند که چهل سال پس از مرگِ نابهنگامش به چاپ رسیده و در آن جمله‌ای از متن اصلی حذف شده است. فریث در روزگاری زندگی و فعالیت می‌کرد که آغاز دوران اصلاحات بود و در تب و تاب آن ایام کوشش می‌شد تا تمام قوانینی که تصور می‌شد از «شریعت‌گرایی» کاتولیکی قرون وسطی سرچشمه می‌گیرند، کنار نهاده شوند. فریث دربارهٔ قانون مربوط به روز یکشنبه تأکید داشت که عهد جدید مسیحیان را دربارهٔ این روز آزاد گذاشته است. پس از اینکه شخص عبادتش را انجام داد می‌تواند مابقی روز را هرطور خواست بگذراند. چهل سال بعد، ویراستار محتاط‌تری که در دوران سلطنت الیزابت اول قسمت عمده‌ای از آثار فریث را برای چاپ آماده می‌کرد، صلاح دید که کل این جمله را حذف کند. آیا این را باید به حساب بازگشت به «شریعت‌گرایی» گذاشت؟ حال باید پرسید که اقتدار و حُجیت کتاب مقدس چه شد؟ یعنی همان اصلی که فریث و ویراستار آثار او مدعی پایبندی به آن بودند.

برای بررسی این موضوعات از کجا باید آغاز کرد؟ بی‌تردید نخست باید به سراغ عهدعتیق رفت.

### شَبَّات در عهدعتیق

دستور مربوط به روز شَبَّات به وضوح تمام در پیدایش ۳:۲ بیان شده است. اما آنچه در این آیه ذکر شده، با همهٔ سادگی ظاهری‌اش عمیقاً رازآمیز و سرشار از معانی است. خدا کار آفرینش آسمان‌ها و زمین را در شش روز به پایان برد و در روز هفتم «آرام گرفت». این به چه معناست؟ در آغاز امر، به این معنی است که خدا جهان را می‌آفریند و آفرینش جهان شامل آفرینش «زمان»، یعنی حرکتِ رو به جلوی عالم و تمامی اتفاقات آن نیز هست. آنگاه خدا خود نیز به نوعی در چارچوب همین زمانی که آفریده است، یا در ارتباط با آن، قرار می‌گیرد. خدا جهانی می‌آفریند تشکیل یافته از مکان و زمان و ماده و اعلام می‌کند که این جهان بسسیار خوب است (تا دچار این فکر نادرست نشویم که مکان و زمان و

ماده چیزهایی کم ارزش هستند و در درجه دوم اهمیت قرار دارند.) ولی خدا اختیار زمان را به دست می گیرد و خود را به اینکه دائماً در حال کار کردن و آفرینش باشد، مقید نمی سازد. آفرینش به سوی هدفی در حرکت است. آفرینش نه تابلوست و نه یک دستگاه، بلکه پروژه است، یعنی برنامه ای هدفدار. آفرینش از ریتم یعنی ضرباهنگی برخوردار است که در آن گاه ضربان زندگی خدا به گونه ای رازآمیز با ضربان زندگی ما درمی آمیزد.

جان والتون کتاب ارزنده ای به نام دنیای گمشده باب اول کتاب پیدایش نوشته و در آن، باب اول پیدایش را با آثار خاور نزدیک باستان به تفصیل مقایسه کرده است. والتون تأکید دارد که در ادبیات عهد باستان اگر خدایی مذکر یا مؤنث، یک عمارت را در شش روز یا در شش مرحله می ساخت، قطعاً ساخته او معبدی بود که می خواست در آن ساکن شود. این خدا در پایان کار خود در روز ششم، دست از کار نمی کشید تا برود کمی استراحت کند، بلکه با ورود به خانه جدید خود، در آن ساکن می شد و «آرام می گرفت.» این توضیح، دستور کتاب پیدایش را درباره روز شَبَات در چشم انداز کاملاً جدیدی قرار می دهد. اگر والتون درست می گوید، پس موضوع شَبَات، لذت بردن آفریننده از آفریده خود است، از آسمان و زمینی که برای سکونت خود خلق کرده.

و اما در آخرین مرحله ساخت معبد، «صورت» خدایی که زیارتگاه به او تعلق داشت، بر معبد نصب می شد. این «صورت» از یک طرف نشان دهنده شیوه و شکل حضور آن خدا در آن خانه بود و از طرف دیگر، نقطه ای بود که تمامی نیایش ها و پرستش ها بر آن متمرکز می شد. بنابراین، در کتاب پیدایش، زن و مرد، شکل و شیوه حضور خالق در دنیای خود هستند و از طریق آنها مابقی آفرینش نظم می یابد و ثمر می آورد. این زوجی که حامل صورت خدا هستند خواننده می شوند تا با نگره داشتن روز شَبَات، در لذتی که خالق از جهان خود می برد شریک شوند. به این ترتیب، آنچه خالق انجام می دهد، حاملان صورت او نیز انجام خواهند داد و به همراه او «آرام خواهند گرفت.»



ایده خدای خالق که پس از تکمیل کار خود «آرام می گیرد» همچنین بدین معناست که او به کار خود ادامه داده و پروژه بزرگ خود را پیش خواهد برد. چنین دیدگاهی (برای مثال) با دیدگاه فلسفی دئیسم تفاوتی آشکار دارد. دئیست‌ها معتقدند که خالق پس از تکمیل کار خود، جهان را واگذاشته تا با نظام داخلی خود اداره شود. البته رگه‌ای از حقیقت در این دیدگاه وجود دارد، زیرا خالق جهان به راستی گیاهان و حیواناتی را آفریده است که حامل «بذر» وجود خود بوده و تولید مثل می کنند. وظیفه خاص انسان‌ها هم این است که به عنوان کارگزاران خالق، به جهان نظم دهند و آن را به باروری رسانند. اما از این بر نمی آید که خالق تصمیم گرفته تا برای همیشه از جهان آفرینش غائب باشد یا دیگر فعالیتی نکند. در واقع، تصمیم خدا این است که به همین شیوه‌ها عمل کند. خدا جهانی خلق کرده که پر از نیروی آفریننده است. بنابراین، این دیدگاه فلسفه مدرن که خدا یا «مستقیماً کاری در دنیا انجام می دهد» یا اتفاقات خودبه خود و در نتیجه «علل طبیعی» روی می دهند، از بیخ و بن خطاست. «علل طبیعی» خودشان نتیجه فعالیت آفریننده خدا هستند.

شَبَّات در مابقی کتاب پیدایش دیگر نقشی ندارد تا اینکه دوباره در کتاب خروج نمایان می شود. در این کتاب، داستان اعطا شدن نان منّا را در باب ۱۶ می خوانیم. این باب شامل اشاره‌ای روشن به محدود شدن کار به شش روز در هفته است. همان گونه که می دانیم ده فرمان، تازه در باب ۲۰ مطرح می شوند. در همین ارتباط داستان تکان دهنده مردی را در اعداد ۳۲:۱۵ می خوانیم که در روز شَبَّات چوب جمع می کرد و به خاطر این عمل سنگسار شد (البته این داستان برای ما تکان دهنده است). فرمان نگه داشتن روز شَبَّات، در خروج ۸:۲۰-۱۱ به آفرینش و در تثبیه ۵:۱۲-۱۵ به واقعه خروج ارتباط می یابد. اینجاست که به قوم اسرائیل، به عنوان قومی که از بردگی به آزادی رسیده، دستور داده می شود که حتماً ترتیبی دهد تا بردگانش نیز هر شَبَّات طعم آزادی را بچشند. بعد از این قسمت‌ها، دیگر اشاره عمده‌ای به روز شَبَّات در مابقی عهدعتیق نمی بینیم. با این حال، جالب است که در دوران تبعید قوم اسرائیل و پس از آن، نگه داشتن

روز شَبَات به نشانه‌ای از تجدید بیعت قوم خدا با او تبدیل می‌شود. از اشاره‌هایی هم که به این روز می‌شود در می‌یابیم که مردم، هم معنی آن را می‌دانستند و هم فلسفه نگاه داشتن آن را. بنابراین، مسئله فقط این بود که آیا این کار را می‌کنند یا نه. (نحمیا ۱۳:۱۵-۲۲؛ اشعیا ۵۶:۲-۷؛ ۱۳:۵۸-۱۴؛ ارمیا ۱۷:۱۹-۲۳. در این قسمت‌ها به نگاه‌دارندگان روز شَبَات وعده احیای پادشاهی نیز داده می‌شود.) (همچنین نگاه کنید به خروج ۲۳:۱۲؛ ۳۱:۱۳؛ ۳۴:۲۱؛ ۳۵:۲؛ لاویان ۱۹:۳؛ ۲۳:۳؛ اعداد ۱۵:۳۲؛ ۲۸:۹؛ نحمیا ۹:۱۴؛ حزقیال ۲۰:۱۳؛ ۲۲:۲۶ و ۴۴:۲۴).

بنابراین در عهدعتیق ملاحظه می‌کنیم که نگاه داشتن روز شَبَات فرمانی است که حقیقت مورد اشاره آن به اندازه اجرای آن اهمیت دارد. شَبَات نشانه این است که نظام هستی به سوی هدفی در حرکت است. همان‌گونه که گفتیم، آفرینش یک پروژه است نه یک تابلو یا دستگاه. شَبَات بیانگر ضربانی برای زندگی است که در آن، ضربان زندگی خود خدا به گونه‌ای اسرارآمیز با ضربان زندگی انسان‌ها، قوم اسرائیل، و سراسر آفرینش در می‌آمیزد. بنابراین شَبَات محدوده‌ای از زمان است که در آن آفریننده با آفرینش خود وارد رابطه متقابل می‌شود درست همان‌گونه که معبد محدوده‌ای از مکان است که در آن رابطه خالق و مخلوق برقرار می‌شود. از همین رو «بی حرمتی به شَبَات» (برای مثال حزقیال ۲۰:۱۳؛ ۲۲:۸، ۲۶؛ ۳۸:۲۳) در حکم بی حرمتی به معبد است. به این طریق به این قاعده می‌رسیم که همان‌گونه که معبد مکانی مقدّس است، شَبَات نیز زمانی مقدّس است.

البته این دو موضوع در جشن‌های بزرگ قوم اسرائیل با هم تلاقی می‌کنند. بخشی از این جشن‌ها، جشن‌های مربوط به فصل درو و بخشی نیز برای یادآوری اتفاقاتی بود که در زمان خروج قوم بنی‌اسرائیل از مصر روی داد. این جشن‌ها اغلب شَبَات‌های خاصی، یعنی «شَبَات‌های بزرگ» را شامل می‌شد که در آنها گویی زمان به گونه‌ای اسرارآمیز به عقب باز می‌گشت. مثالی روشن ذکر می‌کنیم. در عید پسخ، یهودیان نه تنها زمانی را که خدا آنها را از بردگی در مصر رهایی بخشید به خاطر

می‌آورند، بلکه این تجربه گذشته را به تجربه‌ای در زمان حال تبدیل می‌کنند و می‌گویند: «این آن شبی است.» در چنین لحظاتی، مکان و زمان و حتی ماده (یعنی غذا و آشامیدنی مربوط به شام پسخ) هر سه از آنچه هستند فراتر می‌روند و به شیوه‌هایی نو در کنار هم قرار می‌گیرند. مسئله این نیست که آفرینش نقص دارد، بلکه طرح آفرینش به گونه‌ای است که به نقطه‌ای جلوتر و فراتر از خود، به زمانی اشاره می‌کند که اهداف آفریننده به تحقق خواهند رسید.

در همین چارچوب، اصل و فرمان مربوط به روز شَبَّات بعد تازه‌ای می‌یابد، هر چند با انعکاس‌هایی از این اصل کتاب تثنیه که شَبَّات روز رهایی غلامان است. چنین است که شَبَّات به نشانه‌ای از عدالت و توجه خدا به فقیران و حتی به غلامان و حیوانات تبدیل می‌شود. بنابراین، در خروج ۱۱:۲۳ شَبَّات فرصتی برای آرامش یافتن فقیران و همچنین غلامان و حیوانات است. مهم‌تر از آنچه گفتیم، اصل مربوط به روز شَبَّات غنی‌تر شده و با موضوعی پیوند می‌خورد که اگرچه در نگاه اول موضوعی متفاوت است، اما ارتباط تنگاتنگی با روز شَبَّات دارد: سخن بر سر یوبیل است!

سال یوبیل هفتمین سال بود و در آن قرض‌های مردم بخشیده می‌شد. یوبیل بزرگ نیز همین بود منتها در مقیاسی بزرگ‌تر که بعد از هر ۴۹ سال (یعنی پس از هفت «هفت سال») برگزار می‌شد. این اصل در لاویان ۲۵ آمده است. بنابراین هر هفت سال یک مرتبه «سال شَبَّات» بود (۷-۱:۲۵). در این سال به زمین نیز استراحت داده می‌شد. آنگاه پس از «هفت سال شَبَّات» شیپور به صدا درمی‌آمد و «آزادی تمامی ساکنان سرزمین» اعلام می‌شد. املاک خانوادگی که در ازای قرض مصادره شده بود بایست به صاحبان اصلی عودت داده می‌شد و به این طریق قانون جدیدی برای خرید و فروش زمین به اجرا درمی‌آمد (شخص به دفعات مشخصی تا یوبیل بعدی محصول خود را می‌فروخت). این قانون در مورد خرید و فروش بردگان نیز صدق می‌کرد و دوباره به دوران بردگی قوم اسرائیل در مصر ارتباط داده می‌شد (۴۷:۲۵-۵۵). در سال‌های شَبَّات مردم

بایست به محصولی که زمین بدون دخالت انسان به بار می‌آورد، قناعت می‌کردند.

اما مهم‌ترین مطلب دربارهٔ یوبیل در باب ۶۱ کتاب اشعیا بیان شده است. در این باب پس از تأکیدی که در باب‌های ۵۶ و ۵۸ بر نگه‌داشتن شَبَّات به عمل آمده است، به موضوع اعلام آزادی به اسیران و بینایی به نابینایان و غیره می‌رسیم. بنابراین هدف یوبیل در اصل این است که آفرینش خدا و قوم خدا احیاء شوند: به عبارتی، اجتماع انسان، بدن انسان، زندگی انسان و زمینی که انسان در آن کشت و کار می‌کند، سامان یابد. از این رو، اصل شَبَّات ارتباط بسیار نزدیکی به اصل گسترده‌تر عدالت<sup>۱</sup> خدا دارد. این اصل که خود بخشی از الاهیات آفرینش است می‌گوید که خدا در پایان به تمامی چیزها سامان خواهد بخشید. بنابراین، گویا یوبیل بُرشی از «زمان مقدّس» است که در آن این امتیاز به انسان داده می‌شود تا در زمانی که متعلق به خداست و در هدف‌های رهایی‌بخش خدا سهیم شود. خالق به قوم خود، به‌خصوص آنهایی که فقیر و اسیرند هدیه‌ای می‌دهد و این هدیه چیزی نیست جز خود عدالت. غرب که اهمیت مذهبی روز یکشنبه را تقریباً کنار گذاشته است (هرچند بعداً توضیح خواهم داد که نگه‌داشتن روز یکشنبه اغلب بر پایهٔ یک بدفهمی بوده)، فکر اجرای عدالت در مورد فقیران و رهانیدن مقروضان از طریق بخشیدن قرض‌های آنها را نیز کنار گذاشته است.

اصل مربوط به یوبیل، که در واقع گونه‌ای شَبَّات چندبُعدی است، در کتاب دانیال بعد جدیدی می‌یابد. دانیال که به همراه قوم خود دوران تبعید در بابل را می‌گذراند، می‌داند که ارمیا پیشگویی کرده که تبعید برای

۱ به خوانندگان ناآشنا با اندیشه‌های رایج یادآوری می‌کنیم که کلمهٔ «عدالت» را رایت صرفاً در معنایی که ما از این کلمه در تداول عام استنباط می‌کنیم، به کار نمی‌برد. عدالت طبق تعریف نویسنده، «به سامان آوردن آفرینش» توسط خداست که این در واقع با مفهوم پادشاهی خدا گره خورده است، زیرا هرگاه پادشاهی خدا، که با رستاخیز عیسی آغاز شده است، به طور کامل استقرار یابد، هر چیز در جای درست خود، و در نسبت‌های درست با چیزهای دیگر، قرار خواهد گرفت. به این ترتیب، عالی‌ترین هماهنگی ممکن میان خدا و جهان و انسان، بر محوریت دستاورد عیسی، به وجود می‌آید (همین نسبت‌های درست، مفهومی بر پایهٔ عدالت است). (مترجم)

«هفتاد سال» ادامه خواهد داشت (ارمیا ۲۵:۱۱؛ ۲۹:۱۰؛ دعای دانیال را در باب ۹ این کتاب می خوانیم و در آن اشاره به ارمیا ۲:۹ است. همچنین نگاه کنید به دوم تواریخ ۳۶:۲۱؛ زکریا ۱:۱۲؛ ۵:۷). دانیال در دعا سؤال می کند که این هفتاد سال چه وقت تمام شده و این تبعید به پایان خواهد رسید. فرشته ای که پاسخ او را می دهد، هم خبر خوبی دارد و هم خبر بدی. می گوید که رهایی حتماً فرا خواهد رسید ولی نه هفتاد سال دیگر بلکه «هفت تا هفتاد سال دیگر»، به عبارتی چهارصد و نود سال دیگر: به بیانی در زمانی که می توان آن را یوبیل یوبیل ها دانست. گویا تبعید تلافی تمام شَبَّات هایی را که آزمندان قوم اسرائیل به خاطر طمع خود از زمین دریغ کرده بودند، در می آورد و به زمین فرصت می داد تا از «شَبَّات های خود استفاده کند» لاویان ۲۶:۳۴، و ۴۳؛ دوم تواریخ ۳۶:۲۱. زمین که دائماً مورد بهره برداری قرار گرفته بود، نیاز به استراحت داشت. تبعید و بازگشت را نباید صرفاً تنبیه قوم اسرائیل به خاطر بت پرستی اش دانست. تبعید و بازگشت همچنین نشانه ای از این حقیقت است که خدا آرامش شَبَّات را فراهم خواهد کرد و بدین طریق قوم خود و سراسر آفرینش را به شکل مناسبی سامان خواهد بخشید. پس اصل شَبَّات با زمینه تاریخی گسترده تری پیوند دارد. یعنی خدا به شیوهایی عمل خواهد کرد که «آفرینش جدید» جزء جدایی ناپذیر آنهاست. اجرا شدن عدالت برای قوم عبرانی و عالم، برای آدمیان و آفرینش یک کار تکراری و نمادین نیست بلکه خدا سرانجام عدالت را به معنای کامل کلمه و برای همیشه برای آنها به ارمغان خواهد آورد.

بنابراین شَبَّات در عهد عتیق، برخلاف آنچه در نگاه اول به نظر می رسد، پیچیده تر از آن است که تنها یک رسم یا نماد باشد (البته برای کسانی که فقط به دنبال «احکام» در کتاب مقدس هستند، شَبَّات چیزی بیش از یک حکم نیست). معنی شَبَّات بسیار غنی تر از آن است که تنها دستوری برای پرهیز از کار در هفتمین روز هفته باشد. شَبَّات (در کنار مفاهیم دیگرش) دعوتی است به فروتنی و امید: فروتنی از لحاظ درک این موضوع که معنی و هدف زندگی، در کار و در حرص زدن دائمی



و دیوانه‌وار خلاصه نمی‌شود (برای اکثر یهودیان کار به معنی کشت و زرع بود.) نگه‌داشتن روز شَبَّات مانند ده یک دادن، و به‌خصوص مانند قربانی کردن حیوانات سالم، به منزله تصدیق این واقعیت بود که نه قوم بنی‌اسرائیل و نه انسان‌ها، صاحب یا اداره‌کننده اصلی جهان نیستند. کار در حد افراط، یعنی کار کردن در هفت روز هفته، چندان فرقی با ایمان‌نداشتن به خدای آفریننده و مهیاکننده ندارد. شَبَّات همچنین درباره امید بود: امید به اینکه خدا به وعده‌های خود عمل خواهد کرد و از راه چرخه‌های خطی زمان، «آرامش» نهایی را به ارمغان خواهد آورد. این آرامش نهایی معادل «لذت‌بردن» خالق از آفرینش و همچنین معادل «آرامش یافتن» قوم عبرانی پس از سکونت در سرزمین مقدس است. (سرزمین مقدس و معبد واقع شده در آن را باید نمونه‌ای از کاری دانست که خدا می‌خواهد در مقیاسی گسترده‌تر برای کل جهان انجام دهد و به اشتیاق خود برای سکونت در جهان جامه عمل بپوشاند.) این اصل، یعنی انتظار برای روز رهایی، از طریق سال یوبیل که هر پنجاه سال یک مرتبه فرامی‌رسید، تجسم عملی می‌یافت. سال‌های یوبیل نشانه‌هایی بود که به رهایی گسترده‌تر سراسر آفرینش در آینده اشاره داشت و آرامی هفتگی شَبَّات، فرصتی بود جهت انتظار کشیدن برای خود همین نشانه‌ها، یعنی یوبیل. ارمیا تهدید کرده بود که در مقابل احیای آفرینش، گزینه دیگر، بازگشت آفرینش به حالتی است که در عبری *تُهو و وا بُهو و* *tohu wa' bohu* «بی‌شکل و خالی» خوانده می‌شود، یعنی وضعیت کائوس *chaos* یا بی‌نظمی که پیش از آفرینش اولیه حاکم بود (ارمیا ۴: ۲۳ که به پیدایش ۱: ۲ اشاره دارد).

اگر می‌خواهیم اتفاقی را که برای شَبَّات در عهدجدید می‌افتد درک کنیم، ناگزیریم که این تصویر گسترده‌تر را در ذهن خود نگه داریم. اگر این مفهوم کهن شَبَّات را محدود کنیم و شَبَّات را صرفاً «قاعده» یا «قانونی» بدانیم که بایست تحمیل شود و کورکورانه مورد اطاعت قرار گیرد - و آنگاه عیسی یا پولس را به عنوان قهرمانان بزرگ نبرد با شریعت‌گرایی ستایش کنیم - نتیجه کار ما آن خواهد بود که نخست

مفهوم شَبَّات را کوچک خواهیم کرد، سپس آن را بد خواهیم فهمید و سرانجام ارزش و اهمیت واقعی آن را در سه نکته نادیده خواهیم گرفت: در زندگی یهودیان کهن، در کار بزرگ مسیح برای احیای آفرینش و در خدمت پولس برای رساندن کار مسیح به نتایج عملی اش.

هرگاه اصل چندوجهی و پیچیده شَبَّات را که با مفاهیم دیگر کتاب مقدس پیوند خورده است درک کنیم، به این نتیجه خواهیم رسید که بهتر است جایگاه آن را تنزل ندهیم. من کشاورز نیستم، ولی به گمانم اگر شَبَّات نگه داشته می شد، کشاورزی مدرن به نتایج بهتری می رسید. با این حال، عهد جدید به مفهومی متفاوت از شَبَّات اشاره دارد. در عیسی، خدا کاری تازه انجام می دهد.

### شَبَّات در عهد جدید

همان گونه که قبلاً گفتیم، یکی از عجیب ترین نکات درباره شَبَّات در عهد جدید این است که تقریباً اشاره ای به آن نیست. از ده فرمان بقیه فرامین به صورت های مختلف دوباره مورد تأیید قرار می گیرند اما این یک چنین نیست. از این گذشته، به نظر می رسد که هم عیسی و هم پولس با یهودیان روزگار خود در قرن اول بر سر نگه داشتن روز شَبَّات اختلاف داشتند. پسر انسان خداوند روز شَبَّات است و شَبَّات برای نیکوکاری مقرر شده و نه زیان رساندن. به سبب همین سخنان و کارهای همراه با آن، مخالفان عیسی قصد جاننش را کردند (مرقس ۲: ۲۳-۲۸؛ ۱: ۳-۶ و متون مشابه آن؛ لوقا ۱۳: ۱۰-۱۷). در انجیل یوحنا شفای مرد علیل در کنار حوض بیت حسدا (یوحنا ۵: ۱-۸) موجی از خشم و تهدید را متوجه عیسی کرد و شفای نابینای مادرزاد به آن دامن زد (یوحنا ۹: ۱-۱۷). ماجرای شفای این دو نفر در روز شَبَّات و روایات مشابه در سه انجیل اول، برای مدت های طولانی چنین تفسیر شده است که فریسیان چون سفت و سخت تابع شریعت بودند، بر نگه داشتن شَبَّات تأکید داشتند و عیسی کوشش می کرد تا نگاه آنها را به ماهیت دین تغییر دهد و کاری کند تا به جای پیروی از مذهبی که متکی بر تلاش های انسانی و تشریفات

ظاهری است، به مذهبی مبتنی بر قلب و فیض رو کنند. پژوهشگران جدیدتر که درک عمیق‌تری از رسوم و اعتقادات یهودیان در قرن اول دارند، اغلب به این نکته اشاره کرده‌اند که تفسیر بالا حق مطلب را ادا نمی‌کند، چون با اعتقاد یهودیان در مورد شَبَّات و جنبه‌های عملی آن، چه در آن روزگار و چه امروز، سازگار نیست. به‌خصوص باید اشاره کرد برای کسانی که زندگی روزانه‌شان سخت و کارشان دشوار و حتی شاق بود، تعطیلی روز هفتم فرصتی بسیار لازم و دلپذیر برای استراحت فراهم می‌آورده است. همان‌گونه که قبلاً گفتیم، برای یهودیان چه در گذشته و چه امروز، شَبَّات زمانی مقدس بود همچنان که معبد مکانی مقدس بود. شَبَّات را زمانی می‌دانستند که زمان خدا و زمان انسان با هم تلاقی می‌کنند، به‌گونه‌ای که انسان زمان را به شکلی متفاوت احساس می‌کند، با کیفیتی متفاوت، درست مانند وقتی که موسیقی زیبایی می‌شنویم.

پس به چه دلیل عیسی<sup>۱</sup> به این رسم بزرگ دینی که خدا مقرر کرده بود، چنین بی‌اعتنایی می‌کرد؟ به این سؤال تنها یک پاسخ می‌توان داد - و بهترین پاسخ نیز همین است - که عیسی<sup>۱</sup> اعتقاد داشت عصر جدیدی را آغاز می‌کند که گُل رسم دینی شَبَّات از ابتدا به آن اشاره داشته. او آمده بود تا یوبیل یوبیل‌ها، شَبَّات شَبَّات‌ها، زمانی را که سرانجام اهداف خدا و زندگی انسان به هم می‌رسید، اعلام کند و فرا رسیدن این عصر را در عمل نشان دهد. بنابراین، اقدام عیسی<sup>۱</sup> در مورد شَبَّات دقیقاً همانند اقدام او در مورد معبد بود. من دربارهٔ اقدام عیسی<sup>۱</sup> در معبد در کتاب‌های دیگر خود توضیح داده‌ام. عیسی<sup>۱</sup> چنان رفتار می‌کرد که گویی معبد در وجود او تجسم یافته است و بر مبنای اقتداری که این امر به او می‌داد، گناهان دیگران را می‌بخشید. بنابراین زمانی که وارد اورشلیم شد، برخورد او با مقامات معبد اجتناب‌ناپذیر بود، زیرا آنها را سرزنش می‌کرد که به جای اشاره به واقعیت فوق، آن را از مسیر حقیقی‌اش دور کرده‌اند. همانندی اقدام عیسی<sup>۱</sup> در خصوص شَبَّات و معبد، ما را به این نتیجه می‌رساند که عیسی<sup>۱</sup> با تفسیری که لااقل برخی از فریسیان از شَبَّات داشتند و اینکه آن را (به‌طور غیررسمی) «تحمیل» می‌کردند، به‌شدت مخالف

بود. (فریسیان یک گروه فشار غیررسمی یهودی بودند و سعی داشتند رفتار مردم جامعه را مطابق معیارهای خود و با روش‌های خود اصلاح کنند.) اما نکته اصلی در اینجا ادعای اسکاتولوژی‌کال یا آخر زمانی عیسی است. در واقع او می‌گوید: «زمان موعود رسیده و پادشاهی خدا نزدیک است!» فرارسیدن زمان موعود به این معنی است که برنامه‌ای که خدای خالق در آفرینش آغاز کرد، و برنامه او برای نجات که در واقعه خروج قدم اول آن برداشته شد، به تحقق رسیده‌اند. سرنوشت قوم بنی‌اسرائیل، سرنوشت انسان و سرنوشت آفرینش، همگی در وجود عیسی در حال تحقق بود. حضور جسمانی عیسی همان واقعیتی بود که معبد به آن اشاره داشت؛ زندگی بشری عیسی، به‌ویژه خدمت کوتاه او در میان مردم، همان لحظه‌ای بود که زمان خدا و زمان جهان در یک نقطه به هم می‌رسید. لااقل ادعای ضمنی عیسی چنین بود - ادعایی که در روزگار او بی‌پایه و جنجالی می‌نمود، و هنوز نیز چنین است. پیروان عیسی تأکید داشتند که این ادعا در رستاخیز عیسی، که خود به معنی آغاز دورانی تازه است، تحقق یافته. در انجیل یوحنا جایی که از «روز اول هفته» سخن گفته می‌شود، منظور آغاز آفرینش جدید است.

فرا رسیدن زمان موعود پس از سال‌ها انتظار، به آشکارترین شکل در لوقا ۴:۱۶-۳۰ بیان شده که به «اعلان ناصره» معروف است. در اینجا عیسی از اشعیا ۶۱ نقل قول می‌کند و همان‌گونه که دیدیم، خود این بخش نیز به مقررات مربوط به سال یوبیل در کتاب لاویان برمی‌گردد: عیسی همان بود که سال لطف خداوند را به فقیران مرده می‌داد، برای اسیران رهایی به ارمغان می‌آورد و غیره. زمان این اتفاقات رسیده بود. عیسی گفت: «امروز، این نوشته هنگامی که بدان گوش فرا می‌دادید، جامه عمل پوشید» (لوقا ۴:۲۱). منظور عیسی این نبود که «دوستان توجه کنید، آیه‌ای از کتاب مقدس به حقیقت پیوست!» مسئله‌ای که عیسی به آن اشاره داشت، شبیه تحقق پیش‌بینی یک مفسر سیاسی نبود. تمامی تاریخ قوم عبرانی، و همراه با آن کل تاریخ جهان هستی، به یوبیل نهایی خود رسیده بود: یعنی زمانی برای آزادی و صلح و آن‌هم نه تنها برای قوم

عبرانی بلکه، همان‌طور که عیسی<sup>۱</sup> در سخنانِ در‌دسرسازش بیان داشت، برای سراسر جهان.

بی‌درنگ تنشی پیش آمد، چون درک و انتظاری که مردم از این موضوعات داشتند با آنچه عیسی<sup>۱</sup> می‌گفت فرق داشت. (در همان حال که عیسی<sup>۱</sup> آغاز پادشاهی خدا را اعلام می‌کرد، خویشاوندِ مادری‌اش، یحیی<sup>۱</sup> تعمیددهنده را به زندان انداختند و بعد هم اعدام کردند.) ولی عیسی<sup>۱</sup> با کارهای نمادینش و در قالبِ مثل‌های خود، همچنان به اعلام پیامش ادامه می‌داد: دورانی که قوم یهود سال‌ها انتظارش را کشیده بودند، فرارسیده گواينکه شباهتی به انتظاراتِ برخی از هم‌روزگارانِش ندارد.

پس اگر زمان تحققِ انتظارها رسیده بود، دیگر تأکید بر چیزهایی که حکم‌نشانه و پیش‌درآمد داشتند، مانند روز شَبَات، بیهوده بود چون این‌گونه نشان‌ها دال بر آن بودند که زمان موعود هنوز نرسیده است. «پسرِ انسانِ خداوندِ روز شَبَات است»: هیچ‌کس در مرکز لندن تابلو نمی‌زند: «به‌سوی لندن!» عیسی<sup>۱</sup> آگاهانه و از روی تصمیم قبلی، می‌خواست با کارها، به‌خصوص شفای بیماران، و سخنانش این پیام را به مخاطبان برساند که زمانِ رهایی موعود فرارسیده است. این آن لحظه‌ای بود که زمان خدا و زمان انسان، قدرتِ نجات‌بخش خدا و زندگی درهم‌شکسته آدمیان، سرانجام در نقطه‌ای واحد به هم می‌رسید. عیسی<sup>۱</sup> گفت: «بیائید به‌سوی من» و «من به شما آرامش خواهم بخشید.» درک نکردن این حقیقت و اصرار به نگه‌داشتن شَبَات مانند گذشته، درست به این می‌ماند که کسی درست همان‌موقع که گندم‌ها جوانه می‌زنند، بخواهد کشتزار را شخم بزند. شَبَات یک رسم پوچ و بی‌فایده و دست‌وپاگیر نبود (برخلاف نظر بسیاری از مسیحیانی که نگاهشان به اناجیل شبیه ماریون<sup>۱</sup> است).

---

۱ ماریون یا مرقیون اعتقاد داشت که خدای عهدعتیق با خدای عهدجدید فرق دارد. به عبارتی، تصویر ارائه‌شده از خدا در عهدعتیق را خشن و از لحاظ اخلاقی ناکامل می‌دانست. از این رو، معتقد بود که عهدعتیق و هرچه به آن مربوط می‌شود باید از اعتقادات مسیحی حذف شود. بنابراین، منظور نویسنده این است که بدگمانی به شَبَات و بیهوده و پوچ دانستن آن رنگی از افکار ماریون دارد (مترجم).



شَبَّات، نگرشی پلاگیوسی<sup>۱</sup> به مسائل اخلاقی هم نبود. در چنین نگرشی، انسان برای جلب رضایت خدا، نظامی برای خود می‌سازد که تکیه‌اش بر «کارهای نیکو» است. همین نظام بعداً خود را با ذهنیت خاصی هماهنگ می‌سازد که هر جامعه‌ای گهگاه دچار آن می‌شود یعنی پایبندی سفت و سخت به مقررات. شَبَّات نیز مانند بسیاری از باورها و رسوم یهودیت، نشانه‌ای بود که به آینده اشاره داشت. بنابراین، اصل واقعیت که آمد دیگر حاجتی به نشانه نبود و حتی اصرار به حفظ آن می‌توانست به انحرافی خطرناک از واقعیت جدید بیانجامد. وقتی خورشید با نور زرینش اتاق خوابمان را روشن می‌کند، دیگر نیازی نیست به ساعت نگاه کنیم تا بدانیم روز شده. کل جنبش مسیحیت اولیه بر این اعتقاد استوار بود که در عیسی، این واقعیت جدید سرانجام فرارسیده و تمام رسوم و آئین‌هایی که خدا در گذشته مقرر کرده بود تا به این واقعیت اشاره کنند، اکنون دیگر کارایی خود را از دست داده و زائدند.

از همین روست که در نامه‌های پولس اشاره‌ای به تحقق شَبَّات نیست. پولس در نامه غلاطیان که احتمالاً نخستین نامه‌اش بوده است، چنین نوشت: «اما چون زمان مقرر به کمال فرا رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زنی زاده شد و زیر شریعت به دنیا آمد، تا آنان را که زیر شریعت بودند باز خرید کند» (غلاطیان ۴:۴). کسانی که این نجات را دریافت می‌کنند، «فرزندان خدا هستند» و خدا «روح پسر» را بر ایشان می‌فرستد. از این راه، آنها «خدا را شناخته‌اند و یا بهتر است بگوئیم خدا آنها را شناخته است.» بنابراین دیگر نباید پایبند «روزها، ماه‌ها، فصل‌ها و سال‌ها» باشند. این مقطع‌های زمانی، زمان را چه برای یهودیان و چه برای بت پرستان تقسیم می‌کرد. بنابراین، «به کمال رسیدن زمان» که در

۱ الاهدان اوایل قرن پنجم که دیدگاهی مخالف آگوستین داشت و به تعبیری معتقد بود که انسان بهانه‌ای برای انجام ندادن کارهای نیکو ندارد و با همین کارهاست که عنایت الهی را متوجه خود می‌سازد. دیدگاه‌های او لااقل در نجات‌شناسی کاملاً در تعارض با دیدگاه‌های آگوستین است که معتقد به گناه اولیه و وابستگی تام و تمام انسان به فیض خدا برای نجات بود (مترجم).

غلاطیان ۴:۴ ذکر شده، انسان را از نگه داشتن این زمان‌های به‌خصوص که در غلاطیان ۱۰:۴ بیان شده، معاف می‌سازد. در کولسیان ۱۴:۲-۱۶ نیز بر پایه همین منطق است که نگه‌داشتن شَبَّات و سایر جشن‌های یهودی کنار نهاده می‌شود. به همین وجه، وقتی در اجتماع مسیحیانی که از زمینه‌های گوناگون بودند، مسئله نگه‌داشتن شَبَّات به میان می‌آید، پولس کاملاً «بی‌طرفانه» با موضوع برخورد می‌کند و می‌گوید که برخی شَبَّات را نگه می‌دارند و برخی این کار را نمی‌کنند، ولی آنهایی که چنین می‌کنند حق قضاوت درباره گروه دیگر را ندارند (رومیان ۱۴:۵-۶).

تنها در صورتی که این اصل بنیادی را بپذیریم که در عیسی، یعنی مسیحا، روز جدید خدا آغاز شده است، مجاز خواهیم بود تا شَبَّات را به مثابه *adiaphoron* بدانیم، یعنی مسئله‌ای که جدایی به خاطر آن در کلیسا جایز نیست. در نامه به قرنتیان پولس می‌نویسد: «هان، اکنون زمان لطف خداست. هان، امروز روز نجات است» (دوم قرنتیان ۶:۱-۲ که نقل قولی است از اشعیا ۴۹:۸). عبارت «اما اکنون» در رومیان ۳:۲۱ و محتوای کلی باب‌های ۳-۸ که درباره تحقق نقشه خداست، زمینه لازم را فراهم می‌سازد تا با خاطری آسوده، افراد را در نگه‌داشتن یا نداشتن روز شَبَّات آزاد بگذاریم. ولی بر زمینه همین اصل، پولس موضوع دیگری را مطرح می‌سازد، آنهم از زاویه‌ای که شاید فکرش را نمی‌کردیم. او تأکید می‌کند که حال دیگر، در این روز جدیدی که طلوع کرده است، مشخصه قوم خدا «کارهای» آنها نیست. به بیان دیگر، پارسا شمردگی [برحق شمردگی] فقط از راه ایمان، در واقع به کمال رساندن معنای شَبَّات است.

ارتباط این دو را به وضوح تمام در نامه به عبرانیان می‌بینیم که آغاز این عصر جدید را به دست عیسی، همچون «آرامش شَبَّات» در کامل‌ترین معنایش تصویر می‌کند و درباره کسانی که به «آرامش خدا» قدم می‌گذارند، می‌گوید که از «کارهای» خود دست می‌کشند. کل عبرانیان ۷:۳-۱۱:۴، به‌خصوص آیات پایانی این قسمت، تأویلی بر مزمور ۷:۹۵-۱۱ هستند. در این مزمور داستان سرگردانی قوم عبرانی در بیابان و ورود آنها به سرزمین موعود تحت رهبری یوشع، به عنوان

«آرامشی» تفسیر می‌شود که یوشع نتوانست فراهم کند و مزبور تحقق آن را به آینده موکول می‌کند.

در باب هشتم رومیان می‌خوانیم که آفرینش نیز از بردگی فساد آزاد می‌شود تا در زمان ظهور فرزندان خدا، در آزادی شریک شود. اینجاست که می‌فهمیم در کُلِ روایت کتاب مقدس، این روزهای شَبَّات که مانند علائم مسیرنا هستند، به این مسئله اشاره دارند که برنامه‌الاهی در پیدایش ۱ و ۲ به نتیجه رسیده و در راه تحقق خود، قدرت ویرانگر گناه را در هم شکسته است. این همان هدفی بود که تمام شَبَّات‌ها به آن اشاره داشتند. رستاخیز عیسی<sup>۱</sup> از میان مردگان، از لحاظ اصول، به این هدف که همان نوشدن تمام هستی است تحقق بخشیده است. فرمانروایی متعال خدا بر جهان، و «عدالت» خدا که در وفاداری او به آفرینش و عهد خود آشکار می‌شود، در تحقق معنای شَبَّات و یوبیل به هم می‌رسند. این آن لحظه‌نهایی آزادی و تکمیل شدن «معبد جدید» است که خدا و انسان‌ها در آن «آرام» خواهند گرفت و خود را در خانه خود احساس خواهند کرد.

انجیل یوحنا نیز همین موضوع را به وجهی کاملاً متفاوت مطرح می‌کند. مجموعه «نشانه‌های» معروف در این انجیل سرانجام با رسیدن به نشانه هفتم که لحظه مرگ عیسی<sup>۱</sup> بر صلیب است، به اوج خود می‌رسند. به این ترتیب، آفرینش قدیمی و عهد قدیمی تکمیل شده و انتظار برای آفرینش جدید آغاز می‌شود. یوحنا برای اشاره به آفرینش جدید، عبارت «اولین روز هفته» (۱:۲۰) را به کار می‌برد. توضیح موضوع از این قرار است: همان‌طور که از کتاب پیدایش به خاطر داریم، خدا در ششمین روز هفته بود که انسان را به صورت خود آفرید. در انجیل یوحنا نیز پس از آنکه پیلاطس در مورد عیسی<sup>۱</sup> اعلام می‌کند «اینک انسان» (۵:۱۹)، عیسی<sup>۱</sup> در ششمین روز هفته مصلوب می‌شود و بر بالای صلیب فریاد می‌زند «تمام» شد - به یونانی *tetelestai* - و جان می‌سپارد. این یادآور پایان یافتن کار آفرینش در ششمین روز هفته در پیدایش ۲:۳ است. عیسی<sup>۱</sup> روز بعد را که هفتمین روز هفته و روز شَبَّات و «استراحت»

است، در قبر می گذرانند و فردای آن روز، یعنی در اولین روز هفته جدید از مرگ برمی خیزد. یوحنا بار دیگر در ۱:۲۰ و ۱۹ از کلمات «صبح» و «شب» استفاده می کند که یادآور شروع و پایان روزهای آفرینش در کتاب پیدایش است. به توضیحاتی که داده شد، می توان اضافه کرد که عیسی در یوحنا می گوید: «پدر من هنوز کار می کند، من نیز کار می کنم» (۱۷:۵). این نکته نظر ما را به این موضوع جلب می کند که عیسی هدف شَبّات و (چنان که آشکارا در یوحنا می بینیم) هدف معبد را به تحقق می رساند و زمان و مکانی که به خدا متعلق است، در او به هم می رسند. آفرینش جدید که در رستاخیز او آغاز می شود، یک نوع خاصی از زمان است که پایدار بوده و دارای دو جنبه الهی و انسانی است. به بیان دیگر، زمانی که از آن سخن می گوئیم یک لحظه منفرد یا لحظات منفرد که پشت سر هم قرار گرفته اند نیست، بلکه مستمر و متداوم است. این مطلب را بیشتر توضیح خواهیم داد.

در ساختار کتاب مکاشفه نیز مجموعه های پیچیده ای از عدد هفت می توان دید. اما زمانی که در باب ۲۱ آسمان و زمین جدید آشکار می شوند، ملاحظه می کنیم که علائمی که به این لحظه اشاره داشتند، به محض آشکار شدن واقعیت، کنار می روند. به این ترتیب، نه تنها دیگر خبری از معبد نیست، از خورشید و ماه و شب هم خبری نیست. به خاطر نوری که از «خدا و بره» می تابد، روزی بی انتها آغاز شده است. این نه تنها آن «مکانی» است که معبد به آن اشاره داشت و شامل حضور خدا و بره است، بلکه همچنین این آن «زمانی» است که شَبّات های پیاپی به آن اشاره داشتند. بنابراین، حال که کامل آمده است، جزئی به کنار می رود. با نظر داشتن به تمامی این توضیحات، جای شگفت نیست که کلیسای اوّلیه نخستین روز هفته را به عنوان «روز خداوند» بزرگ می داشت. عیسی آفرینش جدید را افتتاح کرده بود و اکنون دیگر اولین روز هفته طوری به این حقیقت اشاره داشت که شَبّات به هیچ وجه نمی توانست اشاره داشته باشد. پولس انتظار دارد که مسیحیان قرن تس در نخستین روز هفته گرد هم آیند (اول قرن تیان ۲:۱۶)؛ این الگو را بار دیگر در کتاب اعمال رسولان

مشاهده می‌کنیم (اعمال ۷:۲۰). در مکاشفه ۱۰:۱ به نخستین روز هفته به عنوان «روز خداوند» اشاره می‌شود بی‌آنکه توضیحات بیشتری داده شود. البته باید به خاطر داشته باشیم که نخستین روز هفته در دنیای باستان، چه برای یهودیان و چه غیریهودیان «روز کار» محسوب می‌شد. مسیحیان وقتی در این روز (صبح سحر قبل از شروع کار) برای پرستش گرد می‌آمدند، به‌طور نمادین پیروزی عیسی<sup>۱</sup> را بر مرگ جشن می‌گرفتند. برخی از نویسندگان مسیحی در قرن دوم، یعنی نسل بعد از رسولان نیز مفاهیم مربوط به زمان و شَبَّات را مورد بررسی قرار داده‌اند، گوا اینکه این موضوع دلمشغولی چندان بزرگی برای آنها نبوده است. (برای مثال می‌توانید به دیالوگ ۴۱ ژوستین شهید<sup>۱</sup> (اختتان عیسی<sup>۱</sup> در روز هشتم) مراجعه کنید؛ همچنین به بیانات باسیل<sup>۲</sup> دربارهٔ روح‌القدس در ۶۶:۲۷ و ارتباط آن با پنتیکاست؛ رسالهٔ بارناباس ۷-۴:۱۵ دربارهٔ «۶۰۰۰ سال» که بازتابی از مزمو<sup>۳</sup> ۴:۹۰ و دوم پطرس ۸:۳ و ۸:۱۵ است.)

اینکه «نخستین روز هفته» در سراسر عالم کهن روز کار بود و همچنین هم باقی ماند، ما را به این نتیجه می‌رساند که مسیحیان نخستین به هیچ وجه سعی نکردند تا یکشنبه را به تقلید از شَبَّات تعطیل کنند. این کار عملی نبود، مگر در یک صورت، اینکه کل اهل خانه مسیحی شده باشند و ارباب به همه‌شان مرخصی بدهد. با این وصف، مسیحیان کارهای گوناگونی کردند که سابق بر آن غیرعملی می‌نمود. در این مورد هم اگر لازم می‌دیدند، تلاش خود را می‌کردند. ولی زندگی بایست به روال عادی خود پیش می‌رفت و مسیحیان اولیّه نه شکایت داشتند که مجبورند به راه و روش بت‌پرستان عمل کنند و نه خود را به آب و آتش می‌زدند تا اجازه بیابند روز جدید «خود» را به سبک شَبَّات یهودیان نگه دارند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که جایگزینی شَبَّات با یکشنبه، اتفاقی بود که مدت‌ها بعد افتاد.

1 Justin Martyr

2 Basil ۳۷۹-۳۳۰ م. معروف به سن باسیل معظم، از پدران مشهور کلیسا در قرن چهارم (مترجم).



## شَبَّات، زمان، و امید مسیحی

این ساده‌اندیشی است اگر بگوئیم که مسیحیت رسم کهنِ شَبَّات را اعتلا داد و با نشانیدن فلسفه افلاطونی به جای یهودیت، نگاهش به زمان تغییر یافت و در نتیجه همین تغییر نگاه توانست از انجیل بی‌زمان سخن گوید، از کلامی نامقیّد به زمان، از جانب خدایی که بیرون از کرانه‌های زمان ایستاده و ما را فرامی‌خواند تا دنیای زمانمند را فراموش کنیم و گام به ابدیت بی‌زمان او بگذاریم. باز هم تکرار می‌کنم، قول به این موضوع در حکم ساده‌اندیشی است، گویانکه بسیاری از مسیحیان غرب همین طرز فکر را داشته‌اند. گاه این نگرش با این دیدگاه «معمول» همراه شده است که نگه داشتن شَبَّات مصداق شریعت‌گرایی بود و مسیحیان اولیه از آنجا که نگاهی «روحانی» به مذهب داشتند، مخالف شریعت‌گرایی بودند. متأسفانه این تفسیر با آنچه در عهد جدید می‌یابیم منطبق نیست، و یقیناً مانع از آن می‌شود تا با احترام به حُجّیت کتاب مقدس، پیش از هرگونه داوری اول به سراغ کتاب مقدس برویم.

چنین می‌نماید که با موضوعی به‌کل پیچیده‌تر و جالب‌تر از آنچه فکر می‌کردیم، روبرو هستیم. زمان خطی (که بخشی از آفرینش نیکوی خدا بود) ادامه دارد، ولی اکنون این زمان با پدیده جدیدی، یعنی گونه جدیدی از زمان، تلاقی کرده است. این آن تلاقی نیست که تی. اس. الیوت «تلاقی بی‌زمانی با زمانمندی» خوانده است، بلکه در واقع تلاقی دو گونه زمان متفاوت است. در زمانِ خدا، رخدادهای مربوط به گذشته و آینده گاه می‌توانند در کنار هم قرار گیرند و نه تنها می‌توانند بلکه چنین هم می‌شود. برای مثال، واقعه خروج در مرگ عیسی تکرار می‌شود (همچنان‌که این واقعه به یک معنی دیگر در تمام اعیاد پس‌تکرار می‌شد) و خود آفرینش جدید در رستاخیز عیسی، از آینده به زمان حال جلو کشیده می‌شود. بنا بر آنچه گفته شد، گویی اکنون این قابلیت در زمان ایجاد شده که وجوه مجزای آن، در هم داخل شوند و باز دوباره از هم جدا شوند. می‌توان این گونه جدید زمان را «زمان روح» نامید: در متن یونانی کتاب اعمال رسولان، در اشاره به پنتیکاست آمده است

که «پنتیکااست به طور کامل فرا رسید *symplērousthai*». در کتاب لاویان (۲۳:۵-۲۱) خود پنتیکااست شکلی از یوبیل است، طوری که تمام وجوه زمان در آن به گرامیداشت این واقعه اختصاص می‌یابند که خدا خود را در تورات به انسان بخشید.

تمام مطالبی که گفتیم بر شخصیت عیسی متمرکز شده است. واقعیت این است که این همه تلاش مسیحیان غرب برای اثبات یا ردّ «الوهیت عیسی»، به بهای بی‌توجهی به موضوعات بسیاری تمام شده که از نظر مسیحیانِ اوّلیّه مستقیماً به عیسی ارتباط داشت. این موضوعات به مراتب عمیق‌تر و تفکرانگیزتر از بحث‌های تکراری دربارهٔ «الوهیت» یا «انسانیت» عیسی است. برای مسیحیان نخستین، عیسی معبد جدید بود - به بیان دیگر، جا و وسیله‌ای بود که به توسط آن، آسمان و زمین به هم می‌رسید. چنانکه گفتیم، برای آنها نیز خدمت، مرگ و رستاخیز عیسی یوبیل جدید بود: زمانی بود که در آن اهداف رهایی‌بخش خدا سرانجام با زندگی انسان تلاقی کرده و یوبیل همیشگی و پایدار را ایجاد می‌کرد. به علاوه، هر چند این موضوع متفاوتی است، عیسی در بدنِ مادّی‌اش، یعنی بدنِ مصلوب‌شده و قیام‌کرده‌اش، همان جوهرِ مادّی است که در او، چنانکه پولس می‌گوید: «الوهیت با همهٔ کمالش به صورت جسمانی ساکن است.» و البته تمام اینها در مورد کسانی هم که روح‌القدس در آنها سکونت و عمل می‌کند، صادق است. بنابراین، موضوعی که با آن روبرو هستیم، بسیار بسیار بزرگ‌تر از آن است که یکشنبه را «شکل مسیحی شَبّات» بدانیم و مقرراتی علیه کار در این روز وضع کنیم. ما در واقع با نجات و تحولِ خودِ مکان و زمان و مادّه روبرو هستیم که در عیسی و از طریق او و همچنین به دست روح‌القدس صورت می‌پذیرد. حال که به چنین نقطه‌ای رسیده‌ایم، دیگر بازگشت به شکلی از نگاه داشتن شَبّات جایز نیست، هرچقدر هم که شریعت‌گرایان مسیحی (از پیروان پاپ گرفته تا پیوریتن‌ها) خود را به آب و آتش بزنند. چنین بازگشتی در بهترین حالت خود انحراف از وظیفه‌ای به مراتب مهیج‌تر و مهم‌تر است، یعنی وظیفهٔ بررسی و محقق کردن این خبر خوش که بر اثر کار عیسی و

روح القدس، راه جدیدی برای هستی، و جهی نو برای آفرینش، و راهی جدید برای انسان بودن، در این جهان گشوده شده است.

پس برای زمانِ خطی چه اتفاقی می‌افتد؟ برخی به تبعیت از اندیشه‌ای افلاطونی چنین ابراز نظر کرده‌اند که زمان اهمیتی ندارد و توجه به تاریخ که پدیده‌ای زمانمند است، مسیحیان را با خطر انحراف از حقیقت روبرو می‌سازد. اما تصویری که در مکاشفه ۲۱ و ۲۲ از آفرینش جدید، تحت عنوان آسمان و زمین جدید می‌یابیم، داستان متفاوتی را باز می‌گوید. این تصویر شامل طرحی جدید است. «برگ‌های آن درخت برای شفای قوم‌هاست» (مکاشفه ۲:۲۲). زندگی در آسمان و زمین جدید چنین نیست که انسان بی‌کار و مدام در حال استراحت باشد، بلکه حیاتی ثمربخش و پر از سرزندگی و طراوت و جشن است. البته پس از پایان این زندگی ما استراحتی خواهیم داشت، ولی کتاب مکاشفه این استراحت را در فاصله بین مرگ ما تا رستاخیز قرار می‌دهد. پس وضعیت نهایی ما استراحت دائمی نیست (مکاشفه ۱۱:۶؛ ۱۳:۱۴). وضعیت نهایی ما نه «سکون» بلکه «سلطنت» است، یعنی قوم خدا بر دنیای خدا حکم خواهند راند و در همین حال ستایشگران خدا و برّه باقی خواهند ماند (برای جزئیات بیشتر می‌توانید به کتاب من با عنوان پس از آنکه ایمان آوردید مراجعه کنید).

این مسئله دوباره ما را به مفهوم خطی بودن زمان باز می‌گرداند، منتها با این تفاوت که در آفرینش جدید، زمانِ خطی به شیوه‌های گوناگون با طرح‌های دیگری از زمان تلاقی می‌کند، به گونه‌ای که روال عادی زمان تحت تأثیر عواملی چون یادآوری و انتظار، یعنی ظهور گذشته و آینده در زمان حال، تغییر می‌نماید. به گمانم منظور آگوستین از توضیحاتش درباره حافظه و خیال همین بوده است. شاید در فیزیک جدید هم، لااقل از زمان آینشتاین به این سو، همین نگاه به زمان دنبال شده است. البته برای چندین قرن متوالی، نگاهی منحصرأ خطی به زمان با تأکید بر فضای سه‌بعدی، دیدگاه افرادی چون آگوستین را به حاشیه رانده بود، ولی گویا این نگرش کم‌کم در حال احیاء است. شاید دنیای ما واقعاً پیچیده‌تر از

آن است که ما دریافته‌ایم. و شاید اجداد ایمانی ما از این حقیقت آگاه بودند، و این پیچیدگی کثیرالابعاد را به واسطه نمادها و تصاویری بیان می‌کردند که زمانی به آنها اهمیت نمی‌دادیم ولی اکنون اهمیت خود را آشکار می‌سازند ...

در هر حال، این پاگانیسم یا بت پرستی است که می‌کوشد به آفرینش الوهیت بخشد و یا آنکه اهمیتش را انکار کند. ولی آیا فرض دیگری ممکن نیست؟ آیا نمی‌توان فرض را بر این قرار داد که آفرینش برای این صورت گرفت که سکونت‌گاه خدا و ما، یعنی مخلوقات آفریده شده به صورت خدا، باشد؟ آفرینش به این هدف پدید آمد تا همچنان که آب‌ها سطح دریاها را می‌پوشانند، از معرفت و جلال خدا پر شود. چه بسا آفرینشی که با این هدف صورت گرفته، خود بتواند این داستان را پیشاپیش، چنانکه در مزمور ۱۹ می‌بینیم، باز گوید. به عبارت دیگر، فرض کنید که تمام عالم به یک معنی درست مانند یک آئین مقدس عمل می‌کند: ظهور خدا در آن هست ولی هنوز کامل نیست، چون نجات نهایی هنوز فرانسیده است. در این مورد نیز باید مواظب بود که در زمینه مسائل اسکاتولوژی‌کال یا آخرت‌شناختی از زمان جلو نیفتاد. اما شاید به قول جرارد منلی هاپکینز<sup>۱</sup> «جهان از هم‌اکنون به‌طور بلقوه برخوردار از شکوه خداست» و از هم‌اکنون آبستن جلال آینده است که فساد فعلی جهان هرچند روی آن را پوشانده، آن را از بین نبرده است. به بیان دیگر، فرض کنید که شبّات نشانگر حقیقتی بوده که نه تنها به زمان آرامش بلکه نیز به زمان جلال یافتن اشاره دارد، به زمانی که خدا در خانه آفرینش و آفرینش در حضور خدا ساکن می‌شود. تمام این مطالب به این حقیقت اشاره دارند که مکان و زمان و ماده دگرگون خواهند شد. آئین‌های مقدس کلیسایی به صورت نمادین به همین دگرگونی‌ها اشاره دارند و بر همین حقایق استوارند.

۱ Gerard Manley Hopkins (۲۸ جولای ۱۸۴۴ - ۸ ژوئن ۱۸۸۹)، شاعر معروف انگلیسی و

کشیش ژزوئیت (مترجم).

تصویری که در مکاشفه ۲۱ و ۲۲ از آینده نهایی خدا ترسیم شده است، حاوی حقایق مهمی در این خصوص است. درست همان طور که دیگر معبدی در شهر جدید وجود نخواهد داشت، (چنانکه دیدیم) خورشید و ماه هم نخواهد بود. بنابراین، چنین می نماید که در آفرینش جدید خدا، کماکان چیزی که بتوانیم زمان بخوانیمش وجود خواهد داشت، زیرا همچنان پروژه ها و کارهایی برای انجام دادن خواهیم داشت، برگ هایی بر درخت زندگی خواهد روئید که برای شرفای قوم هاست، و پادشاهان زمین گنج های خود را به شهر جدید خواهند آورد. این نمادهای غنی هر معنایی که در ارتباط با آن واقعیت نهایی داشته باشند، یقیناً به وضعیتی ثابت و ایستا اشاره ندارند. یعنی واقعیت نهایی مانند قطعه نهایی یک سمفونی نخواهد بود که تا ابد پشت سر هم تکرار شود، بلکه همانند موسیقی جدیدی در دنیای جدید خواهد بود.

در این بخش خواستم بر این نکته تأکید کنم که فرمان نگه داشتن روز شَبَّات در عهد عتیق، مثل یک مسیر نما، به اهداف خدا برای آفرینش و همچنین به جایگاه قوم عبرانی در تحقق اهداف خدا اشاره داشت و البته نقش آن ضروری و حقیقی بود. اما از چشم انداز باب های دوم و سوم کتاب پیدایش، این نشانه همواره به این مطلب اشاره داشت که خدا بر آن است تا در آسمان و زمینی که آفریده است و در میان مردم خود ساکن شود. بنابراین، کارهایی که عیسی<sup>۱</sup> در روز شَبَّات انجام داد، با قدرت تمام دال بر این اعتقاد او بود که «پدر من هنوز کار می کند، و من هم کار می کنم». پس شَبَّات نشانه اسکاتون<sup>۱</sup> یا وضعیت نهایی هستی است

۱ *Eschaton* این واژه را عموماً و باید گفت به غلط، هر چند غلط مصطلح، به آخر زمان یا فرجام و غیره ترجمه کرده اند. در زبان انگلیسی عین کلمه یونانی استفاده می شود، اما کوشش برای ترجمه و معادل سازی برای آن باید با دقت بسیار و با توجه به معنای اسکاتون در الاهیات مسیحی صورت پذیرد. تعبیر آخر زمان اگر به معنای پایان همه چیز و یا نوعی سکون و سکوت ابدی تفسیر شود، نه تنها با الاهیات مسیحی هیچ تطابقی ندارد بلکه اتفاقاً در تعارض کامل با آن است. همچنان که پروفیسور رایت نیز اشاره کرده است، «پایان» در تفکر کتاب مقدس در واقع «آغاز» جدید هستی است، و یا به عبارتی آغاز هستی جدید است، یعنی وضعیتی نوشته شده که هم مرتبط با وضعیت قبلی است و هم نو و جدید است، به عبارتی نسبت آن را با وضعیت قبلی



که هنوز فرانسویده. به نظر من، به این سبب است که در مسیحیت اولیه فرمانی مبنی بر نگه داشتن شَبَّات وجود ندارد و مسئله را نمی توان صرفاً به مخالفت مسیحیت اولیه با شریعت گرایبی تعبیر کرد. بحث پیچیده شَبَّات را هرگاه از این زاویه تحلیل و بررسی کنیم، به حقایقی می رسیم که برای مسیحیان این زمان و هر زمان دیگری واجد «اقتدار» هستند.

### آیا شَبَّات برای امروز معنایی دارد؟

مطالبی که گفته شد ما را به چه نتیجه ای در مورد نگه داشتن شَبَّات می رساند؟ از این بحث چه چیزی درباره موضوع اصلی کتاب، یعنی «حُجَّیَّت و اقتدار کتاب مقدس»، یا به عبارتی اقتدار خدا که از طریق کتاب مقدس اعمال می شود، می آموزیم؟

ابتدا باید به این نکته اشاره کرد که طبق مطالعاتی که انجام دادیم، دیگر نمی توان به «ده فرمان» به همان شکلی که هست، نگاه کرد. این آیه را در نظر بگیریم: «من خداوند خدای تو هستم که تو را از سرزمین مصر بیرون آوردم.» اعضای کلیسا مدت ها است که چنین آیه هایی را به معنای استعاری تفسیر کرده و اشاره به مرگ و رستاخیز عیسی دانسته اند که پسرخ جدید را رقم زد. ولی آیا توانسته اند فرمان مربوط به حفظ شَبَّات را نیز رمزگشایی کنند؟ من که فکر نمی کنم. همان گونه که می دانیم تمام ده فرمان وارد آداب مسیحی شده، گو اینکه خود عهد جدید فرمان حفظ شَبَّات را کنار گذاشته است. شاید این امر معلول طرزفکری دیرینه میان مسیحیان باشد که تمام معانی و مقررات مربوط به روز شَبَّات را در عهد عتیق مستقیماً و بی آنکه مورد چون و چرا قرار دهند، به «روز خداوند» مربوط ساخته اند.

---

می توان انفصال در عین اتصال دانست. به هر حال، هرچه هست، خاتمه و انهدام و پایان مطلق نیست. سخن کوتاه کنیم، به نظر مترجم بهتر است این لفظ به همان صورتی که در انگلیسی استعمال می شود، به اسکاتون ترجمه شود. در انگلیسی هم گاه این لفظ به «وضعیت نهایی» ترجمه شده است که هر چند بهتر از آخرالزمان است، اما ذات پویا و دینامیک آفرینش جدید در آن منعکس نیست (مترجم).

حال سؤال این است که آیا «معادلی مسیحی» برای شَبّات در عهدعتیق نیست؟ باید بگوییم که چرا هست. ولی کارکرد آن به کل متفاوت است. در توضیح باید گفت که با به هم رسیدن آسمان و زمین در عیسای مسیح، و با دمیدن سپیده آفرینش جدید، ما (از این دیدگاه) در شَبّاتی دائمی زندگی می‌کنیم. «زمان به کمال فرارسیده» و ما نباید این واقعیت را انکار کنیم که گونه جدیدی از زمان آغاز شده است. بنابراین، چه بسا که راه مناسب برای گرامیداشت «شَبّات مسیحی» همین گرامی داشتن و جشن گرفتن آن باشد. به عبارتی، باید به شیوه‌های خلاقانه، از طریق موسیقی و هنر و رقص و زندگی خانوادگی، این واقعیت را گرامی بداریم که آسمان و زمین واقعاً به شیوه‌ای جدید در عیسی<sup>۱</sup> به هم رسیده‌اند و «آرامش» مربوط به شَبّات قدیمی جای خود را به «جشن گرفتن» شَبّات جدید داده است.

این نگرش به زمان با دیدگاه مسیحی درباره مکان و ماده سازگار است. این واقعیت که «معبد غیرمادی جدیدی» در عیسی<sup>۱</sup> و توسط روح القدس بر پا شده، به این معنی نیست که در الاهیات مسیحی جایی برای پرداختن به موضوع تقدّس «مکان» وجود ندارد. درست است که سراسر آفرینش بر اثر سهیم شدن پسر خدا در سرشت انسانی ما، به معنایی خاص تقدّس یافته است. ولی خود عیسی<sup>۱</sup> به ما تعلیم داده است که برخی از چیزهای مادی را به عنوان وجوه حضور و محبت او مقدّس بداریم. منظورم آب، و نان و شراب عشاء است. به این مطلب باید کمک به تنگدستان را نیز اضافه کرد، زیرا همچنان که عیسی<sup>۱</sup> در متی ۲۵ گفت، با این کار به خود او خدمت می‌کنیم. بنابراین، تمام اینها نشانه‌های جدیدی هستند که به واقعیتی در آینده اشاره دارند. به همین ترتیب نیز، مکان‌هایی که در آنها عیسی<sup>۱</sup> شناخته و تکریم و در دعا به یاری خوانده می‌شود، و آئین‌های مقدّس کلیسایی برگزار شده و خدمات مسیحی صورت می‌گیرد، به نشانه‌هایی تبدیل می‌شوند که به پرشدن کامل زمین از جلال خدا اشاره دارند. بنابراین موادی که در آئین‌های مقدّس کلیسایی به کار می‌روند، در واقع مظاهری از این آینده مملو از جلال آفرینش هستند

که حضور و قدرت عیسی<sup>۱</sup> را در زمان حاضر به ما انتقال می‌دهند. در همین حال، با دو واقعیت ناسازگار روبرو می‌شویم. بله، این درست است که زمان به‌طور کامل فرارسیده است؛ ولی کماکان «روزها شریزند» (افسیان ۵:۵-۱۶؛ کولسیان ۴:۵). زمان در همان حال که نجات یافته و دگرگون شده است، هنوز نجات آن تکمیل نشده است. از همین روست که دستور داریم تا در همین زمان حاضر آن را «رهایی» بخشیم. بنابراین اگر شَبَّات بخواهد معنایی در وجه عمل برای مسیحیان داشته باشد، آنها باید در قالب این تصویر بزرگ‌تر به آن بنگرند.

حال قصد داریم ابعاد دیگری از موضوع را بررسی کنیم. انسان سلیم و سالم همواره به فکر اهداف خدا برای آفرینش، برای حیات جانوری و برای تنگدستان و ستمدیدگان خواهد بود. باید به فکر شیوه‌های مناسبی باشیم تا این زمان جدید را، که هم آغاز شده و هم به رهایی کامل نرسیده، و حضور خدا در آن به شیوه جدیدی آشکار می‌شود، به بهترین شکل ممکن گرامی بداریم. واقعیت این است که سال‌ها قبل از اینکه یکشنبه جایگزین رسم دیرینه شَبَّات شود، مسیحیان اولیه شیوه بسیار کامل و مناسبی برای جشن گرفتن روز یکشنبه داشتند. آنها در این روز به دور هم جمع می‌شدند و شامی را که یادآور مرگ پیروزمندانه عیسی<sup>۱</sup> بود، مرگی که با آن زمان را به کمال رساند، به اتفاق صرف می‌کردند. بنابراین، برای بهتر جشن گرفتن روز خداوند می‌توان بر همین عمل متمرکز شد، یعنی به جای اینکه فکر کنیم چه کارهایی را انجام ندهیم، به فکر کارهایی باشیم که انجام‌دادنشان خوب و مناسب است؛ به جای پرهیز از برخی کارها، در فکر اقدامات خاصی بر محور شفا، شفقت، خلاقیت، عدالت، زیبایی و عشق و محبت باشیم. درست مانند کارهای عبرانیان در روز شَبَّات، این اعمال با کلیه کارهای ما در مابقی ایام هفته تفاوت خواهد داشت. در بسیاری از فرهنگ‌ها، مسیحیان در روز یکشنبه به ملاقات زندانیان می‌روند و به خدمات داوطلبانه در آسایشگاه‌ها می‌پردازند و یا به دیدن سالمندان و همسایگان خانه‌نشین خود می‌روند و یا در کانون گرم خانواده خود از کودکان نیازمند پذیرایی می‌کنند. تمامی این کارها

به طور نمادین یادآور این حقیقت هستند که زمان خدا و انسان در عیسای مسیح تلاقی کرده‌اند و روزی خواهد رسید که زمان به طور کامل طعم نجات و رهایی را خواهد چشید.

البته پیش فرض تمام این اقدامات آن است که زندگی انسان از نظم و سامانی حکیمانه برخوردار شود و اعتیادی که به خصوص در غرب به کار وجود دارد، جای خود را به الگوی منطقی تری بدهد. شاید لازم باشد که به فکر کاربردی امروزی برای این دستور کتاب تثنیه باشیم که کشاورزان نباید محصول خود را تا آخر برداشت کنند، بلکه چیزی هم برای تنگدستان و حیوانات بگذرانند. خانه‌های روستایی که زمانی پرندگان می‌توانستند زیر لبهٔ پیش آمدهٔ بام‌هایشان لانه کنند، اکنون این کیفیت را از دست داده‌اند. پرچین‌هایی که زمانی خانهٔ هزاران حیوان و حشره بود، اکنون برای وسعت بخشیدن به مزرعه‌ها نابود می‌شوند و کسی به فکر آسیب‌هایی که این کار به محیط زیست می‌زند، نیست. و این داستان ادامه دارد. در دنیای ما عده‌ای از کار کردن زیاد و عده‌ای هم از بی‌کاری تلف می‌شوند و این نشانهٔ خوبی نیست. یکی از مظاهر خطرناک عدم تعادل این است که برخی دوازده ساعت در دفتر خود می‌مانند و کار می‌کنند، و برخی هم از صبح تا شب در خانه می‌مانند یا عاطل و باطل در خیابان‌ها و ویلان هستند. یکی از راه‌های چاره‌اندیشی برای این عدم توازن، استفادهٔ خردمندانه از وقت است. یکی از دلایلی که مردم بیش از اندازه وقت خود را به کار اختصاص می‌دهند، نگرانی و اضطراب آنها در مورد مسائل مالی است. به خود می‌گویند که کمی بیشتر کار کنم تا کمی بیشتر پول در بیاورم. پیشنهاد من دربارهٔ روز خداوند تنها زمانی عملی خواهد بود که در مابقی روزهای هفته تعادلی میان کار و استراحت برقرار باشد. تمام این پیشنهادها نه تنها می‌توانند کاربردی برای اصل شَبَات باشند، بلکه به طور خاص کاربردی برای اصل مربوط به یوبیل‌اند. اکنون که عیسی یوبیل را اعلام کرده و به آن تحقق بخشیده، یکی از مهم‌ترین اهدافی که هر مسیحی می‌تواند برای رسیدن به آن تلاش کند، خلاص کردن دیگران از بدهکاری است. من در کتاب‌های

دیگر خود نیز گفته‌ام که باید بدهکاری‌های عظیم و غیرقابل پرداخت کشورهای بسیار فقیر را بخشید. من انتظار نداشتم دولت‌های جهان ناگهان تصمیم به بخشیدن بدهکاری بانک‌های ثروتمند بگیرند. امروز یوبیل برای ثروتمندان است و امیدوارم که فردا هم بخت یار تنگدستان باشد و یوبیل برای آنها نیز فرا برسد! ما در دنیایی زندگی می‌کنیم فاقد تعادل؛ دنیایی که هرچه زودتر باید به عمق پیام عیسی توجه کند.

اگر «آرامش» مورد اشاره پیدایش ۲ لحظه‌ای است که خدا می‌آید تا در خانه‌ای که ساخته، معبدی که همان آسمان و زمین است، «ساکن شود»، پس درباره‌ی خانه و خانواده سخنان بسیاری می‌توان گفت. خانه فقط یک سرپناه نیست، بلکه چه بزرگ باشد چه کوچک، آن را می‌توان با روش‌های خلاقانه به کانونی برای شریک کردن دیگران در «آرامش» خدا تبدیل کرد. البته، روی سخن من به مسیحیانی نیست که مدام در خانه‌شان به روی مردم باز است و در حال پذیرایی هستند. امیدوارم این پیشنهاد بار جدیدی به بارهای آنها اضافه نکند.

بنابراین، هدف من از بیان تمام این مطالب آن است که نمی‌توان به سادگی شَبَّات عهدعتیق را برداشت و یکشنبه مسیحیان را به جای آن گذاشت. به علاوه، لغو ظاهری فرمان مربوط به روز شَبَّات هیچ ربطی به موضوع «شریعت‌گرایی در مذهب یهود» ندارد و این تعبیر درست نیست که خدا در خصوص احکام سخت و شاق خود انعطاف به خرج داده است. انجیل عیسای مسیح به شَبَّات نیز همانند بسیاری چیزهای دیگر معنایی ژرف و دگرگون‌کننده بخشیده و مسئولیتی را به واسطه آن به ما سپرده است. اکنون می‌توان سؤال کرد: این یکشنبه چه کار خلاقانه‌ای می‌توان کرد که از روی عدالت‌خواهی و شفقت باشد و به دیگران امید بخشد و باعث شفای آنها شود؟ این از خصوصیات ایمان مسیحی است که تحقق تمامی وعده‌ها، «بله و آمین» آنها را، در عیسی بجوید و آنگاه با قبول مخاطرات، بر طبق آنها عمل کند. بعید نیست که «اشتباه» کنیم. اشکالی ندارد، در اینجا هم مثل جاهای دیگر باید «با نوشدن ذهن خود دگرگون شویم» و همچنان که روح‌القدس این دگرگونی ذهنی را در ما



پدید می‌آورد، از اشتباهات خود درس‌هایی بیاموزیم. کارهایی که خدا در گذشته به واسطهٔ آفرینش و رخداد خروج و زندگی عیسی انجام داده است، به همراه کارهای آیندهٔ خدا، مانند احیاء تمام کائنات و داوری و رحمتی که سامان‌بخش تمامی آفرینش خواهد بود، بر زمان خطی ما فرود می‌آیند و نقاطی برجسته بر آن ایجاد می‌کنند، و در همین حال که این اتفاقات می‌افتد، حتی اشتباهات ما نیز به واسطهٔ فیض الاهی به پایانی خوش در نقشهٔ خدا منتهی می‌شوند.

اما از بحثی که داشتیم دربارهٔ مطالعهٔ کتاب مقدس و زندگی تحت اقتدار خدا که نتیجهٔ خواندن و عمل کردن به کتاب مقدس است، چه می‌آموزیم؟ چیزهای بسیار. برای شروع باید اشاره کرد که پس از قیام مسیح دیگر نمی‌توان «احکام» عهدعتیق را استخراج و عیناً مطابق آنها عمل کرد. ولی علت این امر به هیچ وجه، و دوباره تکرار می‌کنم به هیچ وجه، این نیست که مکاشفهٔ عهدعتیق در قیاس با عهدجدید مقام پائین تری دارد و می‌توان آن را تلاش اولیّهٔ ضعیفی برای رساندن پیام خدا به انسان دانست و گفت که همگام با رشد شعور و آگاهی انسان، از کج فهمی‌های او نیز کاسته شده و نتیجتاً محتوای مکاشفه هم «رشد کرده» و «کیفیت بالاتری» یافته است. (با دنبال کردن این خط استدلالت بعید نیست نتیجه بگیریم که انسان پیشرفتهٔ امروز هم می‌تواند برخی از قسمت‌های عهدجدید را کنار بگذارد!) چنین واکنشی اساساً نتیجهٔ این است که برای بسیاری از مسیحیان و کلیساهای کتاب مقدس چیزی جز کتاب قانون نیست و در قبال آن تنها باید پرسید که احکام و دستورهای کتاب مقدس چیست و چگونه می‌توان به آنها عمل کرد؟ ولی شأن کتاب مقدس بسیار و بسیار بالاتر از این است (هرچند باید اضافه کنم که این چیزی از اهمیت «قاعده‌ها» یا رهنمودها برای شکل دادن به شخصیت مسیحیان کم نمی‌کند، ولی بدون دانستن زمینهٔ گسترده‌تر موضوعات کتاب مقدس نه علت وجود این قاعده‌ها را خواهیم دانست و نه راه عمل کردن به آنها را. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه می‌توانید به کتاب من، پس از آنکه ایمان آوردید، مراجعه کنید.) کتاب مقدس همان گونه

که در سراسر این کتاب اشاره کرده‌ایم، یک روایت است، و اقتدار آن زمانی در زندگی ما منشاء اثر می‌شود که بدانیم این داستان چگونه عمل می‌کند و نقش ما در آن چیست. روایت کتاب مقدس را به نمایشنامه‌ای مشتمل بر ۵ پرده تشبیه کردیم. می‌توان گفت که قانون مربوط به روز شَبَّات قسمت مهمی از سومین پرده را تشکیل می‌دهد، حال آنکه ریشه در اولین پرده از این نمایش دارد. اما روز جدیدی که در پرده چهارم آغاز می‌شود، چیزی از ارزش و اهمیت پرده سوم نمی‌کاهد. بلکه پرده سوم نقشی کاملاً ضروری و لو مقید به زمان ایفا کرده و زمینه را برای ظهور صحنه جدید در پرده چهارم آماده کرده است. ما که در پرده پنجم زندگی می‌کنیم، باید داستان مربوط به هر پنج پرده را بازگوئیم. این کار سبب می‌شود تا اهمیت پایدار شَبَّات را درک کنیم، شَبَّاتی که بر اثر پیام زندگی بخش انجیل به واقعیتی برای زمان «حال» تبدیل شده است. اگر تلقی ما از فرمان مربوط به روز شَبَّات این باشد که چه خوب شد عهد جدید این فرمان قدیمی و دست‌وپاگیر را کنار گذاشت، مهم‌ترین اصلی را که عیسی در باب چهارم لوقا و جاهای دیگر بر آن تأکید کرد، نادیده خواهیم گرفت. مطابق این اصل، خدا بر آن است تا شخصاً بیاید و در آفرینش خود، که شامل مکان و زمان و ماده است، ساکن شود و هرگاه چنین کند برای اسیران، آزادی و به خصوص آزادی از قرض و بدهکاری به ارمغان خواهد آورد.

شاید بگوئیم که عهد عتیق نوعی زندگی اخلاقی را تعلیم می‌داد که لازمه آن عمل به احکام مذهبی بود. در صدر این احکام، فرمان مربوط به نگه‌داشتن روز شَبَّات جای داشت و گویی انسان با عمل به این حکم می‌توانست رضایت خدا را به دست آورد، ولی «اقتدار» عهد جدید در این است که این روش بی‌مایه برای زندگی را کنار گذاشت و به این ترتیب راه و روش قبلی را از اعتبار انداخت. چنین تفسیری از اقتدار و حُجَّت کتاب مقدس فوق‌العاده ضعیف و گمراه‌کننده است. نزاع دیرینه «شریعت‌گرایی» و «شریعت‌ستیزی» سبب شده تا موضوعات اصلی کتاب مقدس از نظر دور بماند. واقعیت این است که با مرگ و رستاخیز

عیسی، تغییری اساسی روی داده و حتماً باید کتاب مقدس را در پرتو این تغییر بزرگ بخوانیم. به هیچ وجه نمی‌توانیم بدون توجه به شخص و کار عیسی برخی به اصطلاح «اصول کلی» را از عهدعتیق یا جدید برای زندگی خود استخراج کنیم. همان‌گونه که دیدیم «اقتدار کتاب مقدس» چیزی نیست جز عمل اقتدار عیسی.

ولی تغییر و تحول بزرگی که عیسی پدید آورده است به این معنی نیست که می‌توانیم عهدعتیق را نادیده بگیریم. برعکس، تنها با مراجعه به عهدعتیق، یعنی به روایت و نمادی که به وقایع آینده اشاره داشتند، قادر به درک عهدجدید خواهیم بود. اگر کتاب مقدس را به این شیوه بخوانیم، مفهومش این خواهد بود که آن را از ابتدا تا انتها، از پیدایش تا مکاشفه، همان‌طور که هست، پذیرفته‌ایم: یعنی به عنوان داستانی که نقطه‌اوج آن عیسای مسیح است، داستانی نامختوم که ما هم در آن قرار گرفته‌ایم، داستان وحدت یافتن آسمان و زمین، اتحاد خدا و انسان، داستان گذشته و آینده‌ای که در حال واحد عیسی به هم می‌پیوندند، آن‌گونه که اکنون تمامی زمان بوسیله حضور او دگرگون می‌شود. ما خواننده شده‌ایم تا در همان حال که آفرینش قدیمی در انتظار رهایی کامل خود از درد زایمان می‌نالد، در شَبَّات بی‌پایان آفرینش جدید زندگی کنیم. وضعیت آفرینش قدیمی که به آن اشاره کردیم (نالۀ دردآلود آن) اقتضاء می‌کند که کماکان توازن معقولی بین کار و استراحت در زندگی خود ایجاد کنیم و با در نظر داشتن آفرینش که در هفت مرحله صورت گرفت، برای هر مورد از فعالیت‌های گوناگون خود، برنامه‌ای مناسب و مقتضی داشته باشیم. و اما اینکه گفتیم از هم‌اکنون در شَبَّات بی‌پایان آفرینش جدید زندگی می‌کنیم، حقیقتی است که اگر به آن توجه نداشته باشیم، مانند مسیحیان سرگشته غلاطیه خواهیم شد. دل آنها هوای «امنیت» کاذبی را کرده بود که در سایه عمل به فرامین مذهبی به دست می‌آمد، ولی این فرامین و قاعده‌ها به «دوران قبل از ایمان» تعلق داشت. به عبارتی، شَبَّاتی که در کتاب خروج و تثنیه صرفاً هفتمین روز هفته است، رسالت خود را به انجام رسانده بود. با نگاه درست خود می‌توانیم شیوه عملکرد «اقتدار کتاب مقدس» را

در این مورد خاص دریابیم. خورشید تابان که سر بر آورد، شمع‌ها را باید کنار گذاشت. ترکیب «اقتدار و حُجیّت کتاب مقدس» تنها زمانی مفید به معنا خواهد بود که، درست مانند کتاب مقدس، به حقیقتی فراسوی خود اشاره کند: یعنی به داستان آفرینش و عهد که در دنیای واقعی و در زمان واقعی رخ داد و در شخص عیسی<sup>۱</sup> به اوج خود رسید و هم‌اکنون با پیام آزادی و آرامش، در جهان پخش می‌شود، در جهانی که کماکان تشنه شنیدن این پیام شَبّات است.

## تک‌همسری

دومین نمونه‌ای که می‌خواهیم در چارچوب موضوع اقتدار خدا که از طریق کتاب مقدس اعمال می‌شود، بررسی کنیم، مسئله تک‌همسری است. یعنی اتحاد دائم‌العمر یک مرد و زن به واسطهٔ پیمان ازدواج. البته، این مسئله برای غربیان موضوعیت چندانی ندارد و برای بسیاری چه در داخل و چه در خارج کلیسا، این سؤال پیش خواهد آمد که اصلاً ما به چه دلیل این مسئله را پیش کشیده‌ایم. من به خوبی آگاهم که در بسیاری از نقاط جهان چندهمسری نه تنها مجاز است بلکه توصیه می‌شود. برخی از ما غربیان می‌گوئیم که ما در اخلاق مربوط به خانواده رشد کرده و این صورت‌های «ابتدایی» زندگی را پشت سر گذاشته‌ایم. باید بگوئیم که این ادعای مغرورانه، ما را از بررسی روشن‌تر این‌گونه مسائل باز می‌دارد. به عنوان شاهدی بر این مدعا، وقتی در اوایل سال ۲۰۱۰ رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی به اتفاق یکی از چندین همسرش به دیدن ملکه الیزابت آمد، روزنامه‌های انگلیسی از این مسئله با شگفتی، کنجکاوی و با نوعی تحقیر یاد کردند. همسران او البته از این مسئله کاملاً راضی بودند. زمانی که در این باره از رئیس‌جمهور سؤال شد، پاسخ داد که در کشورش چندهمسری رسمی دیرینه است. دوهمسری یا bigamy در انگلستان مانند بسیاری از کشورهای غربی ممنوع است، چندهمسری که جای خود دارد و بسا که پدیده‌ای غریب جلوه کند.

البته خود همین دیدگاه دربارهٔ چندهمسری به چشم مردم بسیاری از نقاط جهان عجیب و دال بر خودبرتری است. مسیحیانی که در جوامعی زندگی می‌کنند که چندهمسری در آنها مجاز است، اغلب با این سؤال روبرو می‌شوند که مردی سه همسر دارد و اکنون مسیحی شده است، تکلیف او چیست؟ از طرفی حق ندارد همسرانش را طلاق بدهد



ولی از طرفی هم تعدد زوجات روانیست. بعضی از مسیحیان آفریقایی به این «راه حل» رسیده‌اند که چنین مردی لازم نیست از همه همسرانش جدا شود، یکی را طلاق بدهد کافی است (البته در بسیاری از فرهنگ‌ها چنین کاری عین سنگدلی است). ولی نکته مهم این است که این شخص را نمی‌توان برای خدمات کلیسایی دستگذاری کرد. در ضمن، فرزندان که از چنین مردی متولد می‌شوند نباید به راه پدر بروند، مگر آنکه از ایمان مسیحی والدین خود روگردان شوند.

واقعیت این است که چنین مسائلی بسیار پیچیده‌تر و گیج‌کننده‌تر از آن است که بسیاری از غربیان فکر می‌کنند. البته در آمریکا هم در فرقه مورمون‌ها چندهمسری رایج است، ولی به نظر بسیاری از آمریکائیان، تصمیم مورمون‌ها در این خصوص بیش از آنکه مسئله را حل کند، مسئله ایجاد کرده است.

تا جایی که می‌دانم، در دنیای امروز غرب کسی به این مسئله اشکال نکرده است که تک‌همسری نباید هنجار باشد. البته درست است که در برخی از نقاط آمریکا امروز پدیده‌ای به نام polyamory وجود دارد، یعنی سه زوج یا بیشتر تصمیم می‌گیرند که همسران خود را با یکدیگر عوض کنند و به این طریق دیگران را در زندگی مشترک خود سهیم سازند. ظاهراً این پدیده، ترکیبی از چندزنی (polygyny) (مردی با چند همسر) و چندشوهری (polyandry) (زنی با چند شوهر) و همچنین دوجنس‌گرایی است. ولی در دنیای امروز تک‌همسری کماکان هنجار به شمار می‌رود. به این ترتیب، کسانی که می‌خواهند راه‌های دیگر را امتحان کنند، یا مخفیانه به سراغ روابط نامشروع می‌روند و یا آنکه طلاق می‌گیرند و دوباره ازدواج می‌کنند. به این ترتیب، همسر عوض می‌شود ولی تعداد آن ثابت می‌ماند. یکی از پدیده‌هایی هم که متأسفانه بسیار رایج است، مثلث عشقی است، یعنی الف ب را دوست دارد، ولی ب عاشق ج است. اگر از معتقدان به درستی تک‌همسری علت ترجیحشان را پرسید، من بسیار بعید می‌دانم که به معتقدات یهودی-مسیحی استناد کنند. چرا بکنند؟ کجای کتاب مقدس گفته شده که ازدواج حتماً باید بین یک مرد

و یک زن صورت بگیرد؟ مگر غیر از این است که برخی از بزرگ‌ترین قهرمانان کتاب مقدس به خاطر ازدواج‌های مکرر خود مشهورند، مانند یعقوب با دو همسر (و دو تای دیگر برای روز مبادا)، داوود با چندین همسر و سلیمان با انبوهی همسر. در کجای عهد جدید حکمی خلاف این می‌بینیم؟ به نظرم بیش‌تر به خاطر ساختار اجتماعی غرب است که مردم از طرح این موضوع و بحث درباره‌ی موضع کتاب مقدس در خصوص آن اجتناب می‌کنند. البته ما در چارچوب بحث خود درباره‌ی اقتدار و حُجیت کتاب مقدس است که این موضوع را مطرح کرده‌ایم ولی قبل از اینکه ببینیم اقتدار کتاب مقدس در مورد این مسئله چه کارکردی دارد، باید خود مسئله را توضیح بدهیم.

هرچه نباشد، دیرزمانی بسیاری از مردم غرب به مسئله‌ی چندهمسری نظر مساعدی نداشته و آن را قابل قبول ندانسته‌اند. ولی زمانه‌ی چقدر عوض شده است! در بحث‌های جاری درباره‌ی همجنس‌گرایی، کسانی که طرفدار آزادی همجنس‌گرایی هستند، کتاب‌هایی نظیر لاویان را که شامل فهرستی از ممنوعیت‌هاست، به باد تمسخر می‌گیرند. در کتاب لاویان خوردن گوشت خوک و صدف و پوشیدن لباس‌هایی که از دو نوع پارچه بافته شده ممنوع شده‌اند و کتاب پر است از قوانین و مقررات شبه پزشکی که با وجود علم پزشکی جدید نیازی به آنها نیست. بنابراین، طبق استدلال مخالفان، چه لزومی دارد گفته‌های این کتاب را درباره‌ی اخلاق جنسی جدی بگیریم؟ نکته همین جاست، باز با تفسیر نادرستی از کتاب مقدس روبرو هستیم. در این تفسیر نادرست، استدلال می‌شود که عهدعتیق متکی بر شریعت و ممنوعیت‌های شدید و مقررات سخت و سخت بود، ولی عهد جدید متکی بر فیض و انعطاف‌پذیر است و ممنوعیت‌ها را کنار گذاشته. دنیای عهد جدید «فراگیر» است و بنابراین تمام چیزهایی را که قبلاً ممنوع شده بودند (خوردن گوشت خوک و صدف) اکنون مجاز می‌شمارد و تمام چیزهایی که قبلاً اجباری بودند (ختنه و نگه‌داشتن سَبَات) اکنون اختیاری هستند. چنین تفسیری از کتاب مقدس امروزه کاملاً در غرب مرسوم است. بنابراین، وقتی در

خصوص مسئله چندهمسری، کتاب مقدس ظاهراً آزاداندیش تر از آداب و رسوم غربی است، پس دیگر مشکل چیست؟ اگر پیام عیسی<sup>۱</sup> به جای ایجاد محدودیت، مرزها را برمی دارد و درها را به روی همه می گشاید، پس چرا رفتار کسانی را که به حکم غریزه به شریک های جنسی بیشتری تمایل دارند، روا ندانیم؟ حال که عهد جدید با عبور از محدودیت های عهدعتیق می کوشد تا فضایی روشن فکرانه، آزاد و رها از شریعت ایجاد کند و با کمال بزرگواری آغوش خود را به روی انسان های مختلف باز کند، آیا پیروان عیسی<sup>۱</sup> نباید درستی، ارزش و «طبیعی بودن» ازدواج های متعدد را که ظاهراً در عهدعتیق نیز مرسوم بوده و در عهد جدید هرگز به صراحت ممنوع نشده است، بپذیرند؟ بحث تک همسری به خوبی گویای نادرستی این شیوه برای تفسیر کتاب مقدس است. از آنجا که درباره این موضوع اخیراً بحث مهمی صورت نگرفته، مورد بسیار خوبی برای ماست تا آن را در پرتو بحث «اقتدار و حجیت کتاب مقدس» تحلیل و بررسی کنیم.

البته باید اشاره کنم که عهدعتیق پر از مصداق های چندهمسری نیست. آدم و حوا شاید اشتباهات زیادی مرتکب شدند، ولی چندهمسری اختیار نکردند. البته این فرض را قبول داریم که انتخاب دیگری جز این نداشتند. اما چند نسل بعد، لمک را می بینیم که دو همسر به نام های عاده و ظله داشت. لمک مرد خشنی بود و به شدت از دشمنانش انتقام می گرفت. ظاهراً نویسنده کتاب پیدایش نظر مساعدی به این کار او ندارد (پیدایش ۲۳:۴-۲۴) ولی از کنار مسئله چندهمسری اش با بی اعتنائی می گذرد.

ممکن است بگوئیم این اتفاقات مربوط به دوران توّحش است، یعنی قبل از آنکه خدا قوم عبرانی را برای مقصود خود به کار گیرد. مگر نه اینکه بعد از خوانده شدن آنها این خدشه هایی که انسان بر نظام آفرینش وارد کرده بود، اصلاح شد؟ پاسخ هم مثبت است و هم منفی. لااقل آغاز داستان جالب نیست. مثلاً ابراهیم پس از نزدیک یک قرن زندگی با تنها همسری که اختیار کرده بود، یعنی ساره، به پیشنهاد او به سراغ کنیز ساره، هاجر می رود و او را به زنی می گیرد و پس از تولد فرزند هاجر، انواع و

اقسام مشکلات شروع می شود. احتمالاً نویسنده کتاب پیدایش هر چند به نحوی سر بسته، می خواهد چیزی در این قسمت به ما بگوید.

نسل بعد شاهد ازدواج اسحاق و ربکا می شود که کاملاً مبتنی بر تک همسری است. در کتاب دعا و نیایش کلیسای انگلیکن (متعلق به سال ۱۶۶۲) در دعایی که به مناسبت مراسم ازدواج خوانده می شود، اسحاق و ربکا به عنوان الگویی از وفاداری مرد و زن به یکدیگر، ستوده می شوند. همیشه با خواندن این دعا لبخند می زنم، چون هر کس این دعا را نوشته، به این مطلب توجه نکرده است که در نسل های قبل و بعد از اسحاق و ربکا چه بر سر تک همسری آمد. همان طور که قبلاً هم اشاره کردیم، ابراهیم چندان نمونه خوبی از تک همسری نبود. دو پسر اسحاق نیز همین طور. پسر بزرگ اسحاق، عیسو، با دو زن حتی ازدواج کرد که زندگی را بر کام والدین اسحاق تلخ کردند (پیدایش ۲۶: ۳۴-۳۵). سپس به یعقوب می رسیم که اول برخلاف میل خود مجبور به گرفتن دو زن می شود و سپس به میل خود با دو کنیز آنها ازدواج می کند. شاید در اینجا هم در حالی که داستان مفصل یوسف پیش می رود - و می دانیم که یوسف اولین پسر راحیل، همسر محبوب یعقوب است - راوی می خواهد به این نکته اشاره کند که تمام این ماجرا بی خردانه است و آخر به سوگ و ماتم ختم خواهد شد. این از نظری، هم درست است و هم نادرست. یوسف به برادرانش می گوید: «شما برای من نقشه بد کشیدید ولی خدا، آن را خیریت گردانید» (پیدایش ۵۰: ۲۰). ولی آیا این به این معنی است که عهد عتیق چند همسری یا دو همسری را روا می داند و لونه به عنوان بهترین گزینه؟ ظاهراً از ادامه داستان چنین بر می آید. حتی در قانون موسی نیز احتمال تعدد زوجات در نظر گرفته شده:

ممکن است شخصی دو زن داشته باشد و هر دو

برایش پسرانی بیاورند، اما پسر بزرگترش، فرزند زن مورد علاقه اش نباشد، آن شخص نمی تواند سهم ارث زیادتری به پسر کوچک تر خود، یعنی فرزند زنی که دوست دارد، بدهد. او باید دو سهم از دارایی خود را به پسر بزرگ تر،

که فرزند ارشد او و مستحق است بدهد، گرچه او پسر زن مورد علاقه‌اش نباشد (تثنیه ۲۱: ۱۵-۱۷).

قانونی مشابه را در خروج ۲۱: ۷-۱۱ می‌یابیم. در اینجا اشاره شده که شاید مردی یک دختر را که غلام است، بخرد و با او ازدواج کند و بعد دوباره با زن دیگری ازدواج کند. در این صورت او «باید همان غذا و لباس و معاشرتی را که قبلاً با زن اول داشته حفظ کند» (۲۱: ۱۰). در حالی که پادشاهان قوم اسرائیل رسم چندهمسری را بیش از پیش معمول می‌سازند، شواهد ما نیز در این زمینه فزونی می‌گیرد. پدر سموئیل نبی دو همسر دارد. از زنی که دوستش دارد (و بعدها مادر سموئیل می‌شود) بچه‌دار نمی‌شود و از زنی که کمتر دوستش دارد، فرزندان متعدد دارد (اول سموئیل ۱: ۱-۲۸). به داوود که می‌رسیم، مسئله چندهمسری ناگهان اوج می‌یابد. شائول دختر خود، میکال را به همسری او در آورده بود (اول سموئیل ۱۸: ۲۰-۲۹)، ولی این ازدواج زیاد دوام نیاورد، چون داوود بالاچار از دست شائول گریخت. سپس با ایجایل، بیوه نابال، ازدواج کرد (اول سموئیل ۲۵) و سپس جریان اتفاقات او را به ازدواج با اخینوعم یزرعیلیه سوق داد (اول سموئیل ۲۵: ۴۳). پس از مرگ شائول، داوود دوباره با میکال پیوست هر چند شائول او را پس از فرار داوود، به همسری مرد دیگری درآورده بود (دوم سموئیل ۳: ۱۲-۱۶). چه داستان غم‌انگیزی، هدف داوود از پیوستن دوباره به میکال بیش از آنکه عشق یا وفاداری باشد، این بود که نمی‌خواست میکال رقیبی برای سلطنت پدید آورد. طولی نمی‌کشید که در جریان یک اتفاق، داوود میکال را لعنت می‌کند و میکال قدرت باروری را از دست می‌دهد (دوم سموئیل ۶: ۲۰-۲۳). در هر حال، پس از آنکه داوود بر تخت سلطنت تکیه می‌زند، درست همان کاری را می‌کند که هر فرمانروایی در روزگار کهن (و حتی امروز) انجام می‌دهد: «پس از آنکه داوود از حبرون به اورشلیم رفت، صیغه‌ها و زنان دیگر هم گرفت. آنها برایش پسران و دختران دیگر به دنیا آوردند» (دوم سموئیل ۵: ۱۳). ولی داوود که از این همه ازدواج قانونی خود هنوز



سیر نشده بود، از خط قرمز گذشت و مرتکب گناه زنا و قتل شد. به این ترتیب، پس از آنکه ترتیبی داده شد تا شوهر نجیب و دلاور بَشَبَع در میدان نبرد کشته شود، بَشَبَع به شمار کثیر زنان داوود افزوده شد (دوم سموئیل ۱۱). راوی داستان همین عمل زناکارانه داوود، و نه چند همسری او را، عامل مصائب بعدی او می داند. البته راوی همین طور ساده به مسئله اشاره نمی کند، بلکه از تمام امکانات در روایت خود بهره می گیرد. به این ترتیب، مشاهده می کنیم که فساد اخلاقی در رأس خانواده، کم کم به همه خانواده گسترش می یابد و پسر داوود، امنون، خواهر ناتنی خود، تamar را مورد تعرض قرار می دهد (دوم سموئیل ۱۳) و به کیفر همین گناه خود به دست ابشالوم کشته می شود. خود ابشالوم هم بعداً سر به شورش برمی دارد، و بدترین قسمت داستان اینجاست که درست بر بام قصر، و در برابر چشمان عموم چادری برپا می کند و تک تک صیغه های پدرش را به درون آن می کشاند (این همان بامی است که داوود از فراز آن به بَشَبَع چشم ناپاک انداخت بود: دوم سموئیل ۲:۱۱ و ۲۲:۱۶). به این ترتیب، داوود تا آخرین درجه ممکن تحقیر می شود و هرچند شورش ابشالوم در هم شکسته می شود و داوود دوباره به مسند قدرت باز می گردد، ولی دیگر هیچ گاه اوضاع مانند سابق نمی شود. یک نکته بسیار ظریف در پایان داستان داوود این است که وقتی در اوج کهنسالی است و درباریان برای احیای او، دختر جوانی را برایش صیغه می کنند، داوود از همبستری اجتناب می کند (اول پادشاهان ۱:۱-۴). در این داستان، برای راوی مهم نیست که داوود بیش از هر مرد دیگری در قوم اسرائیل زن داشته است (ظاهراً مرد تا جایی که می توانست پاسخگوی نیازهای عائله خود باشد، می توانست بر تعداد همسرانش بیفزاید). مشکل اساسی او زناکاری بود نه تعدد زوجات.

به جانشین داوود، یعنی سلیمان که می رسیم، مشکل اساسی او، تعدد زوجات نیست بلکه گرایش او به بت پرستی. سلیمان اول کار با دختر فرعون مصر ازدواج کرد (اول پادشاهان ۱:۳ و ۱۶:۹) و همین مسیر را ادامه داد و برخلاف خواست پدرش و دستور تثبیه ۷:۳-۴ (که ادعا

می‌شود بعد از دوران سلیمان نوشته شده)، زنان بیگانه متعدد به ازدواج خود در آورد. در این مورد راوی سخن خود را فاش و بی‌پرده بیان می‌کند:

سلیمان به جز دختر فرعون، زنان بیگانه فراوانی را دوست می‌داشت. او با زنانی از موآب، عمونیان، آدومیان، صیدونیان و حِتیان ازدواج کرد، یعنی از ملت‌هایی که خداوند به قوم اسرائیل گفته بود با آنها ازدواج نکنید و آنها نیز با شما ازدواج نکنند، زیرا آنها به یقین قلب‌های شما را به سوی خدایان خویش خواهند گردانید. او هفتصد همسر که همه از شاهزادگان بودند و سیصد صیغه برای خود گرفت و همسرانش قلب او را از خداوند بازگرداندند. هنگامی که سلیمان پیر شد، ایشان او را به سوی ستایش خدایان بیگانه کشاندند. او به خداوند خدای خود مانند پدرش داوود وفادار نبود. سلیمان عَشْتورَت، خدای صیدونیان و مَلْکوم خدای منفور عمونیان را ستایش می‌کرد. پس سلیمان آنچه را که در چشم خداوند پلید بود، انجام داد و مانند پدرش داوود، کاملاً خداوند را پیروی نکرد. در کوه شرق اورشلیم مکانی برای پرستش کموش، خدای نفرت‌انگیز موآب، و مکانی برای پرستش مولک، خدای نفرت‌انگیز عمونیان ساخت. او همچنین برای همسران بیگانه خود پرستش‌گاه‌هایی ساخت که در آنها برای خدایان خود بخور می‌سوزاندند و قربانی می‌کردند (اول پادشاهان ۱:۱۱-۸).

شاید از شنیدن اینکه داوود کاملاً از خدا اطاعت می‌کرد تعجب کنیم، ولی ظاهراً معنی این گفته آن است که داوود با همه اینکه بر ضد خدا گناه ورزید و خودش هم این را به خوبی می‌دانست، هرگز خدایان دیگر را پرستش نکرد. ولی در هر حال مهم‌ترین نمونه از کتاب مقدس

را برای چند همسری اکنون در مقابل دیدگان خود داریم: بله، سلیمان خردمندترین مرد در تاریخ! در اینجا آبرونی‌های<sup>۱</sup> متعددی وجود دارد، آن قدر که از شمردنشان هم عاجزیم چه رسد به توضیحشان.

البته، موارد چند همسری به این نمونه‌ها محدود نمی‌شود. در اینترنت وب‌سایتی پیدا کردم که ضمن استدلال در مورد سازگاری چند همسری با کتاب مقدس، به این نمونه‌ها اشاره کرده بود: عبدون، آبیآ، ابراهیم، اخاب، اخشورش، آشیر، بلشصر، بن حدد، کالیب، داوود، الیفاز، القانه، عیسو، عزرا (البته این عزرا جلوتر از عزرای معروف کتاب مقدس زندگی می‌کرده است)، جدعون، حیمان، هوشع، اَبْصان، ایساکار، یعقوب، یائیر، یَهُویانان، یَهُورام، یَرَحْمَئیل، یوآش، لمک، ماکیر، منسی، مَرَد، موسی، ناحور، رحبعام، شائول، شَخرایم، شَمعی، شمعون، سلیمان، تارح، صدقیا، صیبا. البته در چند همسری برخی از این نام‌ها جای تردید است. برای مثال، ممکن است زن حبشی (حبشه همان اتیوپی است) که طبق اعداد ۱:۱۲ موسی با او ازدواج کرد، همان صِفْوَرَه، دختر رَعُوئیل در خروج ۲:۲۱، یعنی همسر موسی باشد. شاید هم زن اتیوپیایی واقعاً شخص

---

۱ Irony برای این کلمه معادل‌های مختلف پیشنهاد شده است که هر یک متأسفانه تنها به گوشه‌ای از معنای غنی آن اشاره دارند. مترجم ترجیح می‌دهد که در فارسی نیز، به تبعیت از زبان انگلیسی و حتی برخی از نویسندگان و مترجمان برجسته فارسی‌زبان، از ترجمه این لفظ تا جای ممکن خودداری کند. در توضیح آبرونی باید گفت که منظور از آن نوعی صنعت ادبی figure of speech است که گوینده معنایی خلاف ظاهر کلمات خود اراده می‌کند. به این ترتیب، گفتار او به نوعی طنز تبدیل می‌شود گویانکه در نگاه اول چنین به نظر نرسد. همچنین، گوینده گاه چیزی را می‌پرسد که خودش پاسخ آن را می‌داند. برخی این نوع آبرونی را آبرونی سقراطی خوانده‌اند، چون معتقدند که سقراط پاسخ را با اینکه می‌دانست، خود را به ندانستن می‌زد، به عبارتی تجاهل می‌کرد تا تعریف‌های درست بر اثر گفتگو آشکار شود. ولی البته این حکم که واقعاً سقراط تمام مطالبی را که می‌پرسید از قبل به‌خوبی می‌دانست، با روح حقیقت‌پزوه سقراط چندان سازگار نیست. شاید در مواردی چنین بود. به هر حال، در این متن، منظور پروفیسور رایت این است که سلیمان، خردمندترین مرد جهان، دست به اقداماتی می‌زند که با تعریف خرد، مخصوصاً در کتاب امثال، سازگار نیست. یادآوری می‌کنم که در کتاب امثال، ترس خداوند ابتدای حکمت و خرد است ولی ترس خداوند نمی‌تواند وصف حال کسی باشد که چنین به بت پرستی می‌افتد (مترجم).

دیگری بوده منتها موسی<sup>۱</sup> پس از درگذشت صَفْوَرَه با او ازدواج کرده است. ولی به هر حال این فهرست برای کسانی که به اتکای نوشته شدن چیزی در کتاب مقدس، آن را مجاز می‌دانند فوق‌العاده جالب توجه است. (البته باید به این مسئله هم توجه داشت که چندین نفر از افرادی که در اینجا از آنها نام برده شده، یا کلاً جزو بت پرستان بوده‌اند و یا وجهه مثبتی در میان عبرانیان نداشته‌اند.) در همین وب‌سایت آمده که حتی یهوه هم خود را چندهمسره تصویر می‌کند و می‌گوید که هم قوم اسرائیل و هم یهودا را در نکاح خود دارد (ارمیا ۳: ۶-۱۴؛ حزقیال ۴: ۲۳). البته درست‌تر این است که این را استعاره بدانیم، درست همان‌طور که از مثل عیسی<sup>۲</sup> درباره قاضی بی‌انصاف نمی‌توان نکات دقیق الاهیاتی استخراج کرد. ولی از طرفی هم این نکته قابل تأمل است که انبیا این گونه استعاره‌ها را خلاف عرف نمی‌دانسته‌اند. و باز در همین وب‌سایت آمده که وقتی پولس در اول قرن‌تین ۵ مردی را که مرتکب زنا با محارم شده مذمت می‌کند، فرض بر این است که «همسر پدر» این مرد شخصی غیر از مادر اوست و بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که پدر این مرد لااقل دو زن داشته است. البته باز می‌توان استدلال کرد که شاید پدر این مرد همسرش را از دست داده، یا طلاق داده و اکنون با شخص دیگری ازدواج کرده بود. ولی فعلاً این بحث‌ها را کنار بگذاریم و به اشکال اصلی بپردازیم. در کتاب حاضر که موضوع آن «اقتدار و حُجیت کتاب مقدس» است، باید از نویسنده این مطالب بپرسم: خوب که چه؟

در اینجا به نکته بسیار مهمی درباره اقتدار کتاب مقدس نزدیک شده‌ایم. کتاب مقدس چیزهای بسیاری را توصیف می‌کند، داستان‌های بسیاری را باز می‌گوید، شخصیت‌های بسیاری را معرفی می‌کند، ولی لزوماً اینها را به عنوان «الگو برای رفتار» عرضه نمی‌کند. البته این موضوع بدیهی است. زیرا اگر صرفاً اینکه «چیزی در کتاب مقدس» آمده، برای ما الگو شود، آنگاه مسیحیان (یا یهودیان) نمی‌توانند هیچ تفسیر جدی و مفیدی از کتاب مقدس به عمل آورند و کتاب مقدس صرفاً به کتابی حاوی اشاره‌ها و سرنخ‌های مفید تبدیل خواهد شد. این استدلال شباهت

بسیار به این نظر دارد که مهم‌ترین هدف عهدجدید به نگارش درآوردن «تجربه مسیحیان اولیه» بوده است، انگار که چیزی جز این «تجربه» مهم نبوده و هر چه بتواند حالتی، شور و شوقی نظیر پیروان اولیه عیسی در مردم برانگیزد، عالی و «دارای اقتدار» است. با تمام احترام باید بگوییم که این نگاه به عهدجدید از بیخ‌وبن نادرست است، درست همان‌طور که اگر اسامی مردان چندهمسره کتاب مقدس را پشت سر هم ردیف کنیم نمی‌توانیم درستی نظر خود را درباره چندهمسری به گُرسی بنشانیم.

ولی اگر ابراهیم، یعقوب، داوود و سلیمان - که هر چهار نفر از قهرمانان مسلم عهدعتیق هستند - چند همسره بوده‌اند و در این مسئله تردیدی نیست، و اگر راوی با وجود اشاره به گرفتاری‌های بعدی آنها، مستقیماً به خاطر چندهمسری محکوم‌شان نمی‌کند، آنگاه ما به چه حقی می‌توانیم مدعی شویم که تفسیر مسیحی از کتاب مقدس مؤید چندهمسری نیست؟

در مورد عهدجدید چه می‌توان گفت؟ به نظر می‌رسد که در روزگار عیسی، چندهمسری در جامعه یهود از رواج افتاده بود (خود همین مسئله جالب است، هر چند فعلاً مجال پرداختن به آن نیست). با این حال، این پدیده کماکان میان برخی از جوامع غیریهودی رواج داشت، از جمله در جوامعی که خاستگاه بسیاری از مسیحیان غیریهودی بود. ظاهراً زمینه ممنوعیت چندهمسری برای خادمان کلیسا در اول تیموتائوس ۲:۳ و تیتوس ۱:۶ همین است، و احتمالاً به همین سبب است که در اول تیموتائوس ۹:۵ می‌خوانیم که اسامی بیوه‌زنانی که بیش از یک مرتبه شوهر کرده‌اند، نبایست در فهرست رسمی بیوه‌زنان کلیسا درج می‌شد. ولی علت این ممنوعیت چیست؟ ظاهراً به دو دلیل می‌توان اشاره کرد: اولاً، برخی از اعضای کلیسا کماکان چندهمسره بودند و ثانیاً، مسیحیان نخستین اعتقاد داشتند که در مسیر به‌خصوصی که کلیسا حرکت می‌کند باید به واسطه نمایندگان رسمی‌اش به جامعه نشان دهد که در مسیحیت تنها شقوق قابل قبول عبارتند از تک‌همسری و تجرد و لاغیر. ولی چرا؟ قبل از ارائه پاسخ باید اشاره کنم که عهدجدید در این مورد و در



موارد مرتبط با آن موضعی به مراتب قاطع‌تر از عهدعتیق دارد. هیچ شاهدهی برای این ادعا نداریم که عهدعتیق قانونی سفت و سخت در این مورد وضع کرده و به اجرا درآورده بود اما بعداً مذهب جدید فیض و بخشایش و غیره و غیره که آغوشش به روی همه کس گشوده است، آمد و آن را کنار گذاشت. درست عکس این است. در عهدعتیق طلاق گرفتن آسان بود (اگرچه یکی از انبیای بعدی اعلام داشت خدا از این کار نفرت دارد: ملاکی ۱۶:۲)؛ در عهدجدید، طلاق مگر تحت شرایط بسیار خاص ممنوع است (متی ۳۲:۵؛ ۱۹:۹؛ اول قرن‌تینان ۸:۷-۱۷). از نظر من، کسی که تحت چنین شرایطی طلاق گرفته باشد، مطابق این متون می‌تواند دوباره ازدواج کند، هر چند برخی از برجسته‌ترین صاحب‌نظران عهدجدید مخالف این نظر هستند. در عهدعتیق، مسئلهٔ تَجْرُد [ازدواج نکردن] چندان مطرح نیست. در دنیای عهدجدید نیز کمابیش همین‌طور است، چون تقریباً همه ازدواج می‌کردند. ولی در عهدجدید، با توجه به الگوی عیسی، تَجْرُد به عنوان گزینه‌ای معتبر و اساساً متفاوت مطرح شد (اول قرن‌تینان ۱:۷-۸ و ۲۵-۴۰). تَجْرُد مخصوصاً برای زنان مسئله‌ساز بود، چون زنان مجردی که به سن ازدواج رسیده بودند در بسیاری از جوامع، خطری برای اجتماع به شمار می‌رفتند. با این حال، پولس تَجْرُد را گزینه‌ای ارزنده برمی‌شمارد گوا اینکه (به عنوان شبانی مجرب) می‌دانست که این گزینه برای همگان نیست.

بنابراین قضاوت درستی نیست که بگوئیم عهدعتیق تمامش شریعت‌گرایی و احکام سخت است، ولی در مقابل، عهدجدید تماماً متکی بر فیض و آسان‌گیری و گزینه‌های سهل و ساده است. اتفاقاً برعکس، عهدجدید وظایف شاقی را بر شانه ما می‌نهد. می‌گوید آفرینش جدید آغاز شده و کسانی که از عیسی پیروی می‌کنند ملزم هستند مانند اعضای خانواده‌ای که محصول این آفرینش جدید است، زندگی کنند. به بیان دیگر، ما باید الگوهایی از آفرینش جدید باشیم. این کار تنها به این سبب ممکن است (از مقدمات در می‌گذرم) که عیسی بر صلیب و در رستاخیزش بر تمامی نیروهای شرارت پیروز شد و عطیة روح القدس را

به پیروانش بخشید. حتی با وجود این، زندگی در پرتو آفرینش جدید دشوار و پیچیده است و این چیزی است که خود کتاب‌های عهد جدید و نوشته‌های معلمان مسیحی نسل‌های بعد از رسولان بر آن شهادت می‌دهند. اما تخفیفی در کار نیست. مسیحیت به عنوان «اصول اخلاقی» جدید - خواه این اصول سخت یا آسان باشند، یا به شدت تحمیل شوند یا نشوند - آغاز نشد. و بنابراین، چنین نبود که مسیحیت گزینه‌ای در کنار سایر گزینه‌های دنیای باستان باشد، چیزی مانند انتخاب بین ارسطو یا فیثاغورس. مسیحیت راهی کاملاً جدید برای انسانیت بود، انقلابی که همه شخصیت و خصال انسان را در بر می‌گرفت و او را الزام می‌کرد که در اندیشیدن و تعمیق و تصمیم‌گیری و گزینش خود، بالغانه‌تر عمل کند. درباره این موضوعات در کتاب دیگر خود به نام پس از آنکه ایمان آوردید توضیحات مفصّلی داده‌ام.

بنابراین به این سؤال که در کجای عهد جدید تک‌همسری به عنوان یک اصل مطرح شده است، پاسخ می‌دهیم: دقیقاً آنجا که درباره آفرینش جدید سخن می‌گوید. روشن‌ترین و جالب‌توجه‌ترین متن در این باره جایی است که از عیسی<sup>۱</sup> مستقیماً در مورد طلاق سؤال می‌شود. البته، سؤال‌کنندگان قصد توطئه دارند، چون همه می‌دانستند که هرود آنتیپاس با زن برادر خود فیلیپ ازدواج نامشروع کرده است، و همه می‌دانستند که یحیی<sup>۱</sup> تعمیددهنده، یعنی خویشاوند مادری عیسی<sup>۱</sup>، دقیقاً به خاطر اعتراض به این ازدواج، زندانی و اعدام شده است. آیا عیسی<sup>۱</sup> را هم می‌توانستند به این تله بکشانند؟

عیسی<sup>۱</sup> پاسخ خود را در حضور عموم نداد، ولی بعداً «در خانه» وقتی شاگردان از او جواب مفصل‌تری خواستند، گفت: طلاق و ازدواج مجدد در حکم زناست (مرقس ۱۰: ۱۰-۱۲). این شکیه موارد دیگری است که عیسی<sup>۱</sup> مطلب مهمی را به صورت سربسته بیان می‌کند، و بعداً جنبه ظریف و حساس موضوع را در محفل شاگردان و پشت درهای بسته بیان می‌نماید. (برای مثال مرقس ۱۷: ۷-۲۳). در حضور عموم عیسی<sup>۱</sup> به بیان اصل اولیه اکتفا می‌کند. در مرقس ۱۰: ۲-۹ چنین می‌خوانیم:

شماری از فریسیان نزدش آمدند و برای آزمایش از او پرسیدند: «آیا جایز است که مرد زن خود را طلاق دهد؟» عیسی<sup>۱</sup> در پاسخ گفت: «موسی چه حکمی به شما داده است؟» گفتند: «موسی اجازه داده که مرد طلاقنامه‌ای بنویسد و زن خود را رها کند.» عیسی<sup>۱</sup> به آنها فرمود: «موسی به سبب سختدلی شما این حکم را برایتان نوشت. اما از آغاز خلقت، خدا<sup>۲</sup> ایشان را مرد و زن آفرید. و<sup>۳</sup> از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک گفته، به زن خویش خواهد پیوست، و آن دو یک تن خواهند شد.» بنابراین، از آن پس دیگر دو نیستند، بلکه یک تن می‌باشند. پس آنچه را خدا پیوست، انسان جدا نسازد.»

اگر می‌خواهیم کل کتاب مقدس را از نگاه مسیحی تفسیر کنیم، توجه به متن بالا فوق‌العاده مهم است. موسی این حکم را برایتان نوشت ... اما از آغاز خلقت ...: به عبارت دیگر، عیسی<sup>۱</sup> می‌گوید که کل احکام موسی برای دوره‌ای موقت بود و زمینه را برای دوران پرشکوهی می‌چید که اکنون آغاز شده. منظور احیای کل آفرینش است، یعنی آغاز دوباره پروژه‌ای که در باب‌های اول و دوم کتاب پیدایش رئوس آن را ملاحظه می‌کنیم. توضیح مطلب در قالب نمایشنامه پنج‌پرده‌ای که شرح آن قبلاً آمد، به این شکل خواهد بود که عیسی<sup>۱</sup> (در پرده چهارم) مدعی است که با آمدن او وظیفه‌الاهی و موقت قوانین موسی (بخشی از پرده سوم) به پایان رسیده و اکنون باید جای خود را به هدف اصلی بدهد، همان هدفی که همواره در خدمت تحقق آن بوده است، یعنی نجات و شروع دوباره پروژه‌ای که در پرده اول آغاز شد ولی به خاطر آنچه در پرده دوم روی داد، نیمه‌کاره ماند یا کلاً خراب شد. پرده سوم «به سبب سختدلی شما» ضرورت داشت، ولی عیسی<sup>۱</sup> از روی سنگدلی این مطلب را بیان نکرد (یعنی نمی‌خواست بگوید که می‌دانم سختدل هستید و نمی‌توانید به این حکم دشوار عمل کنید، ولی در هر حال من هم آن را تأیید می‌کنم).

در واقع عیسی آمده بود تا سختدلی آنها را درمان کند. تا به کتاب مقدس در این قالب نگاه نکنیم، نه تفسیر درستی از آن خواهیم داشت و نه تضمّنات اخلاقی آن را برای امروز درک خواهیم کرد. عیسی می گوید که باید کتاب مقدس را به عنوان داستان آفرینش و آفرینش جدید بخوانیم و قوانین عهدعتیق را احکامی موقت بدانیم که زمینه تحقق هدف بزرگ آفرینش جدید را فراهم می کردند.

از این دیدگاه، بخش اعظم استدلال پولس برای ما مفهوم می شود. برای مثال، روشن می شود که به چه دلیل پولس قوانینی را که بیشتر خاص قوم بنی اسرائیل بود، مانند ختنه و قوانین مربوط به خوراک، برای جامعه جدیدی که در آن مسیحیان یهودی و غیریهودی به عنوان یک بدن گرد آمده اند، زائد می داند. و اما در خصوص موضوع تک همسری بحث بسیار جالب می شود. در واقع عیسی و پولس به ابراهیم و یعقوب و داوود و سلیمان و سایر شخصیت های عهدعتیق می گویند که گذشته ها گذشته و دوران اغماض خدا به سر آمده. او اکنون مشغول کار تازه ای است و آفرینش را برای تحقق هدف اصلی اش، از نو سامان می دهد.

پاسخی را که به دنبالش هستیم، در قلب آفرینش اصلی می یابیم: مرد و زن با هم می پیوندند و یک تن می شوند. باز پولس است که به کامل ترین وجه، این حقیقت را در افسسیان ۵، که بسیاری آن را مردسالارانه و ظالمانه دانسته اند، بیان می دارد. ولی در این باب از شوهر خواسته می شود تا ایثار و فداکاری پیشه کند. چطور ممکن است چنین چیزی را جواز ظلم و زورگویی به همسر بدانیم؟ ولی فعلاً بحث من بر سر این نیست. پولس در این باب، درست مانند عیسی به متنی از کتاب پیدایش استناد می کند:

ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید، همان گونه که تسلیم خداوند هستید. زیرا شوهر سر زن است، چنان که مسیح نیز سر کلیسا، بدن خویش، و نجات دهنده آن است. پس همان گونه که کلیسا تسلیم مسیح است، زنان نیز باید در هر امری تسلیم شوهران خود باشند. ای شوهران، زنان

خود را محبت کنید، آن گونه که مسیح نیز کلیسا را محبت کرد و جان خویش را فدای آن نمود، تا آن را به آب کلام بشوید و این گونه کلیسا را طاهر ساخته، تقدیس نمایید، و کلیسایی درخشان را نزد خود حاضر سازد که هیچ لک و چین و نقصی دیگر نداشته، بلکه مقدّس و بی عیب باشد. به همین سان، شوهران باید همسران خود را همچون بدن خویش محبت کنند. آن که زن خود را محبت می کند، خویشتن را محبت می نماید. زیرا هرگز کسی از بدن خود نفرت ندارد، بلکه به آن خوراک می دهد و از آن نگاهداری می کند، همچنانکه مسیح نیز از کلیسا مراقبت می نماید - زیرا اعضای بدن اویم. «از این رو مرد، پدر و مادر خود را ترک گفته، به زن خویش خواهد پیوست، و آن دو یک تن خواهند شد.» این راز، بس عظیم است - اما من درباره مسیح و کلیسا سخن می گویم. باری، هر یک از شما نیز باید زن خود را همچون خویشتن محبت کند، و زن باید شوهر خویش را حرمت نهد.

تمام این مطالب تنها در صورتی معنی خواهند داشت که اولاً آفرینش اصلی [یعنی قبل از سقوط] خوب بوده باشد و ب) خدای خالق سرگرم بازسازی آفرینش باشد. این دو نکته در چند نسل گذشته، درست مانند زمان کلیسای اولیه زیر حمله بوده است.

ابتدا به مسئله نیکویی آفرینش می پردازیم. عده ای مانند گنوستیک های قرون اول به سراغ نوعی دوالیزم رفته اند [دوالیزم به این معنا که تنها عالم معنوی نیکوست و عالم مادی پلید و بی ارزش است]. برای این افراد آفرینش (یعنی مکان و زمان و ماده، و به خصوص مسائل پیچیده مربوط به امور جنسی و تولیدمثل) از بیخ و بن شریر است و «نجات» به معنی آزادی از قید و بند همین خلقت مادی است. چنین دیدگاهی به یکی از این دو نتیجه ختم می شود. یا به نوعی ریاضت می انجامد که انسان را از



هرگونه لذت جسمانی محروم می‌سازد و یا به نوعی زندگی بی‌قیدانه منتهی می‌شود، بی‌قیدی از این لحاظ که چون بدن بی‌ارزش است، پس برآوردن خواست‌های آن صدمه‌ای به انسان نمی‌زند و باز اینجا نتیجه می‌شود که چون بدن چیز زائدی بیش نیست، در خودش هیچ راهنما یا «قانون طبیعی» ندارد که به یاری آن، رفتار جنسی مناسب را تعیین کنیم. اما برای مسیحیان سده‌های اول که از الگوی عیسی پیروی می‌کردند، هیچ‌یک از این دو گزینه قابل قبول نبود. آفرینش اصلی که زوج متشکل از مرد و زن، تاج آن و به هم پیوستن آنها، نماد و نشانه‌ای بود از وصلت‌های دیگر، از جمله وصلت آسمان و زمین، چیز خوبی بود و بنابراین بایست دوباره احیاء و برقرار می‌شد.

حال به نکته دوم می‌پردازیم: خدای خالق در کار بازسازی آفرینش اصلی است و قصد ترک آن را ندارد. این اصل عمیقاً در تار و پود عهد جدید تنیده شده، ولی متأسفانه انواع دیدگاه‌های برخاسته از دوالیزم، باعث غفلت از آن شده‌اند. «نجات» برای تمامی این دیدگاه‌های دوالیستی، به معنی نجات روح انسان از طبیعت است و نه نجات خود طبیعت و بازسازی آن. ولی برای مسیحیان قرون اول، مسئله کاملاً روشن بود چون از الگوی عیسی پیروی می‌کردند و مخصوصاً به رستاخیز جسمانی او توجه داشتند. رستاخیز عیسی، آغاز اقدام خدا برای نوسازی آفرینش بود.

طرح کلی این پروژه را در باب‌های ۲۱ و ۲۲ کتاب مکاشفه می‌توان دید. این باب‌ها پاسخی قاطع و نهایی به تمامی صورت‌های گنوستیسیم است. خدای کتاب مقدس نه قصد ترک و نه قصد تخریب آفرینش را دارد. او بر آن است تا آفرینش را نجات بخشد و آن را از نو سامان دهد. کتاب مکاشفه محصول نهایی را در قالب تصویر ازدواج نشان می‌دهد. مکاشفه این تصویر را از کتاب‌های پیشین کتاب مقدس اخذ کرده، به خصوص از این تصویر که قوم بنی اسرائیل عروس یهوه است. منتها در اینجا، نه تنها آسمان و زمین، بلکه به تعبیر پولس در افسسیان ۵، مسیح و کلیسا به یکدیگر می‌پیوندند.

این تصویر تصادفی نیست. باید گفت حقیقتی که برای نویسندگان عهد جدید چنین ساده و روشن بود، برای پژوهشگران جدید کتاب مقدس کشف آن به دشواری میسر شده، زیرا با نتایج سال‌ها تفسیر دوالیستی از کتاب مقدس روبرو بوده‌اند. حقیقت مزبور چنین است: هدف اصلی مسیحیت این نیست که اصول اخلاقی جدیدی را پایه‌گذاری کند و یا راه تازه‌ای برای عمل به اصول قدیمی بیابد، هدف مسیحیت این هم نیست که روحانیت جدیدی ابداع کند که شکل دعاکردن در آن متفاوت است، هدف مسیحیت حتی این هم نیست که راه جدیدی برای «رفتن به آسمان» پیش روی انسان بگذارد. البته، تمام اینها جزو مسیحیت هستند، ولی هیچ‌یک قلب مسیحیت را تشکیل نمی‌دهند. قلب مسیحیت اولیّه این اعتقاد بود که در عیسای ناصری، خدای خالق چاره‌ای برای عصیان و فساد خلقت فعلی، و به خصوص انسان‌ها که قرار بود بر خلقت فرمانروایی کنند، اندیشیده و راهی جدید و زنده را برای ورود به آفرینشی جدید و زنده گشوده است که در این آفرینش، هدف اصلی خلقت تحقق خواهد یافت. از همین روست که با آنکه برای چندین قرن، چندهمسری در عهدعتیق مورد اغماض قرار گرفته بود، در تمام صفحات عهد جدید، تک‌همسری برای پیروان عیسی اجباری شمرده می‌شود. امکان این موضع قاطع در مورد تک‌همسری در نتیجه پیروزی عیسی بر روی صلیب و با قدرت روح القدس فراهم شده، گویانکه درک آن هنوز برای شاگردان دشوار بود (متی ۱۹:۱۰).

تمام این مطالب ما را به یک سؤال دیگر می‌رساند که با همه اهمیت آن، مجال بحث مفصل درباره آن نیست. سؤال این است که اگر تک‌همسری نهایتاً بخشی از آفرینش جدید است، پس چه لزومی دارد غربیانی را که معتقد به اصول مسیحی نیستند، به تبعیت از آن ملزم کنیم. اگرچه خودشان به نحوی از این الگو تبعیت می‌کنند، و از همین روست که تا از همسر قبلی خود جدا نشده‌اند، ازدواج مجدد نمی‌کنند. این سؤال همراه با سؤالات مشابه دیگری است که در دنیای مابعد مسیحی امروز غرب مطرح می‌شود، مثلاً اینکه چرا دولت باید در خصوص مسئله سقط جنین

به دیدگاه‌های مسیحی (و یهودی) توجه کند؟ و یا چرا باید، بر طبق نظر این ادیان، به زندگی افراد بسیار مسن و یا غیرطبیعی پایان نبخشید؟ به چه دلیل مسیحیان غرب انتظار دارند که سایر افراد جامعه مطابق روش «آنها» برای زندگی عمل کنند؟

هر یک از این سؤالات، پاسخ خاص خود را می‌طلبد و این مورد هم استثنا نیست. واقعیت این است که با وجود رواج چندهمسری در برخی از فرهنگ‌های بشری، و یا لاقلاً امکان آن در برخی از فرهنگ‌های دیگر، بیشتر فرهنگ‌ها تا امروز به سوی تک‌همسری گرایش داشته و بر همین رسم مانده‌اند. به نظر می‌رسد که در اتحاد بی‌نظیر مرد و زن با یکدیگر حقیقتی نیرومند وجود دارد، هرچند ممکن است فشارهای زیادی برای گسیختن این اتحاد بر آنها وارد شود. گویی انسان‌ها به حکم ظرفیت‌های جسمانی خود (گوشت و خون و استخوان و اعصاب و غیره) می‌دانند که تک‌همسری یکی از بنیادهای زندگی خوب بشری است. می‌گوییم به حکم ظرفیت‌های جسمانی خود، چون این آگاهی صرفاً یک ایده ذهنی برای برخی انسان‌ها نیست، بلکه چه بسا جایگاه آن در خود بدن باشد.

ولی این فرع بر بحث ماست. در پاسخ به این سؤال که «چرا اصول اخلاق مسیحی برای دیگران هم مفید است؟» باید به حقیقتی مهم اشاره کرد که در پرتو آن به سؤالات مشابه دیگر نیز می‌توان پاسخ داد. حقیقت مورد اشاره این است که به اعتقاد مسیحیان، در عیسای ناصری، یعنی در خالق جهان - که خالق تمام جهان است و نه تنها قطعه مسیحی آن! - عالم نجات می‌یابد و نو می‌شود. البته، شاید دیگران بگویند که به چنین چیزی عقیده ندارند. ولی مسیحیان به آن اعتقاد دارند و بنابراین، متعهد به این عقیده هستند که در آفرینش جدیدی که در عیسی<sup>۱</sup> آغاز شده، پیامی خوش برای تمامی انسان‌ها در تمامی سطوح وجود دارد، به گونه‌ای که حتی اگر مردم صریحاً با عقاید مسیحیان موافق نباشند، نگاهی به جهان از دریچه اقدامات عیسی<sup>۱</sup> و راه زندگی او، باعث خواهد شد تا دنیای ما محل بهتری برای زندگی باشد و بهره آن از خرد و عدل و انصاف بیشتر شود.

البته من روزی را پیش بینی می‌کنم که مردم تک‌همسری را نیز مانند بسیاری چیزهای دیگر کنار بگذارند. رشد روابط ضربداری یا polyamory که در آغاز این فصل به آن اشاره کردم، بیانگر این مطلب است که عده‌ای از هم‌اکنون «طبیعت» خود را با تک‌همسری ناسازگار می‌دانند. به‌زودی شاهد موارد افزون‌تری از کسانی خواهیم بود که می‌خواهند به اصطلاح «در مورد هویت خود صداقت» داشته باشند و طولی نخواهد کشید که خواهیم دید یکی ذاتش با چندشوهری سازگار است یکی با چندزنی، و الی آخر. مسیحیانی که ایمانشان ریشه در عهدجدید دارد، کماکان خواهند گفت که شکی نیست این غرایز ریشه‌های عمیقی در وجود انسان دارند - و همان‌گونه که همه ما می‌دانیم، غرایز جنسی و رفتارهای آموخته، ریشه‌ای چنان عمیق در ضمیر ما دوانده‌اند که به‌راستی بخشی از وجود ما جلوه می‌کنند - ولی تمامی آنها نشانه‌های انسانیتی هستند که هنوز در راه کمال است. بنابراین برای مهار غرایز، جامعه باید مقرراتی را به اجرا در آورد. اما رویای هدف اصلی آفرینش و امکان تحقق یافتن آن، کماکان به قوت خود باقی است. بحث‌های آینده بر شکاف بین نظر و عمل متمرکز خواهد بود، چه در بین زوج‌ها و مجردهای مسیحی و چه در بین زوج‌ها و مجردهایی که عقیده به مسیحیت ندارند. ولی برای مسیحیان، اصل زیربنایی باید روشن باشد، اینکه تک‌همسری از نظرگاه مسیحیت، یگانه‌گزینه مناسب در مقابل تجرد است.

موضوعاتی که بررسی کردیم، چه درسی درباره «کتاب مقدس و اقتدار خدا» به ما می‌آموزد یا چه حقیقتی را تجسم می‌بخشد؟ درس اول این است که نمی‌توان موضوعی را صرفاً به اتکای آنکه «در کتاب مقدس» ذکر شده، مجاز و «روا» شمرد. استدلال وب‌سایت‌هایی از نوعی که به آن اشاره شد و حتی استدلال‌های جدی‌تر در مورد روا بودن هر چه در کتاب مقدس آمده، پذیرفتنی نیست و در درستی آنها باید تردید کرد. تردید ما نه از آن روست که به کتاب مقدس اعتقاد نداریم، بلکه چون خدا می‌خواهد بسا دعا و با عقل منور به نور روح القدس، به مطالعه و تفسیر کتاب مقدس پردازیم. درس دوم این است که باید کتاب مقدس را

داستانی<sup>۱</sup> با مراحل مختلف بدانیم، نمایشنامه‌ای شامل پرده‌های مختلف، و تفسیر کلی ما از این داستان باید بر اساس نقطه‌اوج آن در پرده ۴ و نتیجه‌ای باشد که از آن در پرده ۵ حاصل شده و شامل احیای برنامه اصلی و اولیه است. بنابراین، درست است که «در کتاب مقدس» - عبارت محبوب این دوستان - موارد متعددی از چندهمسری می‌یابیم، حتی در بین کسانی که خدا نقش مهمی در برنامه خود به آنها داده است ولی به استناد تعالیم عیسی<sup>۱</sup>، و بر پایه کاری که او برای نجات آفرینش و نوساختن آن انجام داد، به طور قطع می‌توانیم استدلال کنیم که اگر کتاب مقدس را خردمندانه به صورت روایتی که هست بخوانیم و تفسیر کنیم، به این نتیجه واضح و روشن<sup>۲</sup> خواهیم رسید که تک‌همسری گزینه مناسب برای کسانی است که به تجرد خوانده نشده‌اند.

بحث را از جایی که شروع کردم، تمام می‌کنم. موضوع این فصل شاید عجیب جلوه کند، چون کمتر کسانی در غرب به تک‌همسری ایراد می‌گیرند، و باز کمتر کسانی از چندهمسری دفاع می‌کنند (هرچند عده‌ای هوادار آن هستند)، ولی با وجود این، کمتر کسانی می‌توانند به استناد اقتدار و حجیت کتاب مقدس، با کسی که تحقیقات گسترده‌ای دارد و معتقد به چندهمسری است، مباحثه کنند. با این حال، در این کتاب کوشش کردیم به موضوع اقتدار و حجیت کتاب مقدس از منظر کل داستان و هدف خدای خالق نگاه کنیم، خدایی که قدم به قدم دنیای

۱ خوانندگان محترم حتماً توجه دارند که در مباحث این کتاب منظور از «داستان» قصه یا امور تخیلی و غیرواقع نیست، بلکه بیشتر باید آن را در قالب «روایت» درک کرد. اینها مفاهیم و کلماتی کلیدی است که معنای آنها غیر از کاربرد آنها در تداول عام است. برای مثال، معمولاً وقتی می‌خواهیم به بی‌اساس بودن یا جدی نبودن مطلب یا گفته‌ای اشاره کنیم، در تداول عام می‌گوییم که فلان حرف را جدی نگیرید، اینها همه‌اش قصه است. و یا فلانی همه‌اش داستان می‌بافد. بنابراین هرچند این الفاظ صورت مشابهی دارند، ولی معانی آنها در متون مختلف فرق می‌کند (مترجم)

۲ واضح و روشن از عبارات رنه دکارت، فیلسوف بزرگ فرانسوی است. دکارت در اوج تأملات شش‌گانه خود می‌گوید: «فقط آن چیزی را می‌پذیرد که به صورت واضح و روشن به اندیشه آید» (مترجم).



خود را به سامان می آورد و سرانجام در وجود عیسای مسیح و از طریق او، گام نهایی را بر می دارد. به این ترتیب، در می یابیم که اقتدار خدا که به وسیله کتاب مقدس منشاء تأثیر می شود، به این موضوع محوری و کلیدی اشاره دارد که خلقت از طریق عیسای مسیح نو می شود. در این احیاء و نوشدن، احیای تک همسری، و نکاح دائم میان مرد و زن، یکی از نشانه های بارز و روشنی است که به هدف خالق برای کل دنیا اشاره دارد. تک همسری به حقیقتی در مقیاس جهانی اشاره می کند که مورد نیاز تامّ دنیای امروز است، و آن حقیقت این است که هدف خالق جدا کردن آسمان و زمین از یکدیگر نیست، بلکه به هم پیوستن آنها در اتحادی پرهزینه ولی فوق العاده غنی و سرشار است (افسیان ۱: ۱۰). تحقق این هدف که پیشاپیش در عیسای مسیح ممکن شده، در تک همسری نموده و متجسم می شود و پیش می رود.

## منابع جدید درباره کتاب مقدس

### آغاز مطالعه و بررسی کتاب مقدس

کسانی که مایل اند شخصاً به مطالعه و بررسی کتاب مقدس بپردازند - و این کار به مراتب سودمندتر از نظرپردازی درباره کتاب مقدس است - کتاب های ارزنده بسیاری در این زمینه خواهند یافت. آنچه در پی می آید، فقط گزیده کوچکی از این کتاب هاست که می توان با مراجعه به یک کتاب فروشی خوب مسیحی یا سایت های اینترنتی فروش کتاب های مسیحی، آن را به طور نامحدود بسط داد.

پیوسته ترجمه های جدیدی از کتاب مقدس به بازار می آیند. برای اهداف آموزشی، با فرض آنکه خواننده به زبان های اصلی کتاب مقدس آشنا نیست، «ترجمه معیار با بازبینی جدید»<sup>۱</sup> را پیشنهاد می کنیم که روز به روز جای خود را در کلیساها و محافل آکادمیک بیشتر باز می کند. البته این ترجمه خالی از اشکال نیست، و تلاش آن برای ایجاد تعادل در استفاده از ضمائر جنسی، همیشه هم با کامیابی توأم نبوده. «ترجمه معیار انگلیسی»<sup>۲</sup> بدقت از سبک و سیاق «ترجمه معیار بازبینی شده»<sup>۳</sup> تبعیت می کند، اما کماکان ضمائر جنسی مختص به یک جنسیت را به کار می گیرد. «ترجمه جدید بین المللی»<sup>۴</sup> بخصوص در طرح و صفحه پردازی جدید آن، محبوب است، اما کماکان اشکالات متعددی دارد، بخصوص در قسمت پولس. «ترجمه معیار جدید آمریکایی»<sup>۵</sup> امروزه به طور گسترده به کار می رود و در آمریکا طرفداران بسیار دارد.

امروزه برای تمام کتاب های کتاب مقدس، مجموعه های متعدد از تفسیر و راهنما موجود است. می خواهم به چند مورد از محبوب ترین این مجموعه ها اشاره کنم؛ کسانی که میل دارند درباره کتاب یا قسمتی خاص

از کتاب مقدس، مباحثات آکادمیک را مطالعه کنند، نیازی به راهنمایی من ندارند؛ اما در سطح غیردانشگاهی، مجموعه تفسیرهایی که اینجانب بر کتاب‌های عهد جدید نوشته‌ام، در شرف تکمیل است. این مجموعه «برای همه»<sup>۶</sup> نام دارد مانند «متی برای همه»<sup>۷</sup> و غیره و به وسیله انتشارات SPCK و WJKP به چاپ رسیده و ترجمه جدیدی از عهد جدید را نیز شامل می‌شود. برخی از مجلدات مجموعه موسوم به تیندال<sup>۸</sup> که به وسیله انتشارات اینتر وراستی<sup>۹</sup> در انگلستان و انتشارات اردمانز<sup>۱۰</sup> در آمریکا به چاپ رسیده، جداً خوب است و این مجموعه پیوسته برای نسل‌های جدید خوانندگان کتاب مقدس روزآمد می‌شود. مجموعه تفسیر موسوم به «Interpretation» که به وسیله انتشارات جان ناکس به چاپ رسیده، از نظر اینکه بحثی روشن و مستدل و سودمند درباره متن کتاب مقدس ارائه می‌دهد، دارای سابقه‌ای درخشان است. مباحث مجموعه «تفسیر عهد جدید بُلک»<sup>۱۱</sup> که اکنون به وسیله انتشارات کانتینیوم<sup>۱۲</sup> چاپ می‌شود، تا اندازه‌ای آکادمیک است. این مجموعه نیز مرتباً به‌روز می‌شود. مجموعه دوازده جلدی «کتاب مقدس تفسیری جدید»<sup>۱۳</sup> که به وسیله انتشارات آبینگتون<sup>۱۴</sup> چاپ می‌شود، مجموعه‌ای است تراز اول، شامل تفسیر کلیه کتب کتاب مقدس از جمله کتاب‌های آپوکریفا [قانونی ثانی]. دو مورد از بهترین تفسیرهای یک جلدی کتاب مقدس عبارتند از «کتاب مقدس هارپر کالینز»<sup>۱۵</sup> و «کتاب مقدس تفسیری آکسفورد»<sup>۱۶</sup> هم مبتدیان و هم خوانندگان مجرب کتاب مقدس باید فرهنگ لغات کتاب مقدس در اختیار داشته باشند. «فرهنگ لغات آنکور»<sup>۱۷</sup> یکی از بهترین فرهنگ لغات کتاب مقدس است. اخیراً دو فرهنگ لغت یک جلدی چاپ شده‌اند به نام‌های: «فرهنگ لغات اردمان»<sup>۱۸</sup> و «فرهنگ لغات هارپر کالینز»<sup>۱۹</sup>. همچنین می‌توان به فرهنگ چهار جلدی<sup>۲۰</sup> اشاره کرد که به وسیله انتشارات اینتر-وراستی<sup>۲۱</sup> در آمریکا به چاپ رسیده و پر از مطالب سودمند است. بر اثر مطالعه و بررسی کتاب مقدس، انسان به طیف گسترده‌تری از موضوعات علاقه می‌یابد که من در این مورد پیوسته مراجعه می‌کنم به «فرهنگ لغات آکسفورد: کلیسا»<sup>۲۲</sup> و «فرهنگ تکمیلی آکسفورد»<sup>۲۳</sup>.

بسیاری از کتاب مقدس‌هایی که چاپ می‌شوند، شامل نقشه هستند، اما این نقشه‌ها اغلب کوچک و تا حدی فاقد دقت هستند. اگر کسی علاقه‌مند به دانستن موقعیت جغرافیایی رخدادهای کتاب مقدس باشد، باید اطلس مربوطه را تهیه کند. البته، اطلس‌های بسیاری در دسترس است که فقط به این دو مورد اشاره می‌کنم: «اطلس کتاب مقدس آکسفورد»<sup>۲۴</sup> و «اطلس کتاب مقدس هارپر و کالینز»<sup>۲۵</sup>.

### ادامه مطالعه درباره موضوعاتی که در این کتاب عنوان شده‌اند

کسانی که دوست دارند موضوع کتاب حاضر را در سطحی آکادمیک‌تر دنبال کنند، یا مایل‌اند بدانند که من در سراسر این کتاب، در دیالوگ ضمنی با چه کتاب‌هایی بوده‌ام، می‌توانند به منابع زیر مراجعه کنند:

آنچه من پیش‌فرض قرار می‌دهم، بررسی مفصل اصول هرمنوتیک به وسیله‌ای. سی. تی سلتون در کتابی که نگاشته<sup>۲۶</sup> نیز بحث ممتازی است که نیکولاس ولترستورف در کتاب خود<sup>۲۷</sup> ارائه داده است. دو کتاب فرانسیس واتسن<sup>۲۸</sup> و تی. کی. کلارک<sup>۲۹</sup> افق‌های جدید و متعددی برای تفحص بیشتر می‌گشایند. کتاب فرانسیس یانگ<sup>۳۰</sup> برای من به منزله هوای تازه‌ای بود که تشویق‌ام می‌کرد تا برخی از ابعاد موضوع را بیشتر بکاوم.

از دیگر کارهای مهم و متأخر در این زمینه می‌توان از این آثار نام برد:

Is There a Meaning in This Text? (Zondervan, 1998)

First Theology: God, Scripture and Hermeneutics (IVP, 2002) Kevin J. Van-hoozer

Telling God's Story: Bible, Church and Narrative Theology (CUP, 1998) Gerard Loughlin

Engaging Scripture: A Model for Theological Interpretation (Blackwell, 1998) Stephen Fowl

Canon and Criterion in Christian Theology: From the Fathers to Feminism (OUP, 1998) William J. Abraham

Holy Scripture: A Dogmatic Sketch (CUP, 2003) John Webster

نیز می‌توان به کتاب‌های متعددی اشاره کرد، از جمله نوشته‌های ریچارد بوکام:

The Bible in Politics (WJKP, 1990), Richard Bauckham

God and the Crisis of Freedom: Biblical and Contemporary Perspectives (WJKP, 2002) Richard Bauckham

Bible and Mission: Christian Witness in a Postmodern World (Paternoster / Baker, 2003) Richard Bauckham

سه کتاب جدید دیگری که دریچه‌های نو و خلاقانه‌ای به روی کل موضوع می‌گشایند عبارتند از

Living and Active: Scripture in the Economy of Salvation (Eerdmans, 2002)

Telford Work;

The Art of Reading Scripture (Eerdmans, 2003), Editors: Ellen F. Davis & Richard B. Hays

Houses of the Interpreter: Reading Scripture, Reading Culture (Baylor University Press, 2003) David Lyle Jeffries

درباره موضوعات مشابه، مقالات مهم متعددی در این کتاب گرد آمده‌اند:

Between Two Horizons: Spanning New Testament Studies and Systematic Theology (Eerdmans, 2000) Editors: Joel B. Green & Max Turner

و در پایان به‌طور خاص باید اشاره کرد به مجموعه‌ای درباره کتاب مقدس و هرمنوتیک که شامل بحثی شوق‌انگیز و سطح بالا درباره تمام موضوعات مرتبط با کتاب مقدس است.

این مجموعه ویراسته Craig Bartholomew Paternoster / Zondervan و برخی دیگر از ویراستاران است.

تا اینجا پنج مجلد ارزنده از این مجموعه به چاپ رسیده و قول مجلدات آتی آن نیز داده شده است.

(Renewing Biblical Interpretation, 2000; After Pentecost, 2001; A Royal Priesthood? 2002; Behind the Text, 2003; Out of Egypt, 2004)

پایان ترجمه فارسی ۳ دسامبر ۲۰۰۸ / ۱۳ آذر ۱۳۸۷



## (Endnotes)

- 1 New Revised Standard Version
- 2 The English Standard Version
- 3 Revised Standard Version
- 4 The New International Version
- 5 The New American Standard Version
- 6 For Everyone
- 7 Matthew for Everyone
- 8 Tyndale
- 9 Inter-Varsity Press
- 10 Eerdmans
- 11 Black's New Testament Commentaries
- 12 Continuum
- 13 The New Interpreter's Bible
- 14 Abingdon
- 15 HarperCollins Bible Commentary, Edited by: James L. Mays,
- 16 Oxford Bible Commentary Edited by: John Barton & John Muddiman
- 17 Anchor Bible Dictionary, Edited by: D. N. Freedman, Doubleday, 1992
- 18 Eerdmans Dictionary of the Bible, Edited by: D. N. Freedman
- 19 Harper Collins Bible Dictionary, Edited by: Paul J. Achtemeier, (New Edition)
- 20 Dictionary of Jesus and the Gospels, Dictionary of Paul and His Letters, Dictionary of the Later New Testament and Its Development, and Dictionary of New Testament Backgrounds
- 21 Inter-Varsity Press
- 22 Oxford Dictionary of the Christian Church, Edited by: F.L. Cross & E. A. Livingstone (Third Edition)
- 23 Oxford Companion to Christian Thought, Edited by: Adrian Hastings
- 24 Oxford Bible Atlas, Edited by: H. G. May
- 25 Harper Collins Atlas of the Bible, Edited by: J. Pritchard
- 26 New Horizons in Hermeneutics (HarperCollins, 1992), A. C. Thiselton
- 27 Divine Discourse (CUP, 1995), Nicholas Wolterstorff
- 28 Text and Truth (Eerdman, 1997), Francis Watson
- 29 Text, Church and World (T. & T. Clark, 1994)
- 30 The Art of Performance (DLT, 1990) Frances Young